با همهٔ کوششهائی که در سالهای اخیر برای تحقیق و تتبع در آثار گرانبهای ادبیات هزار سالهٔ فارسی انجام گرفته و صدها کتاب و رسالهٔ پرارزش از دانشمندان و نویسندگان و شاعران این سرزمین انتشار یافته است هنوز کار ناکرده بسیار است. دربارهٔ نکات و دقایق زبان فارسی هزاران نکته هست که باید با روش علمی مورد مطالعه و تحقیق قرار گیرد و هزاران کتاب خطی در کتابخانه های داخل و خارج کشور موجود است که هنوز منتشر نشده و در دسترس دانش پژوهان قرار نگرفته است. بسیاری از متون ذیقیمت ادبیات ایران نیز اگرچه مکرر صورت طبع یافته، باید با دقت بیشتری تصحیح و تنقیح شود.

یکی از وظایف بنیاد فرهنگ ایران که برای خدمت به زبان و ادبیات فارسی تأسیس یافته تحقیق و تتبع و کوشش در این زمینه است.

در سلسلهٔ «زبان و ادبیات فارسی» تا آنجا که میسر باشد متون ادبی منتشر نشدهٔ کهن با دقتی که درخور است طبع می شود و حاصل مطالعه و تحقیق دربارهٔ نکات و مسائل مربوط به زبان و ادبیات ایران به صورت کتابها و رسائل انتشار می یابد و از متنهای منتشر شده نیز در مواردی که ضرورت داشته باشد متون انتقادی دقیق فراهم می شود تا بتوان در انواع تحقیقات ادبی و زبان شناسی از آنها به عنوان مآخذ و اسناد مورد اعتماد استفاده کرد.

دبیر کل و مدیر عامل بنیاد فرهنگ ایران
دکتر پرویز خانلری

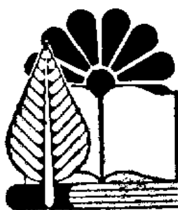
زبان و ادبیات فارسی
«۳۷»

پلی میان شعر هجائی و عروضی فارسی

در قرون اول هجری

ترجمه‌ای آهنگین از دو جزو قرآن مجید

به اهتمام و تصحیح
دکتر احمد علی رجائی



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران
«۱۹۰»

از این کتاب
۱۲۰۰ نسخه درسال ۱۳۵۳ درچاپخانهٔ زر و داورپناه و علمی‌چاپ‌شد

فهرست مندرجات

مقدمهٔ مصحح

مقدمه

بنام خداوند جان وخرد

کتابی که هم اکنون درپیش چشم‌داریم اندك حجم‌است و بسیار سود و بودی است بیش از نمود . از سرگذشت ادب کشور ما سخن‌های تازه بهمراه دارد وسرگذشت خود اونیز شنیدنی است . سال‌ها بل قرن‌ها نزدیك گنبد مزار هشتمین امام شیعیان ، غریب‌وار روی به دیوار داشته است و هنگامی که برای آبادانی بنای کهنه‌ای را ویران می‌کرده‌اند ، ازبخت نیك بادیگر کهنه کتاب ها پدیدار آمده است واکنون آراسته وهرهفت کرده به‌بازار .

ارج‌وسود کتاب حاضر تنها ازاین‌رهگذرنیست که ترجمهٔ نزدیك‌دوجزو ازمهین کلام یزدان را در بر دارد چه درطول چهارده قرنی که قرآن پشت سر نهاده ، ترجمه‌های بسیار از هردستی ازآن به دسترس است ؛ اهمیت این اثردر وزن ایقاعی وگاه عروضی آن‌است که‌چون‌نوری صحنهٔ ادب وخاصه شعرایران درقرون اول هجری راروشن می‌سازد ، قرن‌هایی‌که ازاین نظرگاه ظلماتی‌است بی‌آب حیات وخلائی نامعهود وخلاف‌عقل .

خلاف عقل است که‌مردم ایران با آن تمدن دیریاز و آثار شعری‌کهن ، ازسقوط دولت ساسانی تا هنگامی که نخستین قطعات شعرپارسی بدان‌منسوب است یعنی نزدیك سه‌قرن چیزی نسروده باشند وبه‌تعبیر دیگرچرخ زمان ناگهان ازسیرفروماند، بهار وخزان ، غم وشادی ، شکست‌وپیروزی‌وصل وهجرو لذت و

رنج ، اززندگانی انسان‌ها کناره گیرند . دل‌ها بفسرد،خردها واندیشه‌ها ازکار فروایستدچشمی نگرید ودلی نسوزد وکسی عاشق نشودوجای عزیزی خالی نماند ودرنتیجه قریب سیصدسال بگذرد وازمیان چندهزارهزارتن‌مردم ایران، اهل‌دلی برنخیزدتا از حدیث غم وشادی خویش یادیگران سخنی موزون‌و دلپذیرفراهم آورد ....

خلاف عقل است‌قومی ظریف‌طبع‌وموزون که برطراز جامه وکنارهٔفرش وحاشیهٔ سفره‌وزه کلاه وقبهٔسپر وقبضهٔخنجرو پهنهٔشمشیر ودستهٔ تازیانه ودور قدح ولب جام شعر می‌نویسد، بناگاه سیصدسال لب‌ازگفتن‌چنان بندد که گویی دهان درچهره زخمی‌بود و به شد ....

اشغال مستقیم ایران بوسیلهٔ تازیان دراین قرن‌هاولزوم‌تماس مردم باحکام وگماشتگان عرب برای رفع نیازمندی‌های خود ، گروش یاگرایش ایرانیان به اسلام وترجمهٔ سریع‌وخردمندانهٔ آثار ایرانی به‌تازی برای حفظ آنها ازنابودی همه‌وهمه ممکن است‌ادب پارسی راازمیدان علم‌وسیاست‌دور کرده‌وزبان کتابت دگرگون شده‌باشد (۱) اما حال زبان محاوره چونین نمی‌تواند بود .

مردم ایران اگر نماز رابه‌عربی می‌خواندند بی گمان قصهٔ عشق‌وحدیث آرزومندی را به‌زبان اصلی خودبیان می‌کردند که‌زبان دین‌دیگر وزبان دل دیگر است چنانکه امروز نیز آیت‌الله‌ترك وتاجیك وپاپ مسیحی فرائض وادعیهٔ دینی خودرا به‌عربی ولاتین ادا می‌کنند ولی بااطرافیان خویش به‌ترکی وتاجیکی و ایتالیایی یازبان دیگر سخن می‌گویند وشعر می‌سرایند .

پس شعرو ادب ایران باظهور اسلام وجلوهٔ خط وزبان دینی جدیدممکن نیست بالمره از زندگی وسیرتکاملی‌خود بازمانده‌باشدچه‌تکامل ناموس‌حیات وطبیعت است خاصه برای شعری ریشه‌دار چون شعر ایران که در جهان ادب پیش ازاسلام نه‌تنها برای‌بیان عواطف‌بلکه برای بیان اندیشه‌های ژرف‌آمادگی یافته ونمونه‌های جالبی از آن برجای‌مانده‌است که نیم نگاهی‌بدان‌برای اثبات مدعا ضروری‌است .

---

(۱) ادب واخلاق درایران پیش ازاسلام از دکتر محمدی چـاپ وزارت فرهنگ‌وهنر ص ۹

شعر فارسی پیش‌ازاسلام شعر ایران پیش از اسلام نمی‌تواند جدا از شعر و تجلیات ذوقی سایر اقوام آریائی بخصوص آنان که ریشه‌های مشترك زبانی ــ چون سانسکریت ــ با ما دارند مورد تحقیق قرار گیرد چه گویا شاعری از مسائل مورد علاقه این نژاد وقوم است و ودا، مهابهارات، رامایانا و گاثه‌های زردشت کم وبیش موزونند (۱).

این اشتراك مبدأیی از آنجا ازآن روزگاران است که قوم آریایی هنوز شاخه شاخه نشده و در ایرانویج زندگی مشترك داشتند. درآن هنگام بود که برای خدایان خود سرودها ساختند ومجموعهٔ آنهارا «ریگ ودا» دربرگرفت.

بعد شاخه‌ای از آنان بجانب مشرق رفتند وچون زردشت درمیان گروهی که‌در ایران باقی‌مانده بودند ظهورکرد تعالیم اوبا آنچه درسرودهای ریگ‌ودا نهفته بود مباینت یافت و آن سرودها که پیش از زردشت و پیش از کوچ کردن جمعی از آریائیان‌به هند، شعر مشترك بین همه‌آریائیها بوداز نظرایرانیان همانند لهجهٔخاص آنان مهجور ومطرود گردید واز اینجاست که بعضی عقیده دارند وقتی‌سخن ازشعردر ایران‌باستان بمیان می‌آید باید بحث را ازسرودهای ریگ ودا آغاز کرد (۲).

بهر تقدیر بحث تفصیلی در موضوع مزبور از حوصلهٔ این مقدمه بیرون است وتنها می‌توان فهرست‌وار به شعر ایران اشارتی‌کرد وگذشت.

اگر برسم زبان شناسان راستین‌زبان‌های‌ایرانی رابه‌سه دورهٔ ایران‌باستان میانه وجدید تقسیم کنیم می‌توانیم‌برای شعر دورهٔ نخستین یعنی مرحله‌ای که با انقراض‌سلسلهٔهخامنشی پایان‌می‌گیردقسمتهایی از اوستا راشاهد بیاوریم. راست است که‌برخی‌معتقدند زبان‌بسیاری از کتیبه‌های هخامنشی از همران گرفته تا تخت‌جمشید ونقش‌رستم‌وپاسارگاد وشوش وبیستون و وان وسوئزخاصه درمقدمه

---

(۱) ملك‌الشعرای بهار مجله مهر دوره ۵ ص۳۵ (۲) رجوع شود بمقالهٔ علی اکبر جعفری «شعر درایران کهن» نشریهٔ انجمن فرهنگ ایران باستان سال ۵ شمارهٔ ۱ شهریور ۴۶ ص ۵۱

لحنی شاعرانه داردچنانکه‌گویی‌سرودی‌یا دعایی‌منظوم‌بوده‌است (۱) اماموضوع کتیبه‌ها که نشانهٔ فتحی‌یا بانجام رسانیدن کاری وغالباً منشا به‌وپراز نام‌ومحدود است خود نمی‌تواند موضوع شعربه‌معنی‌اخص آن قرار گیرد . بنا براین بهتر است نخستین اثر دورهٔ فارسی باستان را قسمتی از اوستا بدانیم ازجمله‌یشت‌ها وخاصه قدیم‌ترین قسمت اوستا یعنی گاتها (وبه تلفظ اوستایی گاثه‌ها) که‌خود کلمه بمعنی سرود و آهنگ وکلام موزون است و«گاه» درفارسی فعلی بمعنی‌مقام و آهنگ (سه‌گاه ــ چهارگاه ــ راست پنج‌گاه) یادآور آن می‌باشد .

گاتها ۱۷ فصل و۲۳۸ قطعه و۸۹۶ پاره‌شعر در ۵۵۶۰ کلمه‌است .گاتها را ازقدیم به‌پنج‌دسته تقسیم کرده درمیان ۷۲ یسنا جای دادند بمناسبت اوزان و قاعده شعری که به‌پنج بحر منقسم گردیده‌است.

گاتهای‌پنجگانه ۱۱ و ۱۲ و ۱۴ و ۱۶ و ۱۹ هجایی است (۲). غیراز گاتها اشعار دیگری هم در اوستاهست که بالغ برچهل قطعه می‌شود و دراوزان مختلف‌است (۳).

شعر در دوران زبانهای ایرانی میانه این دوره را بحق ازسه‌قرن پیش‌از میلاد مسیح تاقرن هفتم میلادی‌که ظهور اسلام است باید دانست ، اما چون‌پس ازاسلام نیز در ایران آثاری بزبان پهلوی که زبان عام و مشخص این دوره است بــوجود آمد ، تا قرن نهم میلادی‌را نیز گاه جزء ایــن مرحله بحساب می‌آورند هرچند پس‌از آن‌نیز آثاری بزبــان پهلوی درایــران بــوجود آمده‌است .

تشخیص وزن در آثار پهلوی این دوره که نتیجه آن حکم به‌وجود شعر است بچند دلیل دشوار است :

---

(۱) نظری به ادبیات‌پیش‌از اسلام از دکتر خانلری نشریهٔ انجمن‌فرهنگ ایران باستان سال پنجم شمارهٔ ۱ شهریور ۱۳۴۶ ص۶ (۲) گاتها ص ۶۷ــ۶۱ سروده‌های زرتشت تالیف وترجمه پورداود از سلسله انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی (۳) برای اطلاع ازوزن اشعار اوستایی و مراجع تحقیق خارجی رجوع‌شود به‌وزن شعرفارسی ازدکتر خانلری ۴۴ــ۴۲ و شعر در ایــران کهن از علی‌اکبرجعفری در نشریه‌انجمن فرهنگ ایران‌باستان‌سال۵ شماره ۱ ص۵۸ــ۵۲

اول ــ بی‌اطلاعی ما از چگونگی تلفظ کلمات وشدت‌وضعف مصوت‌ها وتکیه‌ها که اساس وزن را تشکیل می‌دهدبعلاوه وضع خاص الفبای پهلوی که حرکات در آن نمایش داده نمی‌شود .

دوم ـ وجود چهارده شکل بجای بیست‌وچهار حرف صامت در الفبای ناقص پهلوی که‌درنتیجه بسیاری ازکلمات رابه‌چند صورت می‌توان خواندوبا این ترتیب داوری دروزن هرقطعه ممکن است بادگرگون خوانده شدن کلمه‌ای از اعتبار بیفتد .

سوم ــوجود هزوارش‌هایعنی کلماتی دخیل از آرامی وغیران که‌بحسب الفبا تلفظی دیگر دارد ولی آنرا قراردادی باید بصورت ومعنی دیگر خواند و پذیرفت .

چهارم ــ الزامی نبودن‌قافیه‌بعنوان اساس در همهٔ شعرها که اگر می‌بود کار را آسان می‌ساخت چنانکه در یادگار زریران و تا حدی درخت آسوریك چنین است .

پنجم ــ پایه قرار گرفتن تعدادهجاها بی‌آنکه امتداد زمانی هجاهایعنی کمیت هجاها تأثیر مهمی داشته باشد وگاه فقط تکیه.

با اینهمه آندره‌آس (*F. C. Andreas*)ضمن مطالعهٔ کتیبهٔ شاپور اول در حاجی آباد متوجه شد که آخر متن پهلوی ساسانی را می‌توان مرکب ازیك سلسله مصراعهای هفت یاهشت هجایی دانست که جای تکیه‌ها درهر مصراع معین‌است (۱).

نی‌برگ (*H.S.Nyberg*) دربندهشن بقایای قطعه‌ای را که در ستایش زروان ــ نیمه خدای زمان ــ سروده شده است منظم ساخت و بصورت شعری درآورد .

جکسن (*Jackson*)دربارهٔ وزن‌اشعارمانوی‌درکتاب«تحقیق درمانویت» توضیحاتی داد و دیگر خاورشناسان اشعار مانی راکه به‌خطی بی هزوارش در تورفان‌بدست آمده‌بود خواندند وترجمه کردند .

(۱) وزن شعر فارسی ص۵۴-۴۴

کریستن سن (*A.Christensen*) در قسمتی از بندهشن کـه سرگذشت کودکی کیقباد است پنج‌مصرع هشت‌هجائی یافت کـه مصراع‌هـای سومی و چهارمی آن قافیه دارد.

بنونیست(*A.Benveniste*) کتاب‌درخت آسوریك را موزون‌یافته‌ومنظم ساخته وهم یادگار زریران وجاماسب‌نامك‌را .

پرفسور بیلی (*H.W.Bailey*) ابیاتی‌ازمتن‌پارتی‌مانوی‌نقل می‌کند(۱) وهمچنین اشعاری به ختنی‌قدیم(۲)

هنینگ (*W.B.Henning*) درمتنی‌پهلوی از اندرز نامه‌ها وزن و حتی قافیه وردیف می‌یابد .

تاوادیا (*J.C.Tavadia*) قطعات منظوم هشت‌هجایی در اندرزنامه‌ای ساسانی می‌یابد (۱)

استاد ملك‌الشعرای‌بهار«اندرآمدن شاه بهرام ورجاوند» را قصیده‌ای از آثار پهلوی بعد از اسلام می‌داند که مصراعهای آن دوازده هجایی و دارای قافیه است ۳ .

آقای‌دکتر احمدتفضلی درمجموعهٔ متون پهلوی۴ هفت بیت (تنها مصرع اول بیت چهارم دردست نیست) یافته‌اند بنام «اندرز بهزاد فـرخ پیروز» که دربارهٔ «خـرَد»است و آنرا از دوران ساسانیان می‌دانند و جالب آن است که ابیات مزبور به‌وزن عروضی نزدیك و دارای نوعی ردیف است وچنین آغاز می‌شود :

خرد داشتار پاناگ جان خردبوختار فریاداگتن(۵)

در شش بیت بعد در مصرع آخر علامت تفضیلی «تر» همانند ردیف

(۱و۲)مقاله درکتاب‌میراث ایران ترجمه‌دکترمعین ص۳۱۰-۳۰۵ چاپ بنگاه ترجمه‌و نشر کتاب (۳) برای ملاحظهٔ‌سلسله‌مقالات دقیق ومفصل استادفقید بهار دراین مورد رجوع شود به مجلهٔ مهرسال پنجم شمارهٔ ۳ صفحات ۳۳ - ۱۱۲ ۲۱۷-۳۲۳-۴۲۲-۶۶۱-۷۴۱-۸۳۷-۱۰۶۹

(۴) چاپ جاماسب آسانـا بمبئی ۱۹۱۳ ص۷۷-۷۳ (۵) یعنی : خـرد نگاهدارنده ونگهبان جان است ـ خرد رهایی بخشنده وفریادرس تن‌است .

به‌دنبال سایر کلمات می‌آید :

پانَگْتَر (دوبار) پادْیاوَنْدتَر – فریادِشنیگَتَر – ستاییدَگْتَر – کاریگَتَر

بحثی که در آخر رسالهٔ مربوط باین موضوع شده است نشان می‌دهد که قافیه درغالب قطعات‌موزون پهلوی وجود داشته و رعایت می‌شده است (۱)

اهم شواهدی که از شعر ایران باستان برشمرده شد نشان می‌دهد که قوم ایرانی لااقل سیزده‌قرن پیش‌از اسلام شعر داشته است با اوزان مختلف ، بی قافیه وگاه همراه با قافیه وگاه ردیف هم . بااین وصف هیچ خردمندی نمی‌تواند حکم کند یاپذیرد که با ظهوراسلام‌ناگهان سیر کمالی شعر ایرانیان متوقف شده است چون آگاه نبودن ازچیزی دلیل نبودن آن نیست .

آیا دری دوشادوش پهلوی وجود داشته است ؟

اما سخن در این حد اگر چند به‌اختصار تمام نیست زیرا به آنچه از سخنان منظوم دورهٔ اشکانیان و ساسانیان اشاره شد همه به زبان پهلوی یا زبان‌های نزدیك بدان ولهجه‌های متفرع از آن‌بود.

اما برخی عقیده دارند که دردوره ساسانیان هم سخنانی به زبانی غیر از پهلوی ونزدیك به‌فارسی دری وجود داشته است که‌بحث و تحقیق درآن مقوله بیرون ازحد کار حاضر است . بااینهمه فهرست‌وار به‌قراینی که‌برای اثبات‌این نظر برشمرده‌اند می‌توان اشارت‌کرد :

۱ـ وجود آثار نظم ونثر کمال یافته دردورهٔ سامانیان ونخستین دورهٔ غزنویان که عقلا باید درقرون گذشته ریشه داشته و باتکامل تدریجی بدان حد رسیده باشد.

۲ـ گفتارمورخان ودانشمندان‌قرون اولیه اسلامی چون ابن مقفع وجاحظ وحمزه‌اصفهانی وابن خردادبه وابن‌قتیبه‌وطبری ونرشخی وصاحب تاریخ‌سیستان

(۱) مطالعات ایرانی جلد ۲ـ۱ ص ۲۱۷ـ۲۰۷ـ۱۹۷۲ چاپ شده در مجموعهٔ Studia –iranica Vol.1/2 این رساله جداگانه‌نیز به‌چاپ‌رسیده است وآقای دکتر تفضلی دوست عزیزدانشمند آنرا به‌اینجانب اهدا کردند و به مطالب آن رهنمون گردیدند که مایهٔ امتنان است.

ومقدسی وامثال‌آنان در بارهٔ زبـان دری و قدمت آن .

۳ــ وجود اختلافات صرفی ونحوی‌در دو زبان پهلوی وفارسی[۱] .

۴ عباراتی که نه به‌پهلوی بلکه به‌دری از دوران قبل ازاسلام یـا اوایل عهد اسلام به‌نظرمی‌رسد از جمله :

الف ــ جاحظدر کتاب«المحاسن والاضداد»[۲] درمراسم نوروزمی‌نویسد: از حبوبات مختلف هفت دانه از هریك می‌گذاشتند باهفت شاخه‌از درختان‌چون زیتون و به‌و انار که‌هریك به‌نام ناحیه‌ای از نواحی کشور بود و ضمن سایر سخنان به شاه می‌گفتند : «ابزود وابزائد وابزون وبروار وفراخی و فراهیه» که با املای فارسی متداول برابراست با «افزود و افزاید و افزون وپروار وفراخی و فراهیه» بعد جاحظ می‌افزاید :

تأویله : «زاد ویزید و زیادة ورزق وفرح وسعة» . تصور می‌رود در نقل عبارات فارسی اندك تغییری رخ داده‌باشد بدین معنی‌که کلمهٔ ماقبل‌آخرعبارت فارسی «فرخی» باشد که جاحظ آنرا به«فرح» ترجمه کرده و در این صورت «سعة» در برابر «فراهیه» خواهدبود که بنا‌برنظر آقای دکترتفضلی استاد زبان پهلوی ممکن است تلفظ دیگری از «فراخیه» باشد .

البته چون مرز دقیقی بین استعمال پاره‌ای از لغات درپهلوی ساسانی و آنچه دریش نام نهاده‌اند وجود ندارد باقطع ویقین نمی‌توان‌گفت که‌این‌الفاظ فقط دری است.

ب ــ هم جاحظ در «محاسن طلب الرزاق» مطلبی می‌نویسد[۳] که‌ترجمهٔ آن چنین است : عبدالله‌بن طاهر نامه‌ای راچنین توقیع کرد «من سعی رعی و من لزم المنام رأی الاحلام» ومی‌افزایدکه اواین معنی‌را از توقیعات انوشیروان گرفته است‌که می‌گوید : «هرك رودجود وهرك خسبد خواب بیند» که‌با املای امروزین‌بایدنوشت : هرکه‌رود چرد وهرکه‌خسبد خواب‌بیند .

---

(۱) برای ملاحظهٔ تفصیلی دلایل رجوع شودبه مقدمهٔ برهان قاطع ازدکتر معین صفحهٔ بیست‌وپنج تاصفحهٔ سی‌وشش(۲) چاپ ، طبعهٔ سعادت مصر مصحح محمد امین الخانجی الکتبی ص۲۳۶ ــ ۲۳۳

(۳) المحاسن والاضداد ص ۱۰۹

ج ـ طبری می‌گوید که اسمعیل بن عامر سردار خراسانی وقتی در پی مروان بن‌محمد آخرین خلیفهٔ اموی تا مصر رفت و مروان را برانداخت ، در جنگ خطاب به خراسانیان گفت : «دهید باجوانکان» [1] و جای دیگر گفت : «یااهل خراسان ! مردمان خانه بیابان هستید برخیزید» [2]

سخنان منظوم به‌زبان‌دری پیش‌ازاسلام‌واوائل ظهور اسلام شواهدی هم که از سخنان منظوم دری به دوران پیش ازاسلام منسوب است‌اگر صحیح باشد از این نظر اهمیت دارد که نشان می‌دهد نطفهٔ وزن اشعار دری قرون‌بعددراین‌دوران بسته‌شده‌است وبخلاف تصور برخی چنان نبوده‌است که وزن دراین مرحله فقط هجائی وآنهم مخصوص به‌قطعاتی درزبان‌پهلوی باشد اینك چند نمونه :

۱ـ آنچه از آفرین موبد موبدان در نوروزنامه آمده که‌برای شاه در نوروز خوانده می‌شده‌است ازنظر وزن ومضمون شعریش قابل توجه است هر چند زمان آن معلوم نیست .

شها
به‌جشن فروردین
به‌ماه فروردین
آزادی گزین
سرت سبز باد
وجوانی چوخوید
برتخت بادرم و دینار
پیشت‌هنری‌ودانا‌گرامی
و درم خوار
سرایت آباد
وزندگانی بسیار [3]

(۱و۲) طبری چاپ لیدن ج ۱ ص۵۰ وج ۳ص۶۵ به‌نقل ازمقدمهٔ برهان قاطع دکتر معین صفحهٔ بیست وهشت (۳) نوروزنامه ـ کلیات‌آثار پارسی عمرخیام از انتشارات کتابفروشی بارانی طهران ۱۳۳۸

۲ـ دو پارهٔ هفت هجایی به‌بهرام‌گور منسوب‌است چنانکه ابن‌خردادبه می‌نویسد [۱] : ومدینه دماوند شلنبه قال بهرام جور:

منم شیر شلنبه ومنم ببرتله [۲]

۳ـ دیگر سرود آتشکدهٔ کرکوی مذکور در تاریخ سیستان است : «فرخت باداروش خنیده گرشاسب هـوش تاپایان .. که استاد فقید بهار آنرا تصحیح و ترجمه وشرح کرده وددری دانسته اندش.[۳]

۴ـ بیتی‌هم درمجمل‌التواریخ‌والقصص آمده‌است که‌گویندهمای‌چهر آزاد آنرا برسکه نام‌خویش نقش‌کرده بوده‌است بدین‌گونه :

بخور بانوی جهان هزارسال‌نوروز ومهرگان

که‌دروزن و اصالت آن تردید است .[۳]

۵ـ سنددیگردربارهٔ اشعاردری قطعه‌ای است‌که آقای‌دکترشفیعی‌کدکنی آن را ازکتابی بنام : «مختارات من کتاب‌اللهو‌والملاهی» ، تالیف‌ابن‌خرداذ به مـورخ و جغرافی‌نـویس و مـوسیقی‌دان بزرگ ایرانی قرن سوم هجری نقل‌کرده ودربارهٔ آن چنین نوشته‌اند : دراین کتاب که اصل آن گویا از میان رفته ونسخهٔ‌منحصر به‌فردی از منتخبات آن‌اخیراً به‌طبع‌رسیده ضمن بررسی‌تاریخ موسیقی گوید : «..... بزرگترین موسیقی‌دان ایرانی درروزگار خسرو پرویز بهلبد [۴] (باربد) ازمردم ری [۵] بود که عود را از همه خوشتر می‌نواخت و بـا سخنانی موزون برای او آهنگهایی می‌ساخت .... و از آهنگهای معروف اودر

(۱) المسالك والممالك چاپ لیدن ص۱۱۸ (۲) حـاشیهٔ نسخه بـدل «یله» به‌نقل بهار درمجلهٔ مهرسال پنجم ص۲۲۱ (۳) رجوع شود به‌مجلـه مهر سال پنجم ص۲۲۰ـ۲۱۹ (۴)مرحوم بهـار آن را نقش سکه نمی‌پندارند کـه نوشتن این گونه عبارات برسکه‌های‌آن روزگاران‌معهود نبوده است به‌علاوه‌کلمهٔ «سال» راهم درمصرع دوم‌زائدمی‌دانند (مجلهٔ‌مهر سال‌پنجم ص۳۲۶) مرحوم تقی زاده بعید نمی‌دانند که شعری‌از دورهٔ ساسانی باشدو‌به‌غلط به‌دورهٔ‌کیان‌نسبت‌داده باشند (هزارهٔ فردوسی ص۴۹ـ۴۸) آقای‌دکتر خانلری کلمهٔ‌آغاز را «بخوری» مناسب می‌دانند برای رعایت وزن (وزن شعر فارسی‌ص ۵۷) (۴) گویا «پهلبد» مراد است (۵) بیشتر مآخذ او را جهرمی‌دانسته‌اند ازجمله المعجم مصحح‌مدرس رضوی ص۲۰۰

ستایش پادشاه و تهنیت وی هفتاد و پنج[1] آواز بود که از آن جمله است این لحن او

عسازیارهٔ قیصر و خاقان کسری ابرویز
قیصر ماه ماند و خاقان خرشید
ای قیصر یشبه القمر و خاقان الشمس
ان من خـذای ابر ماند کسا مغاران
ای الذی هو مولای یشبه الغیم المتمکن
کخاهذ ماه بوشذ کخاهذ خرشید
ای اذاشاء غطا[2] القمرو اذاشاء الشمس

آنچه را که ابن خردادبه نقل کرده دراینجا آوردیم[3]. وی ترجمهٔ عربی این سرود را نیز چنانکه دیدیم مصراع به مصراع آورده است وبقدری روشن وساده است که نیازی به استفاده از ترجمهٔ او نداریم .... کلمهٔ «کامغاران» به احتمال قوی باید همان «کامگاران» باشد[4] که تقریباً همان ترجمهٔ «متمکن» است.

چیزی که درگفتهٔ ابن خرداذبه مبهم بنظر می‌رسد جمله‌ای است کــه در آغاز بصورت یك مصراع آمده است، «عسازیارهٔ قیصروخاقان کسری ابرویز» که بی شك جزء این شعر نبوده ومثلا عنوانی برای این سرودبشمارمی‌رفته است و هنگامی که کاتب آن را می‌نوشته یاوقتی که مصحح‌وناشر کتاب آن راچاپ

(۱) درمقاله‌ایشان باشتباه «پنجاه» چاپ‌شده‌است (۲) در آن مقاله «غطا» درچاپ افتاده است. (۳) مختاراتمن کتاب اللهـّو والملاهی ص۱۶ چاپ مطبعهٔ کاتولیکی بیروت سال ۱۹۶۱ به‌کوشش الاب اغناطیوس عبدالخلیفه الیسوعی (۴) این‌حدس صحیح بنظر می‌رسد چون بجای گاف، غین درمتون دیگرهم هست از جمله در ص۱۴۶ بستان العارفین و تحفة‌المریدین چاپ دانشگاه تهران مصحح نگارنده درحکایت بوعمران واسطی «لغام» آمده‌است بجای «لگام» ونسخه اصل این کتاب مورخ ۵۴۳ هجری است. بعلاوه درکارنامهٔ اردشیر بابکان به پهلوی «کامکار» نزدیك بهمین معنی داریم که درجلد اول سبك‌شناسی بهارص۲۶۳ می‌توان دید؛ در ترانه‌های ملمع ابونواس هم‌هست «وماهیا الکمکار» که در آنجا معشوق را به ماه کامکار سوگندمی‌دهد (دیوان ابونواس نسخهٔ خطی مجلس شورای‌ملی ص ۳۳۲ به‌نقل‌ازمجله مهرسال‌پنجم شمارهٔ ۱۱ ص۱۰۷۴ مقاله ملك‌الشعرای بهار)

می‌کرده بشکل یك مصراع آورده‌است زیرا اگر جزء متن می‌بود ترجمهٔ آن هم درذیل نوشته می‌شد مانند ابیات دیگر [1]»

آن گونه که گفته شد چون مرز زبان پهلوی و دری دقیقاً معین نیست داوری راستین دربارهٔ این قطعه دشوار است و با اینهمه چند نکته دراین باره گفتنی است :

اول نظری است که آقای دکتر شفیعی دربارهٔ نخستین عبارت عربی آن داده‌اند یعنی «عسازیارة قیصر وخاقان کسری ابرویز» ونوشته‌اند که : «بی شك جزء این شعر نبوده و مثلا عنوانی برای این سرود بشمار می‌رفته است الخ ....»

آقای دکتر خانلری هم که این قطعه رانه جزء اشعار دری بلکه درردیف شعرهای پهلوی در کتاب وزن شعرفارسی ص۵۵ نقل کرده‌اند [2] این‌مصرع‌عربی راحذف کرده ومطلقاً متعرض آن نشده‌اند وچون اشاره‌ای به مقاله آقای دکتر شفیعی نکرده‌اند ظاهراً خود در کتاب ابن خردادبه‌آن برخورده و قطعاً ایشان نیز آنرا جزء ترانه باربد ندانسته‌اند وگرنه‌درکتاب خود نقل یا بدان اشارتی می‌کردند وباید افزود که‌مرجع ایشان نیزهمان صفحه۱۶ کتاب « مختارات [3] من کتاب اللهو والملاهی» ابن‌خردادبه واز چاپ واحدی است .

اما اینجانب حدس می‌زند که این جزء عربی نه عنوان است و نه کار کاتبان وناشران ، بلکه ترجمهٔ عربی از نخستین پارهٔ فارسی این قطعه است که آن‌مصرع فارسی‌اکنون ازدست رفته وشاید چیزی‌بوده‌است. شبیه این عبارت : شکوهمند دیدار قیصرو خاقان و خسرو ابرویز که ترجمه عربی ذیل آن چنین است : عسا زیارة قیصر و خاقان کسری‌ابرویز.

با این حدس قطعه بجای سه‌مصراع دارای چهار پاره‌فارسی خواهدبود که در اشعار آن روزگاران معهود است .

---

(۱) مجلهٔ آرش شماره ۶ سال ۱۳۴۱ ص۲۶-۲۵ (۲) در عوض سرود آتشکده کرکوی را که ظاهراً از حیث الفاظ باپهلوی قرابت بیشتری دارد در ردیف آثار دری آورده‌اند دروزن شعرفارسی ج ۱ص۵۷ (۳) درکتاب وزن شعر فارسی ص ۵۵ وص۳۰۰ بجای «مختارات» کلمهٔ«مختار» آمده است.

اما در دری‌بودن یا پهلوی بودن قطعه نظری قطعی نمی‌توان‌دادجز اینکه در پهلوی کلمهٔ «خرشید» یا «خرشیذ» به‌صورت: «خورشیذ» یا به‌شکل کهن‌تری «خوَرشیت» هم‌وزن «هزخیز» با تلفظ یای مجهول می‌آید نه‌خرشید و خرشیذ.

دیگر آنکه درمتون پهلوی کهن «اپرویز است نه «ابـرویز» . راست است که در نقل عربی حرف «پ» به«ب» تبدیل می‌شود ، امـا اینجا تبدیلی صورت‌نگرفته است چه‌اسناد موجود نشان می‌دهد که‌تلفظ این کلمه درزمانهای متأخر پهلوی واوائل زبان دری«ابرویز» با یای‌مجهول بوده‌است نه«اپرویز» ونه «اپرویژ» هرچنداین هردو اختلاف‌را می‌توان به‌مسأله اختلاف شکل نگارش و تلفظ نیز مربوط دانست .

جاحظ درکتاب المحاسن والاضداد سخنی دارد که بوجود آفرین‌های نوروزی ومهرگانی وغیرآن و هم خسروانی‌هـا باقید اینکه شعر بوده‌اند اشاره می‌کند ودربارهٔ همین فهلبد (باربد) واشعار وآهنگ‌هایی که برای خسروپرویز می‌ساخته استمی‌گوید: روزی نمی‌گذشت‌مگرآنکه باربدشعری‌جدید وآهنگی نومی‌ساخت که‌بهتراست عبارات‌جاحظ‌عیناً نقل‌شود: «فکان‌فیما یغنی بین‌یدی‌الملك غناء المخاطبة واغانی الربیع واغانی یذکرفیها انباء الجبابرة وتوصف الانواء واغانی آفرین والخسروانی والماذراستانی والفهلبد و کان اکثر مایغنی العجم الفهلبد مع‌ایام کسری‌ابرویز وکان من‌اهل مروو کان من‌اغانیه مدیح‌الملك‌وذکر ایامه ومجالسه وفتوحه و **ذلك بمنزلة‌الشعرفی**کلام العرب یصوغ‌له الالحان ولا یمضی‌یوم‌الا وله‌فیه شعر جدید وضرب‌بدیع [1]»

شعردری تاقرن چهارم‌هجری

دربارهٔ نخستین‌شعرهای‌دری پس‌ازاسلام سخن بسیار گفته‌اند چون شعرمنسوب بـه ابوالینبغی عباس‌بـن طرخان[2] دربارهٔ سمرَقند وشعرمنسوب به ابن‌مفرغ [3] وتصنیف‌ختلان‌مربوط به شکست عبدالله قسری‌والی خراسان[4]وقطعهٔ بنای‌همدان[5]

---

(۱) المحاسن‌والاضدادچاپ‌مطبعهٔ‌سعادت مصر ص۲۳۶ـ۲۳۵ (۲) المسالك والممالك ابن خرداذبه چاپ لیدن ص۲۶ (۳) الاغانی چاپ بولاق ج ۱۸ ص۷۳ ـ ۱۵ (۴) طبری چاپ مصر ج ۸ ص۱۹۱ ـ ۱۹۰ (۵) مجمل‌التواریخ چاپ خاور ص۵۲۱

و ابیات باقی‌مانده از شاهنامهٔ مسعودی مروزی[1] و حنظلهٔ بادغیسی[2] و ابوطاهر خسروانی[3] که از هریک ۲ تا ۴ بیت باقی مانده است. همچنین کسانی که از وجود شعرشان آگهی داده‌اند ولی شعری برجای نمانده است چون محمدبن البعیث که درمراغه جمعی از پیران اشعار فارسی اورا می‌خوانده‌اند[4] و ابوالاشعث قمی[5] واشعار فارسی که مسعودی دربارهٔ نهر زرن رود از زاینده رود اصفهان شنیده است[6].

از اینها گذشته اشعاری نیز به‌لهجه‌های محلی کردی، رازی، طبری و استوایی وغیرآن وجود داشته است‌ودارد که‌تنها ازنظر چگونگی وزن شعرقابل توجه است [7] وجای بحث آن اینجا نیست.

اما ظاهراً کهنه‌ترین شعر دری موجود بعداز اسلام را باید همان سرودی دانست که‌مردم بخارا دربارهٔ عشقبازیهای سعیدبن عثمان سردار عرب (فرزند خلیفهٔ سوم که درسال ۵۶ هجری امیر خراسان شد) وخوتك خاتون ملکهٔ بخارا ساخته‌اند که‌تاریخ بخارا از آن سرود بدین‌گونه یادمی‌کند: «آورده‌اند که‌این خاتون زنی‌بود شیرین‌و باجمال، سعید بروی عاشق‌شد واهل بخارا را دراین معنی‌سرود هاست به‌زبان بخاری»[8]

دریغ است که از آن سرودها نرشخی کلمه‌ای در تاریخ بخارا نیاورده است وتنها به دوپاره از آن آقای‌دکترعبدالحسین زرین‌کوب درکتاب «اسماء المغتالین من‌الاشراف فی‌الجاهلیة والاسلام»[9] برخورده و درمجلهٔ یغما[10] بصورت ذیل نقل کرده‌اند:[11]

---

(۱) البدء والتاریخ ج ۳ ص۱۳۸ و ص ۱۷۳ بنقل از مقالهٔ تقی‌زاده هزارهٔ فردوسی ص۵۰ (۲و۳) لباب‌الالباب‌ج۲ص۲۳ (۴)تاریخ طبری چاپ‌لیدن ص۱۳۸۸ (۵) معجم‌الادباج ۶ ص ۴۲۱ چاپ‌لیدن (۶) التنبیه والاشراف چاپ لیدن ص۷۳ (۷) رجوع‌شود به‌تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ومقالات مرحوم‌بهار درمجلهٔ مهر سال پنجم ص۴۲۵-۴۲۲ و ص ۷۴۸-۷۴۱ و ص۸۴۳-۸۳۶ و ص۱۰۷۴-۱۰۶۹ (۸) تاریخ بخارا چاپ بنیاد فرهنگ ایران مصحح مدرس رضوی ص۵۶ (۹) تألیف‌ابوجعفر محمدبن‌حبیب‌بغدادی متوفی‌بسال ۲۴۵ هجری چاپ قاهره (۱۰) مجلهٔ‌یغما سال ۱۱ شمارهٔ ۷ص۲۸۹ (۱۱)آقای دکترخانلری در کتاب «وزن‌شعرفارسی» خود هنگام ذکر اشعار دری کهن نامی از این‌سرود نبرده‌اند.

کور خمیر آمد   خاتون دروغ‌کنده؟

این دو پاره چنانکه دیده می‌شود دارای وزن عروضی است امامعنی آن دانسته نیست و باین دلیل همه‌جا در برابرش علامت سؤال قرار داده‌اند وشاید اگر روزی دیگر پساره‌های این سرود یافته شود ، بتوان معنی دقیق آن را دریافت .

پیشنهادی دربارهٔ معنی سرود اهل بخارا

بااینهمه من بنده‌پیشنهادی دربارهٔمعنی‌آنداردبی‌آنکه مدعی درستی واستواری آن‌باشد: نخست بایدتوجه کرد که«وَرآمدن‌خمیر» غیرازمعنی‌حقیقی‌آن‌که‌بالاآمدن و رسیدن خمیروآمساده شدنش بسرای پخت است مجازاً و در اصطلاح بمعنی «مستی وجفت جویی زن‌ومیل‌همخوابگی»است که هسم اکنون در قسمتهایی از خراسان وبخارا وخاصه یزد این اصطلاح برجاست باصورتهای مختلف مانند اینکه‌گویند : فلان زن یا دختر «خمیرش ورآمده» یعنی‌مست است وجفت جوی یا در بخارا می‌گویند :«خمیرش ور آمدگی» یعنی «خمیرش ورآمده است» بهمان معنی مذکور . ودر یزد ازقول زن جفت جوی می‌گویند « ....وَر آمده مثل خمیر» بنابراین شاید پارهٔ اول در اصل بوده‌است : «گووَر خمیر آمد» که بعد «واو» آن افتاده یا ادغام شده‌است . البته می‌توان به‌همین صورت هم که‌هست آن راپذیرفت بافرض آنکه دنبالهٔ سخنی باشد فی‌المثل خطاب بسه خاتون درپارهٔ قبل گفته شده باشد که از پوشیده داشتن عشقت چه حاصل که خمیرت‌وَر آمده است . ولی اینجانب همان نظر اول را ترجیح می‌نهد که در این صورت به‌وزن نیزخللی وارد نمی‌آید یعنی

گو [و] ر خمیر آمد   خاتون دروغ‌گَنده

«گَنده» هم اکنون نیز در تداول مردم‌بخارا بکار می‌رود بمعنی :«زشت وبد و ناپسندیده» ودراین جمله بهمین صورت‌که‌هست فعل سوم شخص مفرد است وبرابر تداول مردم بخارا درست بکار رفته زیرا آنچه در فارسی وسیلهٔ ارتباط بین مسندالیه‌ومسند است و از آن به رابطه تعبیر می‌کنند (است ــ اندو نظایر آنها) درلهجهٔ بخارایی بکار نمی‌رود وهمانند مبتدا و خبر عربی ، جمله

از مسندالیه ومسند بدون رابطهٔ لفظی آشکار تشکیل می‌شود.[1]

با شرحی که گذشت اینجانب پیشنهاد می‌کند که دو پارهٔ مورد بحث از سرود مردم بخارا را بدین صورت بنویسیم ومعنی کنیم :

گو َورخمیر آمد (= بگو خمیرَ ور آمده) یعنی : **بگو مستم و جفت جوی**

خاتون! دروغ گَنده یعنی : **ای خاتون!دروغ بداست**

این معنی باحال خاتون بخارا هم بی‌مناسبت نیست چه درهنگام آمدن سعیدبن عثمان به بخارا زنی‌بوده شوی مرده وبه نیابت از طرف طغشاده فرزندش امیری بخارا را برعهده داشته است و در تاریخ بخارا آمده است که :« خاتون بریکی از چاکران شوی خویش عاشق‌بود ومردان گفتندی‌که طغشاده پسر وی از این مرد است و وی این پسر را بر شوی خویش بسته است[2]»

وزن در اشعار فارسی

بموجب اسناد وشواهدی که‌دیدیم شعر فارسی‌پیش از اسلام وپس‌ازآن ازوزن هجایی وگاه عروضی برخوردار بوده است وجزاین‌اندیشه‌نتوان‌کرد و با خرد راستین برابر نساید که‌قومی باسابقهٔ چندهزار سال تمدن ازسیرکمالی‌در همه‌چیز برخوردار باشد جزوزن‌شعر، آنهم‌قومی که در موسیقی نامدارونامبردار است وگاه برای کلیساهای قسطنطنیه و رم‌به‌خواهشگری آنان سرود وآهنگ ساخته است وگذشته ازسرکش وسرکَپ وباربد ونکیسا و رامتین ورودکی و فارابی ومراغی وهمانندان آنان ، عبادات دینی خود را هم به‌شهادت ودا و اوستا وزند بصورت نیایش‌های‌موزون توام با آهنگ وموسیقی اداامی‌کرده است . [3]

---

(۱) رجوع شود به‌کتاب لهجهٔ بخارایی نوشتهٔ نگارنده ص۱۵۹ چاپ دانشگاه مشهد ۱۳۴۲

(۲) تاریخ‌بخارا چاپ بنیاد فرهنگ ص ۵۴

(۳) مسعودی درمروج‌الذهب چاپ مصرج ۲ص۳۵۷ازقول ابن خرداذبه در موسیقی دوستی ایرانیان می‌نویسد که: «لم‌تکن امةمن‌الامم بعدفارس والروم اولع باالملاهی‌والطرب‌من‌العرب»

شگفت‌انگیزتر آن است که بپذیریم اعراب که زندگانی معنوی آنان با اسلام آغاز شده‌است وخود به‌دوران تاریک پیش از اسلام نام جاهلیت‌داده‌اند، بی‌آنکه حکومت مرکزی و دین واحد وتمدنی داشته باشند وبی‌آنکه ازشعر چندقرن پیش از اسلامشان اطلاع‌دقیقی دردست باشد ناگهان به‌وزن عروضی رسیده‌اند ؟...

تنها آثار ادبی تازی که به روزگار پیش از اسلام می‌پیوندد اشعار منسوب به‌دوران جاهلی است که بسیاری معتقدند پس از اسلام ساخته‌شده و به‌دروغ آنها را به‌دوران جاهلیت نسبت داده‌اند تا برای خود سابقه‌ای ادبی ایجاد کرده باشند .

سرآمد این‌گروه دکترطه حسین استاد نامدار نقد وادب عربی است و این سخن اوست درکتاب «فی‌الادب الجاهلی» در این باره:

«فلن تكون الامّة العربيّة اوّل امّة نحل فيها الشعر نحلاً وحمل على قدمائها كذباً و زوراً، وانّما نحل الشّعر فى الامّة اليونانيّه والامّة الرومانية من قبل وحمل على القدماء من شعرائهما، وانخدع به الناس و آمنوا له»[1]

و درجای دیگر همین کتاب بی‌اطلاعی قوم عرب را ازفنون‌شعری‌بدین گونه بیان می‌کند :

«فلم يكن العرب الجاهليّون والامويّون يعرفون الموشحات ولا الازجال ولاهذه الفنون المختلفة الّتى استحدثت من الشعر والّتى احتفظ بعضها باللغة العربيه الفصحى واندفع بعضها فى اللّغة العاميّة المألوفة»[2]

دکتر طه حسین ، این استاد بزرگ که‌اهل تحقیق بودند تقلید نظر خود را درباره‌ٔساختگی بودن ادبیات جاهلی باقطع و یقین‌بیان می‌کند و راه‌دیگری جزاین اشعار مجعول برای شناخت حیات عرب جاهلی پیش‌پای جویندگان می‌گذاردکه تصور می‌رود ترجمه‌کردن آن‌سخنان سودمندتر باشد :«...نخستین

(۱و۲) فی‌الادب الجاهلی طبع دارالمعارف مصر چاپ دوم ۱۹۲۷ ص۱۱۴ و ص۳۱۰

چیزی که ترا بهشگفتی دچارمی‌کند تردیدی است که‌من در ارزش ادب‌دوران جاهلیت دارم واینکه سخت در شك پیچیده‌ام ویاشك سخت مرا در میان گرفته است .

من در این باره‌بسیار اندیشیدم، مطالعه وبحث وبررسی کردم وسرانجام به نتیجه‌ای رسیدم که‌اگر یقینی‌نباشد نزدیك به‌یقین است .

من نتیجه گرفته‌ام که اکثریت مطلق آنچه ماادب جاهلیش می‌نامیم،هیچ بهره‌ای از دوران جاهلیت ندارد چیزی است که‌پس‌ازظهور اسلام ساخته‌شده، جاهلی نیست و اسلامی است و بیش از آن که معرف حیات مردم دوران جاهلیت باشد نمایانگر زندگانی و آرمانها وخواسته‌های مسلمانان است.

من تردید ندارم آن مقدار بسیار اندکی‌هم که از آداب جاهلی است چیزی را نمی‌نمایاند ، به‌چیزی راهبرنیست و برای دریافت صورت ادبی راستین آن روزگاران سزاوار اعتماد نمی‌باشد .

من از نتایج خطیری که‌این نظریه درپی دارد آگاهم وبااینهمه‌دراثبات وبیان وانتشارش تردید نمی‌کنم وناتوان نیستم که به‌تو وغیرتو از خوانندگان آشکارا بگویم‌که اشعار منسوب به‌امریء القیس یا طرفة یاابن کلثوم یاعنتره مطلقاً از آنان نیست ؛ این اشعار نتیجه نسبت‌های دروغین راویان یا جعل وافترای اعراب یاصنعتگری نحویان یا بیهوده‌گویی افسانه سرایان یااختراع مفسران و محدثان ومتکلمان است ...

من زندگی دوران‌جاهلی را انکارنمی‌کنم، آنچه نمی‌پذیرم این چیزی است که ادب جاهلیش نام‌نهاده‌اند .

من اگر بخواهم زندگانی دوران جاهلی رابیاموزم ، برای روشنگری آن ازراه امریءالقیس ونابغة واعشی و زهیر و‌قس‌بن ساعدة واکثم بن صیفی نمی‌روم زیرا آنچه را به آنان نسبت داده‌اند باور ندارم؛ من‌راه دیگری را برمی‌گزینم وآنرا براساس متنی می‌آموزم که‌بدرستی آن‌هیچ تردیدی را راه نیست . من آن را در قرآن می‌جویم‌که قرآن آئینهٔ تمام‌نمای عصر جاهلیت است ونصی است ثابت وغیرقابل تردید. همچنین در شعر شاعرانی که‌معاصر

پیامبر بوده و با اومجادله کرده‌اند می‌جویم و می‌آموزم .... حتی درخودشعر امویان می‌توانم آموخت چه من هیچ‌قومی از اقوام کهن را نمی‌شناسم که باندازهٔ قوم عرب سنت‌ها وروش کهن رادرادب‌خود حفظ کرده وجز اندکی تغییر وتجدد درآن‌روا نداشته باشد . پس‌حیات اعراب جاهلی درشعر فرزدق وجریر وذی‌الرمة واخطل‌وراعی‌بیشتر نمایان و متجلی‌است تـا دراین شعرهایی که‌به‌طرفـة وعنتره وبشربن ابی خازم نسبت‌می‌دهند»[1]

(١) فاول شیئی افجؤك بەفی‌هذا الحدیث هوانی شككت فی قیمة الادب الجاهلی والححت فی‌الشك، اوقل‌ا"لح" علی" الشك ، فاخذت ابحث وافكرواقرا و اتدبر، حتی انتهی بی‌هذا كله‌الی شیئی الا یكن یقیناً فهوقریب‌من الیقین . ذلك ان‌الكثرة المطلقة ممانسمیه ادباًجاهلیاًلیست من‌الجاهلیةفی‌شیئی، وانماهی منحولة بعد ظهورالاسلام ، فهی اسلامیة تمثل حیاةالمسلمین و میولهم واهواءهم اكثر مماتمثل حیاة الجاهلیین. ولا اكاد اشك فی‌ان مابقی من‌الادب الجاهلی الصحیح قلیل جداًلایمثل شیئاًولایدل علی شیئی ولاینبغی‌الاعتماد علیه فی‌استخراج الصورة الادبیه الصحیحة لهذا العصر الجاهلی . وانااقدر النتائج‌الخطیرة لهذا النظریة ، ولكننی مع‌ذلك لااتردد فی اثباتها و اذاعتها ، ولااضعف عن‌ان اعلن‌الیك والـی غیرك من‌القراء ان ماتقروءٔ علی‌انه شعرامری القیس او طرفـة او ابن كلثوم او عنترة لیس من‌هؤلاء الناس فی‌شیئی، انما هونحل‌الرواة او اختلاق‌الاعراب‌اوصنعة النحاة اوتكلف القصاص او اختراع المفسرین والمحدثین والمتكلمین (ص٦٥) ...انی‌لاانكر الحیاةالجاهلیةوانماانكران‌یمثلهاهذاالادب‌الذی‌یسمونه‌الادب‌الجاهلی فاذا اردت‌ان‌ادرس‌الحیاةالجاهلیة فلست اسلك الیهاطریق امریٔ‌القیس والنابغة والاعشی وزهیر وقس بن‌ساعدة واكثم‌بن صیفی لانی لااثق بماینسب الیهم وانما اسلك الیها طریقاً اخری ، وادرسها فی‌نص‌لاسبیل الی‌الشك فی‌صحته ، ادرسهافی القرآن . فالقران اصدق مرآة للعصرالجاهلی ، ونص القران ثـابـت لاسبیل الـی الشك فیه. ادرسها فی‌القرآن وآدرسها فی‌شعر هؤلاء الشعراء الذین عاصرواالنبی وجادلوه..... بل ادرسها فی‌الشعرالاموی نفسه، فلست اعرف امة من‌الامم القدیمة استمسكت بمذهب المحافظة فی‌الادب ولم تجدد فیه‌الا" بمقدار كالامة العربیة. فحیاةالعرب‌الجاهلیین‌ظاهرة فی‌شعرالفرزدق وجریر و ذی‌الرمة والاخطل‌والراعی اكثر من ظهورهافی‌هذاالشعر الذی ینسب الی طرفة و عنترة وبشربن ابی خازم » ص٧١ - ٧٠فی‌الادب‌الجاهلی

این است وضع شعر قبل از اسلام درمیان قوم عرب براساس رأی استادی که خود عرب است وبدان نیز می بالد.

اما شعر از نظر دین اسلام نه تنها مقامی نداشته بلکه بانوعی طرد واکراه همراه بوده است زیرا شعر ازطرف مخالفان اسلام وسیله هجو پیشوایان دین و مسلمین قرارگرفته بود و آن گونه اشعار را دشمنان عمداً رواج می‌دادند وطبیعی است که بسبب موسیقی کلام در دلها کارگرمی افتاد. ازاین رو پیغمبر اسلام با آنکه گاه شاعران مسلمان ومداحان را بخاطر نشر وتبلیغ دین تشویق می‌فرمود [1] در پیروی از سیاست اصلی اگر سخنی موزون می‌افتاد آنرا درهم می‌شکست وباین ترتیب اهمیت اعمال ونه اقوال را خاطر نشان می‌ساخت.

عمر نیز باشعر مخالف بود ودرکار شاعران پی جویی وتحقیق می کرد و اگر از کسی کمترین مخالفتی با قواعد اسلام مشاهده می‌شد از بازخواست و مجازات سخت مصون نمی‌ماند حتی دربارهٔ آنچه اغلب ولبید در کوفه ایجاد کرده بودند از ابوموسی سؤال کرد ووقتی دانست لبید از شعر روی برگردانده است مال بیشتری باو بخشید [2] و شاعری را که شعری در برابر علقمة بن عبدة خوانده و درآن کسی را موردحمله قرارداده بود حد زد [3] وهمین عمربود که گوش حسان بن ثابت مداح پیغمبر راکه در مسجد نبی برای گروهی از مسلمانان شعر می‌خواند گرفت وگفت: صدای شتر از حلقومت بیرون می آوری [4]؟ وبعد نیز او و دیگر فرمانروایان پیش بین برای اینکه کینه‌های خفتهٔ کهن با یادآوری

(۱) «نشأت اذن بعدالهجرة عداوة بین مکة و المدینة، و ماهی الا ان اصطبغت هذه العداوة بالدم یوم انتصر الانصار فی«بدر» ویوم انتصرت القریش فی «احد» وماهی الا ان اشترك الشعر فی هذه العداوة مع السیف فوقف شعراء الانصار وشعراء قریش یتهاجون و یتجادلون و یتناضلون، یدافع کل فریق عن احسابه وانسابه و یشید بذکر قومه، ثم کان الموقف دقیقاً .... فان النبی کان یحرض علیه ویشبت اصحابه ویقدمهم ویعدهم، مثل ما کان یعدالمقاتلین من الاجر والمثوبة عندالله ویتحدث ان جبریل کان یؤیدحسانا» مستند الاغانی چاپ بولاق جزء چهارم ص۶ بنقل از «فی الادب الجاهلی» ص۱۱۹ـ۱۱۸ (۲) طبقات الشعراء ابن سلام ص۳۰ (۳) طبقات الشعراء ابن سلام ص۳۲ (۴) الاغانی طبع بولاق جزء چهارم ص ۶

هجویه‌های طرفین بیدار وچیزهای تازه‌ای بر آنها افزوده نشود به‌شعر روی‌خوشی نشان نمی‌دادند بلکه منع‌هم می‌کردند.[1]

اگر شعر در اسلام مطلوب بود بایستی ازپیشوایان‌آن خاصه امام علی‌بن ابی‌طالب با آن وفور دانش وبلاغت بی‌نظیر وزبان‌گشاده ودرون روشن‌دیوانی لااقل برابر نهج‌البلاغة دردست داشته باشیم و از دیگر امامان نیز در حد آنان، چون معقول نیست که هیچیك از آن بزرگواران طبع شعر نداشته باشند.[2]

بااین وصف آیا عجیب ومتناقض نیست در حالی که ائمه اسلامی بـه شعر عنایتی ندارند و پیغمبراسلام هم (جزدر مورد خاص اضطراری و بعنوان حربهٔ سیاسی) با آن موافق نیستند وخدا درقرآن پیروان شاعران راگمراهان و وخود شاعران را گفتاریان بی‌کردار خوانده است[3]، علم تنظیم‌اوزان شعری را به مردی‌زاهدوعابدچون‌خلیل بن‌احمدعطافرماید وخلیل‌نیز با آن‌پارسایی ووتصلب دینی که‌باونسبت داده‌اندبه‌کاری دست‌یازدکه‌ازنظرخداورسول‌ناپسندیده‌است ؟!

آیا خلیل‌بن احمد [4]در قرن دوم هجری خواب‌نما شده وبحورمختلف‌باو الهام گردیده است ویابقول ابن‌خلکان «چون مردخدا وسخت پارسا بود آنچه به دعا درسفر حج وزیارت خانهٔ کعبه از خدا خواسته بود که دانشی بی همتا بدو ارزانی دارد که پیش از او دیگری را بهره‌ای نبوده باشد مستجاب شد و خداوند علم عروض را بدو الهام کرد.[5]

ناگفته پیداست که سخنانی ازاین دست چون غوطه خوردن یا باطاهر در

(۱) برای ملاحظه شواهد بیشتر می‌توان‌به‌طبقات ابن سلام داستان حطیئه وزبرقان (ص۲۵) وعبدبنی‌الحساس ص۴۳ وداستان عبدالله‌بن الزبعری‌و ضراربن الخطاب باحسان‌بن ثابت که‌به دخالت عمر می‌انجامد (الاغانی ج۲ص۵) ونظایر بسیارآن در مجلدات اغانی وجمهرة اشعارالعرب وطبقات ابن‌سعد وکتبی از ایـن دست رجـوع کرده وهم‌بـه‌تحقیق دقیق دکتر طـه‌حسین در«فـی‌الادب الجاهلی» ص۱۷۳-۱۱۳ (۲) ان‌الامـة العربیة کلهـا شـاعـرة وان کل عـربـی شاعر بطبعه وسلیقته‌یکفی‌ان اصرف همه‌الی القول فاذا هوینساق الیه انسیاقاً (البیان والتبیین‌ج۲ص۵۶چاپ مصر۱۳۱۳)(۳) سورهٔ ۲۶ شعراءآیات۲۲۴-۲۲۵-۲۲۶ (۴) ابوعبدالرحمن خلیل‌بن‌احمدبن‌عمربن‌تمیم ازمردم‌بصره متولد در سال ۱۰۰ ومتوفی در حدود ۱۷۵-۱۷۰ هجری(۵) ابن خلکان چاپ بولاق ج۱ ص ۱۷۲

حوض آب یخ زده وشاعر شدنش وبحرکت درآمدن کوه یا درخت و دیوار به سخن فلان صوفی، نزد اهل تحقیق ارزشی ندارد و بهمین جهت است که طبع مستقیم و حقیقت جوی ابوریحان بیرونی‌دروضع عروض از طرف خلیل بن‌احمد شك کرده ودر کتاب «تحقیق ماللهند» عروض منسوب بدو را مقتبس از هندوان می‌داند و به‌تفصیل ازچگونگی امر واصطلاحات‌عروض هندی وانطباق نسبی آن با اصطلاحات عروض عربی یاد می‌کند [۱] که‌از آن جملهٔ **اَرْیَه** ***Arya*** با کلمه عروض (که‌درعربی‌برای لفظ عروض بدین معنی‌خاص توجیهی علمی‌نمی‌توان یافت) **وسَبْدا** ***Sabda*** **باسبب‌وورته** ***Varta*** **باوتد** قابل دقت است .

قرینهٔ دیگر اینکه خلیل بن احمددر ترتیب‌کتاب «العین» هم‌ترتیب حروف تهجی مرسوم در سانسکریت را اختیار کرده است .[۲]

***

اگر خلیل بن احمدعروض را ازهندوان اقتباس کرده‌باشد باتوجه‌به‌اینکه «ریگ‌ودا» کهن‌ترین اثر منظوم دینی هندوان ، حاصل‌کار وساخته زمانی‌است که ماایرانیان وهندوان بصورت واحد قوم آریایی در ایران زیست می‌کردیم علاوه برسایردلایل باید گفت «هذه بضاعتناردت الینا» این کالای ماست که در طول قرون بدست‌هم نژادان ما کمال یافته و در لباس مبدل بمابازگردانده‌شده است . بااینهمه نمی‌توان انکار کرد که‌کسانی چــون خلیل بن‌احمد در انطباق عروض هندی یاغیر آن ونامگذاری بحورو بحث در افاعیل آن حقی دارنــد و غالب شعرای فارسی‌زبان پس‌ازاسلام‌که رابطه‌شان باادب کهن کشور خویش قطع شده بود بهمان عروض عربی‌نظر داشته‌اند [۳]

(۱) برای ملاحظهٔ تفصیلی‌رجوع شود به «تحقیق ماللهند» چاپ زاخائـو ص۶۵ به‌نقل‌از وزن‌شعر فارسی‌ص۸۹-۸۴ (۲) تاریخ آداب اللغةالعربیةازجرجی‌ـ زیدان ج۲ ص۲۲ (۳) بجز وزن‌رباعی (مفعول‌ُمفاعلن‌مفاعیلن‌فع) که‌به‌قول‌شمس‌قیس رازی زحاف این وزن در اشعار عربی‌نیست وتصریح‌کرده‌است که تازیان این‌وزن را از ایرانیان آموخته‌اند(المعجم‌ص۱۰۸-۱۰۵) و آقای دکتر خانلری آن را «بحرترانه» نام‌نهاده‌اند . همچنین وزن بحرمتقارب و بعضی اقسام شعرهای قوما ـ کان‌کان‌که‌به‌قول مرحوم بهار بنیاد واصلش از ترانه‌های ایرانی است(مجلهٔ مهر ـــ

بهر تقدیر اگرچه اسناد کوشش ایرانیان درتدوین‌وتکمیل اوزان شعری از بین رفته یاتاکنون‌به‌دست نیامده است، به آنچه هم دربارهٔ عروض عرب و کار خلیل‌بن احمد نوشته شده است نمی‌توان اعتماد کرد .

به‌موجب‌اسناد غیر قابل اطمینانی از این گونه در دربار انوشیروان و خسروپرویز واحیاناً شاهان دیگری ، شعرای عرب شعر می‌خوانده‌اند وشاعران ایرانی هم .

دکتر طه حسین درصفحه۱۶۲ــ۱۶۳ کتاب«فی‌الادب‌الجاهلی»می‌نویسد: «انطقوا العرب بکثیر من‌نثرالکلام و شعره ، فیه‌مدح‌للفرس وثناء علیهم وتقرب منهم . وهم زعموا‌الناا ان‌الاعشی زارکسری و مدحه وظفر بجوائزه و هم اضافوا الی عدی‌بن‌زید[1] و لقیط‌بن یعمر[2] و غیر هما من ایاد والعباد کثیراً من‌الشعرفیه الاشارة بملوك‌الفرس وسلطانهم‌وجیوشهم ، وهم‌انطقوا شاعراً من شعراءالطائف بابیات رواهاالثقات من‌الرواة علی آنها صحیحة لاشك فیها، وهی‌ابیات تضاف الی ابی الصلت بن ربیعة ، وهو ابوامیة‌بن ابی الصلت‌المعروف .»

بهر حال خواه این سخنان درست‌باشد و خواه نادرست درآنجا که گفته‌شده است شاعران عرب وایرانی هردو در حضور پادشاه بزبان خودشان شعر خواندند ، اشعار فارسی را غالباً نیاورده‌اند اما اشعار عربی ضبط شده است و وزن عروضی‌دارد واین فکررا بوجود می‌آورد که‌اگر این داستان‌هاراست باشد بفرض نبودن وزن عروضی فارسی ، چگونه ممکن است ایرانیان که سالها قبل از اسلام‌آن اشعار تازی را می‌شنیده واز وزن عروضی آگاه شده بوده‌اند خود

←سال ۵ شماره ۱۱ ص۱۰۷۴) دیگر سه‌دایرهٔ (مجتلبهٔ زائده مزاحفه) و (مشتبهٔ مزاحفه)و (مشتبههٔ‌زائده) که‌به‌قول خواجه‌نصیرالدین‌طوسی پارسیان کرده‌اند(معیار الاشعار ص۴۱-۳۵) . شمس‌قیس رازی از سه‌دایره وبیست‌ویك‌بحر که به‌عروضیان عجم نسبت می‌دهند یاد می‌کند (المعجم‌ص۱۷۴) ودیگربحرعمیق (فاعلن‌ـفاعلاتن) دوبار بقول خواجه‌نصیر واحتمالاً وزن فهلویات (مفاعیلن مفاعیلن فعولن).

(۱) رجوع شود به‌الاغانی ج۲ ص۲۴ و بعد از آن و طبقات الشعراء ابن سلام‌ص۳۲ـ۳۱ وتاریخ ابن‌کثیر ج۲ صفحات ۱۷۹ ۱۸۲ و۱۸۳ (۲) مختارات اهبةالله بن‌علی‌بن حمزة علوی چاپ مصرص ۲

چیزی برپایهٔ اوزان عروضی نسروده باشند وتنها بعد از اسلام‌آنهم چند قرن بعدباین فکر بیفتند وشعر عروضی فارسی آغاز شود ؟؟!

بهتر است نمونه‌هایی ازاین استاد داستانی را نقل کنم شایدخوانندگان دراین تأمل وتردید بامن بنده همداستان‌شوند:

(۱)در خزانةالادب‌عبدالقادربن عمر بغدادی‌متوفی ۱۰۹۳(طبع بولاق‌جلد ۴ ص۱۵۷-۱۵۶) درضمن شرح شعر شاعر جاهلی مشهور اعشی از بنی قیس «مابکاء الکبیر بالاطلال و سؤالی مایرد سؤالی» حکایتی از کتاب شرح‌ادب‌الکاتب ابن قتیبه تألیف عبدالله‌بن محمد بن‌السید البطلیوسی (۵۲۱ - ۴۴۱) نقل می‌کند که‌خیلی مهم است بدین قرار :« ابن‌السید آورده که ناقلان اخبار روایت‌کرده‌اند که طلیحهٔ‌اسدی‌ازاشراف‌عرب‌بود و گاهی بدربار کسری ورود می‌کرد. کسری (که‌دراینجامقصود ظاهراً خسروپرویزاست) وی‌راهمیشه اکرام واعزازمی‌کرد. وی‌گفت‌که یك‌بار پیش‌کسری رفتم و ورود من‌تصادف‌کردبه یك عیدی از اعیاد ایرانیان. پس من نیز با سایر حاضرین از حاشیهٔ پادشاه حضوربهم رسانیدم . وقتی‌که طعام خوردیم شراب گسترده شد وشروع‌کردیم به‌نوشیدن. آنگاه مغنی‌این‌شعرعربی راتغنی‌کرد:«لایتّاری‌لمافی القدر یطلبه...» که از اعشی‌باهله (غیراز اعشی‌بنی‌قیس سابق‌الذکر) است . کسری‌به‌ترجمان خود گفت چه می‌گوید؟ پس‌او ترجمه‌کرد. کسری گفت این‌زشت است. بعد مغنی این شعر را سرود:«اَتَتْكَ العیسُ تَنْفَخُ فی بُراها» کسری‌بازازترجمان خود پرسید که چه می‌گوید؟ ترجمان گفت نمی‌دانم. یکی از حاضرین‌گفت «شاهانشاه ا اشتراف اف» ومعنی آن اینست که‌ای ملك‌الملوك این شتری است‌که دم می‌زند(یاپُف می‌کند) طلیحه‌گوید که‌ترجمهٔ اوعربی رابه‌فارسی مرابخنده آورد.

بعد مغنی یك شعر فارسی خواند که من آنرا نفهمیدم وکسری طرب کرد وجامی برای اوپرکردند وبرپای شد وآنرانوشید وجام بجمیع‌حاضرین بگردید . پس من ازترجمان که‌درپهلوی من نشسته بود پرسیدم ایـن شعر

(۱) نقل از هزارهٔ فردوسی مقالهٔ تقی‌زاده بعین عبارات ص۴۵-۴۴

چیست که پادشاه را چنین به‌طرب آورد ؟ گفت: پادشاه روزی به تفرج بیرون رفته بود ، یك‌پسر خوش صورت دیدکه در دست اوگل سرخـی است و او را پسندید وحکم کرد که دربابـوی برای اوشعری بسازند وچون مغنی این‌شعررا خواند شاه به‌نشاط آمد وکرد آنچه راکه دیدی؛گفتم دراین مطلب چیزی نیست که آدم راتـا باین درجه به‌طرب ووجـد بیاورد . پس کسری از ترجمان پرسید که‌بامن چه مذاکره کرد واو تفصیل رانقل‌کرد . کسری به ترجمان‌گفت بــه او بگو اگر این حکایت وشعر ترا به‌نشاط درنمی‌آورد پس چه‌چیز ترا طربناك کند؟ ترجمان حرف‌شاه را به‌من ابلاغ‌کرد. من‌درجواب‌گفتم شعر اعشی که‌گفته :«مابُکاء الکبیر بـالاطلال... الخ» ترجمان آنرا بشاه‌گفت و کسری ازمعنی آن پرسید . گفتم این حکایت پیری است که‌به منزلگاه محبوبهٔ خــود گذرکرده وآنجا را خالی وکهنه و دگرگون یافته ، این است که گریه آغـاز کرده. کسری‌خندید وگفت‌چه‌چیز طرب‌انگیز در این هست که‌پیری درخرابه‌ای ایستاده وگریه می‌کند؟ مگرنه‌آنچه مارا به‌طرب‌آورد بیشتر سزاوار طرب بود ؟ طلیحه گوید که‌بعد ازاین واقعه دیگر کسری نسبت به‌من بی‌میل شد»

ازاین حکایت علاوه بروجودشعرفارسی درآن زمان چنان‌مستفاد می‌شود که درددربار ساسانیان (ظاهرا بواسطهٔ مجاورت به‌بلادحیره و امثال‌آن ومراودهٔ اشراف وشعرای‌عرب‌مانند‌اعشی‌وغیره)مغنیان شعرعربی‌نیز می‌خواندند وعرب و فارس‌اختلاط ومعاشرت پیدا کرده‌بودندچنانکه‌یك حکایت دیگرنیز که درخزانة الادب (جلد اول ص ۵۵۲–۵۵۱) به‌نقل از کتاب الشعراء ابن قتیبه نقل شده مؤیدآن است وآن چنان است که: کسری انوشیروان روزی شنید که‌اعشی باین بیت تغنی می‌کند :

«اَرِقْتُ وماهذاالسهادُ المؤرق　　ومـابیَ مِن‌سُقمٍ ومابیَ مَعْشَق»

یعنی بیداری کشیدم(یا بیداری می‌کشم) وخوابم نمی‌بردوچیست این بیخوابی که بیدار نگاه می‌دارد ، درصورتی که‌در من نه بیماری است ونه‌عشقی.

نوشیروان پرسید این عرب چه می‌گوید ؟ گفتند به‌عربی تغنی و آوازه خوانی می‌کند . گفت حرفش‌را ترجمه‌کنید گفتند مقصودش‌این است که‌بدون آنکه بیمار باشد یا عاشق، بیداری کشیده . نوشیروان گفت : پس او در این

صورت دزد است »

کلمه ادب به‌معنی‌ادبیات پیش‌ازاسلام‌درزبان‌عربی وجود نداشته است

این نکته قابل ذکر است که کلمهٔ «ادب» جز به معنی «دعاوحسن اخلاق» درعربی قبل ازاسلام وجودندارد، تا چه رسد به‌عروض که در ادب بمعنی ادبیات قابل تصور است بهمین دلیل کتب لغت نوشته‌اند اطلاق کلمهٔ ادب به علوم عربیهٔ «ادبیات» درعربی سابقه ندارد واز کلمات مولده‌ای بشمار است که در دوران اسلامی وارد زبان عربی شده است .

زبیدی دربارهٔ لغت «ادب» در کتاب خود می‌نویسد : **« الذّی یتأدّب به الادیب من الناس سمّی به لانّه یؤدب النّاس الی المحامد وینهاهم عن المقابح واصل الادب الدعاء ....**

ونقل الخفاجی فی العنایه عن الجوالیقی فی شرح ادب الکاتب : الادب فی اللغه حسن الاخلاق وفعل المکارم واطلاقه علی علوم العربیّه مولّد حدث فی الاسلام ... وفی الحدیث عن ابن مسعود : إنّ هذا القران مأدبة الله فی الارض فتعلموا من مأدبته یعنی مدعاته »[1]

***

ادب بمعنی اخلاق وهم کتب ادبی بدین‌معنی ازطریق ایرانیان یامستقیماً بوسیلهٔ آنان به‌عربی راه یافت. آداب وسیر وتاریخ وسخنان حکمت‌آمیز شاهان ایرانی و اندرزنامه‌ها راغالباً ایرانیان به‌تازی ترجمه کردندوسخت موردعلاقهٔ خلفاواقع شد.

هارون الرشید به‌علی‌بن‌حمزهٔ کسائی آموزگار فرزندانش امین و مأمون می‌گوید :« با ما از آداب ایرانیان وهندوان سخن‌گوی»

معلم الواثق بالله ازخلیفه پرسید که به‌فرزند اوچه بیاموزد وخلیفه گفت: «به‌او کلام خداوندرابیاموز . اورا وادار تا عهد اردشیر را بخواند و کتاب کلیله ودمنه را از برکند»[2] واین هردوکتاب که‌پس ازکلام خدا توصیه شده

(۱) تاج العروس من جواهر القاموس ج۱ص۱۴۴ (۲) ادب و اخلاق در ایران پیش ازاسلام از دکتر محمدی چاپ وزارت فرهنگ‌وهنر ص۹

از آثار فکری یا قلمی ایرانیان است .

عبدالعزیز بن عبدالله والی سیستان درزمان خلافت عبدالله زبیر به رستم بن هرمزد متکلم مشهور سیستان می‌گوید : «دهاقین [1] را سخنان حکمت باشدمارا از آن چیزی بگو»

عهد اردشیر را احمدبن یحیی بلاذری و سرگذشت نوشیروان را ابان بن عبدالحمید لاحقی بشعرعربی درآوردند و کتاب المسائل نوشیروان و خطابهٔ اوو آداب بزرجمهر (پندنامهٔ بزرگمهر) وجاودان خرد وحِکَم لبهمن الملك ومواعظ آذرباد (اندرز آذر پادمهر اسپندان) در ردیف سخنان پیشوایان دینی اسلام در عربی جای بازکرد وادب رایج در آن ادوار که بیشتر جنبهٔ اخلاقی دارد از راه همین پند نامه‌ها و حکمت‌ها و اندرزنامه‌ها به فرهنگ عربی راه یافت.

اما ادب و به تعبیر امروزین «ادبیات» که بشرح مذکور در لغت عربی مفهومی ونام ونشانی نداشت از طریق کتبی که ایرانیان ترجمه کردند درعربی عنوان یافت ومی‌بینیم که تازیان نام این کتب را «آداب» نهاده‌اند مانند «آداب ابن مقفع» و «آداب الفرس» و «آداب بزرجمهر» و نظایر آنها ؛ حتی برای نوروزومهرگان ایرانی (نیروز ومهرجان) شعر سرودن نیزدر میان تازیان وسخن آنان جائی بازکرد . زیرا آنچه خودعرب داشت مانند هرقوم بیابان‌گرد چادرنشین [illegible] چیزی جز وصف طبیعت واسب و شتر وکشتارها وغارتهای قبیله‌ای نبود ونمی‌توانست باشد .

بااین وصف قومی که از ادب بی‌بهره‌است واز سابقهٔ موسیقی وآهنگ‌سازی قبل از اسلام آن اثر قابل ذکری دردست نیست ، چگونه می‌تواند واضع عروض باشد یعنی علمی که‌مرحله‌ای در سیر کمالی‌شعر و ادب است وبا موسیقی ملازمه دارد؟!

ظاهراً دکتر طه حسین نیز باتوجه بدین عوامل دروضع علم‌عروض‌شك کرده است که چنین می‌گوید : «مسأله‌ای که سزاوار است دانسته و پرده از آن‌برگرفته شودتاریخچهٔ این‌اوزان‌عروضی است که دانشمندان برمی‌شمارندش ... چگونه بوجود آمده است ؟ و درچه زمان ؟ آیااین اوزانی که خلیل

---

(۱) یکی از القاب ایرانیان

واخفش شماره می‌کنند عرب دوران جاهلی از آن‌ها آگاه بوده است یا بعضی را می‌شناخته وبقیه را پس از اسلام ساخته‌اند ؟

آیا این اوزان مستقلا ظهور کرده‌اند یا بعضی تطور یسافتهٔ بعض دیگر است وکدامیك ازاوزان صورت تطور یافتهٔ وزن پیشین است ؟ آن علل فنی اضطراری یااختیاری که مسلمانان را بسوی ساختن اوزانی کشانده است چه بوده است ؟

همهٔ اینها مسائلی است که‌باید مورد بررسی قرارگیرد و ازپرده بیرون آورده شود امادرحال حاضر این کار آسان واندکی نیست پس ناچاریم‌به‌طرح وعرضه کردن آن اکتفا کنیم ودر انتظار بمانیم»[1]

اهمیت کتاب حاضر در تاریخچهٔ شعر فارسی قرون اول‌هجری باتوجه به‌آنچه درمباحث پیشین گذشت چون سابقهٔ موسیقی‌دانی وشعرسرائی قوم ایرانی به‌قرن‌ها قبل‌از میلادمسیح می‌پیوندد و باهندوان کـه‌در وجود شعر عروضی بین آنان تردیدی نیست ازیك نژاد وشاخه است وبا اعراب هم خواه به‌عنوان حکومت وخواه‌بعنوان مجاورت ارتباط طولانی داشته است ، قـانون تکامل ویا لااقـل حس تقلید واقتباس حکم می‌کندکه‌در سه‌قرن اول هجری شعر عروضی داشته‌باشد اگر چه‌غلبهٔ مسلمانان وتاراج ایران ودیگر عوامل‌جزاندکی از آنها را برجای نگذارده است وبا اینهمه می‌بینیم که درکشفیات قرون اخیر هر از چند گاه اثری تازه در این زمینه‌بدست می‌آید که‌کتاب حاضر نمونـهٔ بسیار کوچکی از این قبیل آثار است .

(۱)«انما المسألةالتی تستحق ان تدرس وان یزال عنها الحجاب هی‌تاریخ الاوزان العروضیه التی احصاها العلماء : کیف‌نشات ، ومـتی نشأت ؟ وهل عرفوا الجاهلیون هذه الاوزان التی احصاها الخلیل والاخفش ؟ او هل عرفوابعضها و استحدث الاسلامیون بعضها الآخر ؟...

وهل ظهرت هذه‌الاوزان منفصلة ام هل تطور بعضها الی بعض وایها تطور عن‌الاخر ؟ وماالاسباب الفنیة الاضطراریة او الاختیاریة التی حملت المسلمین ان یستحدثوا من‌الاوزان ؟ کل هذه‌مسائل خلیقةان تدرس ، وان یزال عنهاالحجاب ولکن‌ذلك لیس بالشیء الیسیرالان علی اقل تقدیر فلنکتف بعرضها و لننتظر» فی الادب الجاهلی ص۲۲۴

این کتاب ترجمه‌ای است از قرآن مجید که‌قریب دو جزو آن را در بر می‌گیرد. باصطلاح اهل‌فن نه ترجمهٔ حرفی است که هر لغت از قرآن به‌لغتی برابر آن از پارسی برگردانده شده‌باشد، ونه کاملاً ترجمه‌ای تفسیری‌است آن گونه که باشباع در هرباب سخن رود و از احادیث نبوی برای اثبات صحت تفسیر استمدادشود.

با اینهمه ترجمهٔ‌حاضرسه‌شرط از چهار شرطی راکه برای ترجمهٔ‌تفسیری برشمرده‌اند در بردارد یعنی: عقیده‌ای فاسد یامخالف‌مفهوم اصلی قرآن ،مترجم را از راه بدر نبرده است ، بعلاوه تازی وپارسی را نیك می‌دانسته ، و در ذیل لغات ترجمه رانیاورده است‌تاروشن شود که قصد ترجمهٔ حرفی (تحت‌اللفظی) ندارد . [1]

ترجمهٔ کتاب همسان نیست گاه دقیق وگاه نقل مفهومی عبارت بی توجه به مفردات وگاه آزاد وهمراه بااظهار نظرمترجم در مورد آیه‌ای است که‌ترجمه شده است . ازضعف تألیف وگاه افتادگی ونقصان خالی نیست که هنگام بیان مختصات نسخه چگونگی آن به‌تفصیل بیان خواهد شد .

اما آنچه این ترجمهٔ تفسیری را درمیان نظائرش‌ممتاز می‌سازد، کوششی است که مترجم برای موزون ساختن عبارات خود بکار بسته وتوفیق او در این کار تاحدی است که هر خواننده‌ای‌نوعی موسیقی‌دربیشتر پاره‌های آن‌احساس می‌کند واگر در نظر بگیریم که‌چهار دیوار رعایت کلام خدا و یکسان نبودن آیات از نظر طول و فصل ووصل وتکیه‌های وقفی تا چه‌حد مترجم را در تنگنا قرار می‌داده‌است، کوشش ورنج او آشکارتر‌می‌شود خاصه که زمان این ترجمه با توجه به‌لغات بسیار کهن متن و طرز جمله‌بندی و علائم نسخه شناسی چون خط وکاغذ وشیوهٔ نگارش‌به‌گمان اینجانب اواخر قرن سوم‌یا اوائل قرن‌چهارم هجری است ودر این روزگاران راه شعرعروضی فارسی هنوز هموار نشده‌بوده است .

(۱) برای ملاحظهٔ شروط ترجمهٔ تفسیری رجوع شود به المدخل المنیر ص۴۱ ومنهج الفرقان ج۲ ص۹۰ - ۷۱ والتفسیروالمفسرون تالیف محمد حسین الذهبی ج۱ص۳۰-۲۹ چاپ دارالکتب الحدیثة قاهره ۱۳۸۱ هجری

اگر قرآن را از نظر موسیقی پاره‌ای از آیات آن حد فاصلی بین اسجاع کاهنان جاهلی وشعر عروضی بدانیم ، ترجمهٔ حاضر را نیز حدفاصل و یکی از حلقه‌های اتصال بین شعر هجائی وشعر عروضی می‌توان دانست .

در برگزیدن اسجاع ووزن بخشیدن به عبارات مترجم تاحد زیادی تحت تأثیر اصول موسیقی آیات قرآنی قرار داشته است که دیده‌ایم درقرآن گاه‌صدر وذیل آیاتی را می‌توان به‌یکی از بحور عروضی خواند وحتی آیاتی بالاستقلال دارای وزن عروضی است (که‌قریباً بدانها اشاره خواهد شد) بنابراین مترجم نیز به‌تقلید اصل موسیقی‌را در پاره‌پارهٔ عبارات‌حفظ کرده ولی درمجموع‌عبارت رعایت نکرده ویا نمی‌توانسته است رعایت کند .

با اینهمه ابتکارات مترجم وکوشش اورا نمی‌توان در این زمینه از نظر دور داشت . مطالعهٔ دقیق نشان می‌دهد که‌تقریباً ترجمهٔ هرآیه باسجعی خاص ، وبسیار اندك باردیف خاصی است‌که با آیهٔ‌قبل وبعد تفاوت دارد ، گویی‌مترجم علاوه برتابعیت‌از ضمایر وافعال اصل آیه، کوشیده است تنوعی هم درسجع‌ها وبسیار کم دروزن ترجمهٔ هرآیه رعایت کند .

گاه چند مصرع ازنوعی‌ردیف یاموازنه‌برخوردار است وچندمصرع بعداز ردیف یاسجعی دیگرچنانکه درصفحهٔ۴۳ وقسمتی‌ازصفحهٔ۴۴(آیه‌های۸۷ــ۸۴) موازنه در پایان مصرع‌ها خطابی است وبصورت دوم شخص جمع : بگروید مپیمایید ــ نسنجید ــ مکنید ــ بدهید ــ مستانید ــ بشنوید ــ بدانید .

اما از نیمه صفحه ۴۴ وقسمتی ازصفحهٔ ۴۵ که‌آیهٔ ۸۸ راتشکیل می‌دهد کلمات به‌صورت‌اول‌شخص‌مفرد است: پیغام‌دارم ــ تمام‌دارم ــ روادارم ــ صلاح‌خواهم وصلاح جویم ــ تمام‌دارم ــ بنام‌دارم ..... وباز ترجمهٔ‌آیات ۸۹ و۹۰ (قسمتی از صفحهٔ ۴۵) خطابی وبصورت‌دوم‌شخص‌جمع است: دارید نگروید ــ باشید ــ مگیارید ــ بخواهید ــ بگروید ــ بینید وتنها یك کلمهٔ «بیامرزد» درپایان‌مصرعی سوم شخص مفرد آمده است .

بلافاصله پس از آن در آیه ۹۱ (ص۴۶ــ۴۵) غالباً آخر مصرع‌هااول شخص جمع است : نگیریم ــ نداریم ــ داریم ــ بکشیم ــ فاکیاریم ....و در آیات بعدی یعنی ۹۲و۹۳ (ص۴۷ــ۴۶) نه‌فقره ازپایان مصراع‌ها بصورت

دوم شخص جمع است وچهارفقره بصورت‌های دیگر وآیات ۹۴ و۹۵ (ص۴۷) یك درمیان (درست مانند پایان‌هربیت) سوم شخص جمع آمـده است یعنی : بجستند ــ نکردند ــ نماندند ــ نبودند ــ ببودند .

آنچه درباره تنوع در ترجمهٔ آیات وپیروی مقدوراز صـورت و معنی عبارات قرآنی آورده شد تنها نمونه‌ای است که‌بی‌انتخابی خاص موردبررسی قرار گرفته است و این وضع وحالت در اکثریت نزدیك به‌تمام ترجمه حاضر دیده می‌شود .

توجه خاص مترجم به سجع و وزن

وقتی اساس کـارکسی برموزون ساختن تـرجمه‌ای باشدتوجه اوبه‌سجع وتوازی و توازن امری طبیعی و ضروری است، امااصرار دراین‌امر وپس و پیش کردن کلمات تنها بدین خاطر بی‌آنکه طبیعت کلام‌اقتضا کند وتکرار کلمات بصورت ردیف گاه همراه باسجع‌وقافیه وگاه‌بدون آن ، اشعارهجائی دری‌وگاه پهلوی‌را بخاطر می‌آوردوقرینه‌ای است‌برقدمت‌اثر وتلاشهای نخستین کسی که می‌خواهد از وزن هجائی دیگر باربه وزن عروضی برسد واینك‌نمونه‌ها :

تکرارو پس‌و پیش کردن‌کلمات به‌خاطروزن

گفتا کاشکی کاین‌چنین بـودی
پیـری نـومید از ره فـرزنـد
ایـن مـهـتر مـن شیخ گشته
عجب دارنـد از پیر فـرزنـد
گفتند یازن همی عجب داری
از کار خدای از چو شما فرزند
رحمت الله وابـرکتش هر دو
برَوی وبرتو و برنسل و پیوند
او را داریـد او را بستایید
حمید آن بود کـاو را ستایند

(ص۳۹ سورهٔ هود آیات ۷۳ــ۷۲)

ایضاً پس‌و پیش‌کردن کلمات‌به‌خاطروزن

هم اکنون بود که صبح بدمید
فرمـانم را رسید وقـت در

دمار از آن شهر بر آمد
هرجای که بُدند یکی ازیشان
سنگی چوخشت بر سر آمد
خانمنهاشان زیرو زبر آمد
آن خاکساران و آن نگوساران
کردیم همه را ما سنگ باران

(ص ۴۲ سورهٔ هود آیه ۸۲)

*

ایضاً: آمد بروی گفتایوسف یاآنکه تویی بی‌شك صدیق
فتوی ماده درباب رؤیا جوابی شافی محکم بتحقیق

(ص۷۴سورهٔ یوسف‌قسمتی ازآیه ۴۶)

*

المر مراست ملکت
ایضاً: این‌راپس ازآن زماست رحمت
آیات‌کتاب در هر دو حجت
بتو فرستادند از خداوندت
این نامهٔ حق بر حقیقت
بیشتر مردمان می بنگروند
و آن نیست مگر حماقت

(ص ۹۷ سورهٔ رعدآیه ۱)

*

ایضاً رعایت سجع کافران گویند نه‌ای پیامبر
بگو . بسنده بود الله داور
امامان در کتب از ین خبر
دارند شما می نکنید هیچ‌باور

(ص ۱۱۴ سورهٔ رعد آیه ۴۳)

تکرار کلمه‌ای ردیف اوعالم را در شش شبانروز
مانند بی‌سجع وقافیه با هر دو بهم دروجود آورد

پس ز آن که همه را تکلیف فرمود
پیشا که همه را در وجود آورد
هر کس زشما که کردش نیکو بد
او خویشتن را خود آب روی آورد
ار ایشان را بعث برگویی
گویند این گفت جادوا آورد

(ص ۱۹ – ۱۸ سورهٔ هود آیه ۷)

*

ایضاً تکرار ردیف بی سجع وقافیه

چو مـژده شنید و اجـای آمد
و افـریشتگان در جـدال آمد
سؤال می کـرد از لوط وزقومش
ز حلیمی که بود فاسؤال آمد
بسیار و اما رجوع کـردید [1]
سبب آن بد که در سؤال آید

(ص۴۰–۳۹ سورهٔ هود آیهٔ ۷۵–۷۴)

*

نمونهٔ دیگر

باری کم از آن کز خردمندان
کز پیش شما گناه کـردنـد
ارچند یکی معروف کردند
بر آنان که هی فساد کردند
از نوح درگیر تا روزگار تو
در نعمت ما فساد کردند
مگر اندك که حق بگفتند
دیگر همه را هلاك کردند

(۱) نوعی ماضی استمراری است بجای «کردی» که در مبحث نکات دستوری توضیح کافی داده شده است.

(ص ۵۳ سورهٔ هود آیهٔ ۱۱۶)

*

تکرار ردیف باسایه‌ای ازسجع

آنان که در بلا ازصابران باشند
و ندر نعما ز شاکران باشند
وندر کردار از صالحان باشند
آمرزیدگان مأجوران باشند

(ص ۲۰ سورهٔ هود آیهٔ ۱۱)

نمونهٔدیگری از تکرار ردیف با سایه‌ای از سجع

آنان کایشان موحدان باشند
مطعیان باشند مخلصان باشند
بی شك ایشان بهشتیان باشند
ایشان در بهشت جاودان باشند
مثل هر دو ز ما بشنوید
چو کورُ چو کر کافران باشند
شنوا وبینا چو مؤمنان باشند
زین تا آن بسیار در گردد
مپنداری که یك‌سان باشند
قومی کاین را یاد نگیرند
ایشان بمثل نه عاقلان باشند

(ص ۲۴ سورهٔ هود آیات ۲۴،۲۳-۲۳)

*

سجع و ردیف با هم

چو وقت عمل سابق زیبد
هنگام جزا لاحق زیبد
هر که او در دین یك لخت باشد
فردا انجا بدبخت باشد

*

عقاب و ثواب غایت ندارد
زیرا که ان روز ساعت ندارد

در توریة همین خلاف کردند
گروهی خود را اتلاف کردند
(ص۵۱-۴۹ سورهٔ هود آیات ۱۱۰/۱۰۷/۱۰۵)

*

نکته‌ای دربارهٔ وزن

حذف و تخفیف و ادغام بسیار نیز در کلمات دیده می‌شود که گاه محسوس است برای رعایت وزن چنان کرده است و گاه چنین نیست یعنی فی‌المثل اگر بجای « ز » شکل تام ان : «از» را می‌آورد کلمه موزون می‌شد و با اینهمه نیاورده است از اینجا دانسته می‌شود که طرز تلفظ این‌گونه کلمات یا حروف در آن روزگاران بدین صورت بوده و «ضرورت شعری» نقشی در حذف و تخفیف و امثال آن نداشته است .

بهر تقدیر «از» بجای «اگر» و «چو» به‌جای «چون» و «بُد» بجای « بود» و «هروز» بجای «هرروز» و «هیچیز» بجای «هیچ‌چیز» و «وندر» بجای «واندر» و «کایشان» بجای «که‌ایشان» و «کاین» بجای «که‌این» و «بازو» بجای «بازاو» و «انبارین» بجای «این‌بارین» وامثال این کلمات درهر صفحهٔ کتاب دیده می‌شود که توضیح لازم دربارهٔ آنها را در مبحث دستور می‌توان دید .

*

وزن پاره‌های شعری این کتاب

چنانکه در نسخهٔ عکسی که بصورت افست ضمیمه است دیده‌می‌شود، مترجم چند آیه را نوشته و ترجمه آنها را پیاپی و بی‌هیچ فاصله نوشته است و من‌بنده چون دریافت که بسیاری از آنها ازنوعی وزن برخوردار است ترجیح داد که آنها را به‌پاره‌های آهنگین تقسیم کند و بدین ترتیب ترجمهٔ موجود به صورت ۱۹۹۴ پاره(مصرع) درآمد که ۴۷۰ پاره یعنی در حدود $\frac{۱}{۴}$ مجموع ترجمه دارای وزن عروضی است . بسیاری از پاره‌های ذکر ناشده نیز باوزنی از اوزان بحور نامطبوع مطابقت دارد و آنچه‌هم فاقد وزن عروضی است نود درصد از نوعی وزن ایقاعی برخوردار است .

سه‌ربع ازمجموع پاره‌هایی که وزن عروضی دارندیعنی در حدود ۳۵۰ پاره از آن دربحر هزج مسدس در شجرهٔ اخرب وغالباً مقبوض‌محذوف (مفعول مفاعلن ـ فعولن) وگاه مقصور یا مسبغ یامکفوف وبسیار اندك در شجرهٔ اخرم (مفعولن ـ فاعلن ـ مفاعیلن) می‌باشد .

یك ربع باقی مانده که‌نزدیك ۱۲۰ پاره باشد درسایر بحور سروده شده که بیشترین دربحر متقارب اثلم است [1] (فعلن فعولن فعلن فعولن) و چند مصراعی از این‌مجموع در بحر منسرح ومضارع وغیرآن است که حکم‌النادر کالمعدوم را دارد .

ناگفته پیداست که احساس وتشخیص‌وزن درهر عبارت موکول بدان است که‌چگونگی تلفظ کلمات و کوتاهی وبلندی مصوت‌های آن وبخصوص وضع تکیه وحذف واثبات حروف را در تقطیع در روزگار تحریر و تداول آنها بدانیم واین نعمت در این‌کتاب وکتب مشابه کسی‌را نصیب نیست‌وبدین جهت اظهارنظر دقیق میسر نمی‌باشد . شاید بسیاری از پاره‌ها که امروز بنظر مردم‌روزگار ما وزن عروضی ندارد در روزگار مترجم آنها بعللی که ذکر شد نظر به ارتفاع وشدت مصوت‌ها وتکیه خاص موزون بوده است واکنون بدان گونه که شیوهٔ تلفظ وآهنگ سخن ماست بی‌وزن بنظر می‌رسد ، البته عکس قضیه نیز در مقیاس کمتری صادق‌است.

ابیاتی باوزن عروضی با اینهمه گفتنی است که در میان ۴۶۸ پارهٔ موزون که بجای خود به آنها اشارت‌شده‌است گاه صورت بیتی کامل بهوزن عروضی دیده می‌شود که قابل‌توجه است . از این گونه‌چهل بیت که هشتاد پاره (مصراع) باشد می‌توان‌تشخیص داد که گاه تقطیع دو مصرع یکسان نیست چنانکه در دیگر اشعار دوره‌های

(۱) این عقیدهٔ شمس‌قیس رازی است در کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم ص۱۳۴ مصحح مدرس‌رضوی چاپ مطبعهٔ مجلس اما مرحوم بهاروباقتفای ایشان آقای دکتر خانلری این وزن را از فروع بحر رجز می‌دانند که برای ملاحظهٔ عقاید آنان می‌توان به‌مجله مهر سال‌پنجم و وزن شعرفارسی ص ۲۱۳ از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران مراجعه کرد .

نخستین بوفور دیده می‌شود وهم در فهلویات :

شما می‌گویی که او درماند	من می‌گویم ایشان در مانند	ص۱۳
از خواندن بت سودت‌ندارد	از ناخواندن زیان ندارد	ص۱۴
دو حرف حدیث من بگویم	می وا گردم نه من وکیلم	ص۱۴
حق را زیشان زیان ندارد	ضایع گردد هر آنچه گفتند	ص۲۴
آنان کایشان موحدان باشند	بی‌شك ایشان بهشتیان باشند	ص۲۴
قومی کاین را یاد نگیرند	ایشان بمثل نه عاقلان باشند	
و اندیشی شمار برگیری	تا در یاوی که می چه‌گویم	ص۲۶
نصیحت‌من اگر چه خواهم	وا جای آرم اثر نیاود	ص۲۷
صبری فاکن دلت قوی‌دار	پرخیزکاران آخر به آیند	ص۳۳
برخی زبتان از تو بیازردند	زیرا که‌تو می‌بتان نکوهی	ص۳۴
بر هرسنگی خطها کشیده	پیوسته شده بامر رحمن	ص۴۳-۴۲
این شومی و این‌عذاب هردو	بس دور مدار ازین پلیدان	
من آنچه‌گویم صلاح‌خواهم	تا بتوانم صلاح جویم	ص۴۵-۴۴
زانست کاینان مقلدانند	گویند از پیش آبا چنانند	ص۵۱
چو وقت جزای ما در آید	از ماجمله جزا بیاوند	ص۵۲
مزدش نبود چو در پنامی	بی آن باید که برگزینی	ص۵۴
معلوم من‌بود که معظم ایشان	تقلید کنند بر نگزینند	ص۵۴
گفتند یوسف وا ابن یامین	بر ما با ما از ما بچربند	ص۵۹
پس کاروانی بقرب آن چاه	حاضر گشتند نزول کردند	ص۶۳
بَانـدك مایه و کمین بهایی	بفروختند شد درم بسختند	ص۶۴
او را بر من بسیار حقهاست	فرمانها را حدود پیداست	ص۶۵
آبای مرا نام شنودی	ایشان یکسر توحید گفتند	ص۷۴
آمد َبروی گفتا یوسف	یا آنکه‌تویی بی شك‌صدیق	
فتوّی ما ده درباب رؤیا	جوابی شافی محکم بتحقیق	
دستان کردند چرا نپرسید	هرآنچه کردند علیم داند	ص۷۵
نه‌من نه‌شما چووی نیاوید	تا هرچه کنم ازوی بپرسم	ص۷۶

برخی از بارما فروبستند	شرطی کردند تابر گشاییم	ص۷۹
بی‌انکه برادران بدانستند	مقصود بیافت و شرع بنهاد	ص۸۴
من صبرجمیل خوفرا کردم	انبارین نیز هم چنانست	ص۸۶
غمناك شده دوچشم گریان	از جا بشده ازان گروها	ص۸۶
گفتند ما را و اهل مارا	نیاز دریافت زاری کردند	ص۸۸–۸۷
خرمابنانی دو تا ویك تا	از بیخ یکی دوشاخ رسته	ص۹۹
ار ناقص بود ار بود کامل	ار واحدبود اگر عدد داند	ص۱۰۰
گروهی گویند کنون بارد	گروهی گویند حریق آرد	ص۱۰۲
ایشان خود را میتوانند	می‌چه بیوسیدزیشان شفاعت	ص۱۰۴
خدای واحد دیگر مقهور	اریادگیری نماند شبهت	ص۱۰۴
ماایشان را گمراهخواندیم	ایشان خود رابراه خواندند	ص۱۱۱
تا فاداری چراغ فاروی	بیرون آری از هرچه ناروی	ص۱۱۵
دانند کایشان بسیار بودند	الله داند که چند بودند	ص۱۱۸
رسولان گفتند که شك در	اللدروانبود در گاه و بیگاه	ص۱۱۸

اینها ابیاتی است در بحور مطبوع ونامهجور که هم فزون آید اگر چونانکه‌باید بشمری ، وبجز اینهاابیات‌دیگر می‌توان ازپیاپی آمدن‌پاره‌ها یافت که‌بجهتی از جهات دوپارهٔ آنها اندکی نابرابر است .

*

مصرع هایی باوزن عروضی مطبوع

بجز هشتاد پاره که بعلت هم‌وزنی بایکدیگر چهل بیت کامل‌عروضی از آنها ترکیب یافته‌بود ودر صفحات پیشین مذکور افتاد ۳۹۰پارهٔدیگر دراین کتاب‌از وزن عروضی برخوردار است که ازبیم دراز سخنی وملال، جداگانه آورده نشد اما برای آسانی کار پژوهندگان،اجای همه پاره‌های منظوم باقید صفحه وسطر درپایان کتاب فهرست‌وار بدست داده شده است .

* * *

آیات موزون درقرآن

می‌دانیم که مسجع‌سخن گفتن چون تشابه به‌شیوهٔ‌سخن کهان داشت‌درصدراسلام‌ناپسندیده‌عنوان شدومسلمانان مقید ازآن‌دوری می‌کردند و شعر نیز بعللی که‌گذشت مورد تأیید اسلام نبود وبااینهمه اشعار درغیر مطالب وموضوعات اسلامی،مسیر عادی‌خود را طی‌می‌کرد واعراب‌خواه براثر فتوح اسلامی وخواه بعلت‌گسترش روابط تجاری معاشرت و آشنائی بیشتری که‌با سایر ملل خاصه ایرانیان یافته بودند موضوعها وبرداشت‌های تازه اززندگی بدست آوردند که پیش از آن نداشتند واین تجربه‌های ذهنی وسیر آفاقی وانفسی توأم با آهنگ‌ها و وزن‌های جدید ، درموسیقی کلام آنان مؤثر افتاد وباتخفیف سخت‌گیریهای آغاز اسلام ودوری زمانی از آن روزگاران ، شعروموسیقی در جزیرةالعرب جانی‌تازه‌یافت تاآنجا که‌برطبق اسناد موجود ، تعداد خوانندگان ونوازندگان مدینه وحتی‌خود مکه در اواخر قرن اول وسراسر قرن دوم بجائی رسید که پیش از آن هـرگز نرسیده بود .

در نتیجه باگذشت چند قرن مسلمانان جرأت یافتند که پاره‌های موزونی را که در خود قرآن یافته بودند ، به‌دیگران نشان دهند تنها برای احتـراز از تبعات امر ، عنوان شعر به آنها ندادند بلکه گفتند این «انسجام در نثر»است وعلمای معانی وبیان آنرا تحت‌عنوان «انسجام» آوردند . امـا بی‌هیچ‌پروا باید گفت که تغییر عنوان سبب تغییر ماهیت وحقیقت چیزی نمی‌شود وباین دلیل‌خود این گونه کسان برای این پاره‌های موزون قرآنی گاه عنوان‌بیت قائل شده‌اند وبحور مختلف و اوزان عروضی آنها راهم تعیین کرده‌اند وهمه می‌دانند کـه نثر خواه منسجم‌و خواه غیر منسجم بحر خاص ندارد و در عروض از آن سخن نمی‌رود .

یکی از اسناد کهن در ایـن‌بـاب «خزانةالادب وغـایةالارب» از تقی الدین ابی‌بکر علی معروف به ابن‌حجّة حموی‌متوفی در۸۳۷ هجری است که در مبحث «انسجام» شرحی می‌نویسد[1] که ترجمه آن چنین‌است :

(۱) «وان کان الانسجام فی‌النثر یکون غالب فقراته موزونة من‌غیر قصد لقوةانسجامه واعظم الشواهد علی‌هذاماجاء فی‌القرآن العظیم من‌الموزون بغیرقصد←

«... واگر انسجام درنثر باشد بیشتر پاره‌های آن بی‌قصد وتنها به‌نیروی هم‌آهنگی‌وخوش‌بافتی‌موزون می‌شود وشواهدبزرگ دراین‌باب‌ابیات یاپاره‌هایی از ابیات است که در قرآن عظیم بی‌قصد موزون افتاده است» آنگاه ابن حجة آیاتی را که دربحور مختلف آمده‌است ذکرمی کند.

درکتاب «انوار الربیع فی‌انواع البدیع» تألیف‌سید صدرالدین علیخان ابن‌احمد نظام‌الدین‌مدنی‌شیرازی‌متوفی ۱۱۱۸ یا ۱۱۲۰ [1] نیز همان مطالب ابن‌حجة آمده است گاه همراه بااندك ایرادی در تشخیص زحاف بحری وگاه با افزودن آیاتی‌بعنوان شاهد برای وزن و بحری خاص که بسیار اندك‌وغیرقابل اهمیت است واز تعریف اقتباسی او در انسجام حال بقیه را می‌توان دانست که می‌نویسد [2]: «.... اذاقوی الانسجام فی‌النثر جاءت فقراته موزونة من غیرقصد کماوقع فی‌کثیر من آیات القرآن العظیم حتی‌انه وقع‌فیه من جمیع البحور المشهورة ابیات و اشطار ابیات» بااندك توجهی آشکار می‌شود که این‌همان سخن وتعریف ابن‌حجة دربارهٔ «انسجام» است که مدنی شیرازی عبارات آنرا پس وپیش وگاه تبدیل کرده است.

صفی‌علیشاه نیز در قصیدهٔ نونیه مفصل خود از آیات موزون قرآن آنچه را که در بحر سریع می‌گنجیده آورده‌است. ذیلا آیات‌موزون بترتیب مذکور در خزانةالادب‌ابن‌حجة‌آورده‌می‌شودوهرجا، درکتاب‌انوارالربیع مدنی‌شیرازی شاهد دیگری اضافه بر شواهد ابن‌حجة یافته وقید کرده است با ذکر (انوار الربیع) بعنوان مأخذ نقل‌می‌گردد تااز منقولات خزانةالادب متمایز باشد. بدیهی است شواهد این دوکتاب غالباً مربوط بـه‌بحور متداول درعربی است بـرای آیاتی که بابحور فارسی‌هم منطبق‌اند فصلی جداگانه تخصیص یافته وبه‌مآخذ

←فی‌بیوت واشطار بیوت» خزانة الادب چاپ‌اول مطبعهٔ‌خیریه مصرسال ۱۳۰۴ هجری قمری ص۱۹۰

(۱) مدفون درشاهچراغ شیراز وصاحب : شرح‌الفواید الصمدیه‌فی‌النحو ـ شرح‌الصحیفةالکاملة ـ سلافةالدهرفی محاسن اعیان العصر ـ الطراز فی‌علم‌اللغة و دیوانشعر. برای اطلاع بیشتر رجوع‌شود به‌ریحانة الادب ج۱ص۳۶۱ (۲) انوار الربیع فی‌انواع البدیع چاپ سنگی‌ص۴۲۰

مربوط اشاره شده است.

آیات موزون افتادهٔ قرآن کریم دربحور متداول در عربی

شواهد از خزانةالادب و انوار الربیع :

در بحرطویل: **فَمَنْ شاءَ فَلْیُؤمِنْ وَمَنْ شاءَ فَلْیَکْفُرْ** (مصراع)

آیهٔ ۲۹ سورهٔ ۱۸ کهف

مِنها خَلَقْناکُمْ وَ فیها نُعیدُکُمْ (مصراع) ازانوار الربیع

آیهٔ ۵۵ سورهٔ ۲۰ طه

دربحر مدید : **وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْیُنِنا** (مصراع)

آیهٔ ۳۷سورهٔ ۱۱ هود

دربحر بسیط : **فَأَصْبَحُوا لایُری اِلّامَساکِنُهُمْ** (مصراع)

آیهٔ ۲۵سورهٔ ۴۶ احقاف

« **لِیَقْضِیَ اللهُ اَمْراً کانَ مَفْعُولاً** (مصراع) از انوارالربیع»

آیهٔ ۴۴ سورهٔ ۸ انفال .

بحر وافر : (بیت)

وَیُخْزِهِمْ وَیَنْصُرْکُمْ عَلَیْهِمْ **وَیَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنینَ**

آیهٔ ۱۴ سورهٔ ۹ توبه

« **وَیَعْلَمُ ماجَرَحْتُمْ بِالنَّهارِ** ــ ازانوارالربیع»

آیهٔ ۶۰سورهٔ ۶ انعام

بحر کامل: **وَاللهُ یَهْدی مَنْ یَشاءُ اِلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ** (مصراع)

آیهٔ ۲۱۳ سورهٔ ۲ بقره

« **سَیَعْلَمُونَ غَداً مَنِ الْکَذّابُ** از انوار الربیع » (مصراع)

آیهٔ ۲۶ سورهٔ ۵۴ قمر

بحر هزج : (بیت)

فَاَلْقُوهُ عَلی‌وَجهِ اَ ..... بِی‌یَاْتِ بَصیراً

آیهٔ ۹۲ سورهٔ ۱۲ یوسف

«تَاللّهِ لَقَدْآ..... ثَرَکَ اللّهُ عَلَیْنا ـ از انوارالربیع»

آیهٔ ۹۱ سورهٔ ۱۲ یوسف

بحر رجز :

وَذُلِّلَتْ قُطُوفُها تَذْلیلاً (مصرع)

آیهٔ ۱۴ سورهٔ ۷۶ انسان

« دانِیَةً عَلَیْهِمْ ظِلالُها ـ ازانوارالربیع»

آیهٔ ۱۴ سورهٔ ۷۶ انسان

« فَعَمِیَتْ عَلَیْهِمُ الْاَنْباءُ ـ ازانوارالربیع»

آیهٔ ۶۶ سورهٔ ۲۸ قصص

بحر رمل : (بیت)

وَجِفانٍ کَالْجَوابِ وَقُدُورٍ راسِیاتٍ

آیهٔ ۱۳ سورهٔ ۳۴ سباء

« اُوتِیَتْ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ وَلَها عَرْشٌ عَظِیمٌ ـ ازانوارالربیع»

آیهٔ ۲۳ سورهٔ ۲۷ نمل

« وَوَضَعْنا عَنْکَ وِزْرَکَ اَلَّذیٓ اَنْقَضَ ظَهْرَکَ ـ ازانوارالربیع»

آیهٔ ۲ و ۳ سورهٔ ۹۴ انشراح

« بَدَتِ اَلْبَغْضاءُ مِنْ اَفْواهِهِمْ ـ از انوارالربیع»

آیهٔ ۱۱۸ سورهٔ ۳ آل عمران

« قُتِلَ الاِنْسانُ مااَکْفَرَهُ ـ از انوارالربیع»

آیهٔ ۱۷ سورهٔ ۸۰ عبس

بحر سریع :

قَالَ فَمَا خَطْبُكَ یا سامِرِیُّ (مصرع)

آیهٔ ۹۵ سورهٔ ۲۰ طه

اَوْکَالَّذی مَرَّعَلیٰ قَرْیَهٍ (مصرع)

آیهٔ ۲۵۹ سورهٔ ۲ بقره

«اَلا اِلیَ اللهِ تَصیرُ الاُمُورُ (مصرع) از انوار الربیع»

آیهٔ ۵۳ سورهٔ ۴۳ زخرف

« ذٰلِكَ تَقْدیرُ الْعزیزِ الْعَلیمِ (مصرع) از انوارالربیع»

آیهٔ ۹۶ سورهٔ ۶ انعام

بحر منسرح :

اِنّا خَلَقْنا الانْسانَ مِنْ نُطْفَةٍ (مصرع)

آیهٔ ۲ سورهٔ ۷۶ انسان

بحر خفیف :

اَرَاَیْتَ الَّذی یُکَذِّبُ بِالدّینِ (مصرع)

آیهٔ ۱سورهٔ ۱۰۷ ماعون

لایَکادُونَ یَفْقَهُونَ حَدیثاً (مصرع)

آیهٔ ۷۸ سورهٔ ۴ نساء

« قالَ یاقَوْمِ هؤُلاءِ بَناتی (مصراع) ازانوارالربیع».

آیهٔ ۷۸ سورهٔ ۱۱ هود

بحر مضارع : (بیت)

یَوْمَ اُلتَّنادِ یَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرینَ

آیهٔ ۲۲ و ۲۳ سورهٔ ۴۰مؤمن

بحر مقتضب :

فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ (مصرع)

آیهٔ ۱۰ سورهٔ ۲ بقره

بحر مجتث : (بیت)

نَبِّیءْ عِبٰادِی اَنّی اَنَا الْغَفُورُ الرَّحیمُ

آیهٔ ۴۹ سورهٔ ۱۵ حجر

بحر متقارب :

وَ اُمْلی لَهُمْ اِنَّ کَیْدی مَتینْ (مصرع)

آیهٔ ۱۸۳ سورهٔ ۷ اعراف

« وَلٰاتَبْخَسُوا اَلنّاسَ اَشْیٰاءَهُمْ (مصرع) ازانوارالربیع»

آیهٔ ۸۵ سورهٔ ۷ اعراف

توضیح آن که ابن حجة شاهدی برای بحر متدارك [1] بسبب آنکه زمان ظهور آن متأخر است و عرب ادوار نخستین آنرا نمی‌شناخته نیاورده و بقول ابن حاجب استناد کرده است که‌می‌گوید : وخمسةعشردون ما متدارك ـ وماعده منهاالخلیل فعدلا (ص ۱۹۱) ولی در انوارالربیع که متأخرتر است این شاهد برای بحر متدارك آمده است :

اَمْ تَأْمُرُهُمْ اَحْلٰامُهُمْ (مصرع)

آیهٔ ۴۲ سورهٔ ۵۲ طور

همچنین صاحب انوارالربیع برای بحور ذیل شواهدی از قرآن مجید آورده است :

برای وزن رباعی که آنرا بنام «بحرالدوبیت» یادکرده ـ که ترکیبی فارسی عربی است ـ وگفته که بعضی تنوع اوزان آنرا تاده هزار می‌رسانند و و بعضی آنرا بتکلف مأخوذ از بحر کامل عرب می‌دانند و شاهد از قرآن این است :

ان کان‌الله یرید ان یغویکم (مصرع)

---

(۱) متدارك ظاهراً برای آن گفته‌اند که استدراك اخفش و دیگر نوآمدگان است و چون وزن‌آن «فعلن‌فعلن فعلن فعلن» است اهالی اندلس آنرا حرکت پیك (مشي البرید) نام نهاده‌اند .

در بحر مواليا [1] ــ که ازبسیط گرفته شده :

وَالطَّيرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ اَوَّابٌ (مصرع)

آیهٔ ۱۹ سورهٔ ۳۸ ص

لَوْ كُنْتَ فَظّاً غَلِيظَ القَلْبِ لَانْفَضُّوا (مصرع)

آیهٔ ۱۵۹ سورهٔ ۳ آل‌عمران

آیات موزون افتادهٔ قرآن کریم در بحور متداول فارسی

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ [2] ــ بحر سریع

سورهٔ ۱ فاتحة‌الکتاب آیهٔ ۱ و در ۱۱۲ سورهٔ دیگر

(۱) دربارهٔ سبب نامیده شدن این بحر به «موالیا» نوشته‌اند که چون هرون الرشید جعفر برمکی را کشت و برمکیان را برانداخت ، فرمان داد که کسی برای آنان مرثیه نسازد . کنیزك جعفر او را بدین وزن که تا آن روز ناشناخته بود مرثیه‌ای سرود و می‌زارید و می‌گفت «یاموالیا» و اینست دوبیت از آن مرثیه :

یاواد این ملوك الارض این الفرس
این الذی قد حموکی بالقنا و الترس
قالت تراهم رمم تحت الاراضی درس
سکوت بعد الفصاحة السنتهم خرس

ص ۴۲۲ انوار الربیع

(۲) برخی از مفسران «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» را آیتی از قرآن‌می‌دانند نه از مقولهٔ کلامی برای استفتاح و تبرك و ازجملهٔ آنهاست جمال‌الاسلام امام‌ابوالقاسم قشیری صوفی عالم معروف که در تفسیر «لطائف الاشارات» می‌نویسد :

«قوله جلّ ذکره : بسم‌الله الرّحمن‌الرّحیم ، ایضاً :

فلما اعادالله سبحانه و تعالی‌هذه الایة اعنی بسم‌الله الرحمن الرحیم فی‌کل‌سورة وثبت انها منها اردنا ان نذکر فی‌کل سورة من اشارات هذه‌الایة کلمات غیر مکررة واشارات غیرمعادة فلذلك نستقصی‌القول هاهناوبه الثقة»

جلد اول لطائف الاشارات ص ۵۶ بتصحیح دکتر ابراهیم بسیونی چاپ دارالکتب العربی‌للطباعةوالنشر قاهره

فَلاتَکونَنَّ مِنَ المُمْتَرینَ — بحر سریع

سورهٔ ۲ بقره آیهٔ ۱۴۲

یُؤَیِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ یَشاءُ — بحر سریع

سورهٔ ۳ آل‌عمران آیهٔ ۱۱

لَنْ تَنالُوا البِرَّ حَتّی تُنْفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ [1] — بحر رمل مثمن سالم

سورهٔ ۳ آل‌عمران آیهٔ ۹۲

وَلاتَجِدُ اَکْثَرَهُمْ شاکِرینَ — بحر سریع

سورهٔ ۷ اعراف آیهٔ ۱۷

هُنالِکَ وَانْقَلَبُوا صاغِرینَ — بحر سریع

سورهٔ ۷ اعراف آیهٔ ۱۱۶

فَاَصْبَحُوا فی دارِهِمْ جاثِمینَ — بحر سریع

سورهٔ ۷ اعراف آیهٔ ۷۶

تَبارَکَ اللهُ اَحْسَنُ الخالِقینَ — بحر سریع

سورهٔ ۲۳ مومنون آیهٔ ۱۵

اُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ مُهینٌ — بحر سریع

سورهٔ ۳۱ لقمان آیهٔ ۵

کَذلِکَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمینَ — بحر سریع

سورهٔ ۳۷ صافات آیهٔ ۳۳

اِنّا کَذلِکَ نَجْزِی المُحْسِنینَ — بحر سریع

سورهٔ ۳۷ صافات آیهٔ ۷۸

---

(۱) جمعاً شش آیه که باشماره ۱ مشخص گردیده از یادنامهٔ علامهٔ امینی کتاب اول چاپ شرکت سهامی افست اردیبهشت ۵۲ مقالهٔ مهدی اخوان ثالث است ص ۱۴۵ - ۱۶۲

وَيَحسَبُونَ اَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ – بحر سريع

سورهٔ ۴۳ زخرف آيهٔ ۳۶

وَيَهْدِيَكَ صِراطاً مُسْتَقيماً [۱] – بحرهزج مسدس

سورهٔ ۴۸ فتح آيهٔ ۲

وَيَنْصُرَكَ اللهُ نَصْراً عَزيزاً [۱] – بحرمتقارب

سورهٔ ۴۸ فتح آيهٔ ۳

السَّكينَةَ في قُلوبِ الْمُؤمِنينَ [۱] – بحر رمل مسدس

سورهٔ ۴۸ فتح آيهٔ ۴

قيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتّىٰ حينٍ – بحرسريع

سورهٔ ۵۱ ذاريات آيهٔ ۴۳

اِنَّ عَذابَ رَبِّكَ لَواقِعٌ – بحر سريع

سورهٔ ۵۲ طور آيهٔ ۷

نَصْرٌ مِنَ اللهِ وَ فَتْحٌ قَريبٌ – بحر سريع

سورهٔ ۶۱ الصف آيهٔ ۱۳

وَيَرْزُقهُ مِنْ حَيْثُ لايَحْتَسِبُ [۱] – بحرمتقارب

سورهٔ ۶۵ طلاق آيهٔ ۳

قيلَ اُدْخُلا النّارَ مَعَ الدّاخِلينَ – بحر سريع

سورهٔ ۶۶ تحريم آيهٔ ۱۰

وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ – بحر سريع

سورهٔ ۷۵ قيامة آيهٔ ۲۳

(۱) جمعاً شش آيه که با شماره ۱ مشخص گرديده از ياد نامهٔ علامهٔ امينی کتاب اول چاپ شرکت سهامی افست ارديبهشت ۵۲ مقالهٔ مهدی اخوان ثالث است ص ۱۴۵ - ۱۶۲

کتابُ الاَبرارِ لَفی عِلیّینَ ـ بحرسریع

سورهٔ ۸۳ مطففین آیهٔ ۱۸

لَتَرْکَبُنَّ طَبَقاً عن طَبَق ــ بحر سریع

سورهٔ ۸۴ انشقاق آیهٔ ۱۹

فَلْیَنْظُرِ اَلاِنْسانُ مِمَّ خُلِقَ ــ بحرسریع

سورهٔ ۸۶ طارق آیهٔ ۵

سَلامٌ هِیَ حَتّی مَطْلَعِ الفَجْرِ [1] ــ بحر هزج‌مسدس

سورهٔ ۹۷ قدر آیهٔ ۵

فَذٰلِكَ الَّذی یَدُعُّ الیَتیمَ ــ بحر سریع

سورهٔ ۱۰۷ ماعون آیهٔ ۲

وَلایَحُضُّ عَلی طَعامِ المِسْکینِ [2] ــ بحرسریع

سورهٔ ۱۰۷ ماعون آیهٔ ۳

چگونگی ترجمه در کتاب حاضر

تردیدی نیست که هر مترجمی گرفتار دوگونه قیدوبند است : قید زبانی که‌از آن ترجمه می‌کند وبند زبانی که‌مطالب‌را باید بدان‌صورت بگرداند و بگزارد .

در ترجمه‌هایی نظیر متن حاضر که جنبهٔ دینی دارد وسروکار باکلام یـزدان و دقت‌های اهل ایمان است ؛ دشواریها افزون‌تر است و اگر مترجم قصد تفنن و تنوع هم داشته باشد وچنانکه در این‌کتاب می‌بینیم بخواهد نوعی سجع‌و وزن را هم در ترجمهٔ خود رعایت کند از کاهش وافزایشی نـاگزیر خواهد بود و حاصل یکسان از کاربیرون نخواهد شد .

(۱) جمعاً شش آیه که باشماره ۱ مشخص گردیده ازیادنامهٔ علامهٔ امینی کتاب اول چاپ شرکت سهامی افست اردیبهشت ۵۲ مقالهٔ مهدی اخوان‌ثالث است ص ۱۴۵ ـ ۱۶۲

(۲) بجز ۶ آیه که‌باعلامت (۱) مشخص ودرپاورقی مربوط توضیح داده شده است بقیهٔ آیات موزون نقل از قصیدهٔ صفی‌علی‌شاه مندرج درديوان صفی ص ۹۵-۱۰۲ چاپ امیرکبیر سال ۱۳۳۶ است

مترجم کتاب حاضر به مفهوم کلی ومقصود آیات بیشتر توجه دارد تا الفاظ آنها وبه‌نوعی نقل به‌معنی که گاه با اضافات تفسیری همراه است بیشتر اعتقاد دارد تا رعایت نظم عبارات وبرابر افتادن قطعات فارسی باتازی؛ و با اینهمه در غالب موارد امانت داراست و از توفیق نسبی درکار خودبرخوردار.

در حد آگاهی اندك بل‌ناچیز نگارنده این اثر نشانهٔ نخستین تلاش یك تن ایرانی صاحبدل ومسلمان دقیق باذوق است برای ترجمهٔ بخشی از آیات قرآنی بصورت موزون وگاه نزدیك به شعر عروضی. از این‌رو به کار این مرد دل‌آگاه‌ناشناخته‌باید ارج‌نهاد وفراموش نکردکه رنج وکوشش پیشگامانی‌چون اوست که شعر فارسی را رنگ و رونق بخشیده وبه مرحله‌کمال نسبی راهبر آمده است.

ترجمه‌های این کتاب را از یك دیدگاه به سه‌نوع میتوان تقسیم کرد: ۱ـ ترجمه‌هایی منطبق بامعنی اصل‌آیات. ۲ـ ترجمه‌های آزاد ونابرابربا اصل ۳ـ ترجمه‌هایی‌که به‌صورت نقل به‌معنی است همراه باکاهش‌ها وافزایش‌های تفسیری که ذیلا نمونه‌هایی از هرنوع بدست داده می‌شود.

نمونهٔ ترجمه‌های منطبق با معنی اصل آیات

سورهٔ یونس، آیهٔ ۶۲:

اَلا اِنَّ اَوْلیاءَ اللهِ لاخوفٌ عَلَیْهِمْ ولا هُمْ یَحْزَنُون

ترجمه در این کتاب: قومی کز اولیاء او باشند، ز اندوه وز بیم امن باشند.

ص ۳

سورهٔ یونس، آیهٔ ۶۳:

اَلّذینَ آمَنُوا وکانُوا یَتّقُون

ترجمه: نشان ایشان آن بودکه مؤمن باشند، تا آخر عمر صاین‌باشند.

ص ۲ ـ ۳

سورهٔ یونس، آیهٔ ۶۷:

هُوَالذّی جَعَلَ لَکُمُ اللَّیلَ لِتَسکُنُوا فیهِ والنَّهارَ مُبصِراً اِنَّ فی ذلکَ لَآیاتٍ لِقَومٍ یَسمَعُونَ .

ترجمهٔ : شب را تاریك تا بیارامید ، روزی روشن تا فرا بینید ، درین هر دو بسی نشانست ، ارفا شنوید معنی بجای آرید .

ص ۴

سورهٔ یونس ، آیهٔ ۶۹ :

قُلْ اِنَّ الذّینَ یَفتَرُونَ عَلَی اللهِ الکَذِبَ لایُفلِحُون

ترجمه : آنان که برو دروغ گویند هرگز زعذاب او بنرهند .

ص ۵

آیهٔ ۱۳ سورهٔ هود :

اَمْ یَقُولُونَ افتَریهُ قُلْ فأتُوا بِعَشرِ سُوَرٍ مِثلِهِ مُفتَریاتٍ وادْعُوا مَنِ استَطَعتُم مِنْ دونِ اللهِ اِنْ کُنتُم صادِقین .

ترجمه در این کتاب : قرآن گویند توبافتستی ، بگو تا عشری ایشان دربافند بدون خدای از هر که درعالم نحوی وادیب یاری درخواهند ار راست گفتند کاین توگفتی ، ایشان بیشند بگو تابگویند .

ص ۲۱ — ۲۰

آیهٔ ۱۹ سورهٔ هود :

الّذین یَصُدّونَ عَنْ سَبیلِ اللهِ ویَبغُونَها عِوَجاً وهُمْ بالآخرةِ هم کافرون .

ترجمه : نهاد خدای برخلق بیشولند تأویل کتاب کوژگویند بهرچه فردا در آخرت بود اقرار ندهند کافر باشند .

ص ۲۳

آیهٔ ۲۵ سورهٔ هود :

ولَقَدْ اَرسَلْنا نوحاً اِلی قَومِهِ اِنّی لَکُمْ نذیرٌ مُبینٌ

ترجمه : پیغام دادیم نوح پیامبر را تا بگزارد بقوم خودرا. گفتا که شما

را می بترسانم اثبات کنم نبوت خود را .

ص ۲۵-۲۴

آیهٔ ۳۲ سورهٔ هود :

قالوا یا نوح قدْ جادلْتَنا فأکْثرْتَ جِدالَنا فأتِنا بِما تَعِدُنا اِنْ کُنْتَ مِنَ الصّادقین

ترجمه : گفتند : یانوح : می جدال گویی، بسیار گفتی زحد همی‌بیری، عذاب بیار ، تاکی ز تهدید گر راست گویی ؟ تاز ما برهی.

ص ۲۷ — ۲۶

آیهٔ ۳ سورهٔ یوسف :

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ اَحْسَنَ القصص بما اَوْحَیْنا اِلَیْکَ هذاالقُرْآنَ و اِنْ کُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لمِنَ الغافِلینَ

ترجمه : از قصه‌ها نیکوترین این‌دان ، یادگیر ز قرآن ، برخلق خوان‌تو غافل بودی‌از پیش ازین‌قصه از ما بشنوجواب‌می‌خوان (یا : «چوآب‌می‌خوان» چون جیم و چ بایك نقطه نوشته شده است تردید وجود دارد.)

ص ۵۸

آیهٔ ۷ سورهٔ یوسف :

لَقَدْکانَ فی‌یوسُفَ واَخْوَتِهِ آیاتٌ لِلسّائِلینَ

ترجمه : نشانها بود درباب یوسف وا برادرانش پرسندگان را .

ص ۵۹

آیهٔ ۹ سورهٔ یوسف :

اُقْتُلوا یُوسُفَ اَوِ اطْرَحُوهُ اَرْضاً یَخَلُ لکُمْ وَجْهُ اَبیکُمْ وَتَکُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْماً صالحینَ .

ترجمه : او را بکشید یازو بدزدید جایی برید پنهان بکنید پدرتان بی او بشما (اصل : بمشا) بماند ، پس زان جمله توبه‌ای بکنید.

ص ۶۰ — ۵۹

آیهٔ ۱۳ سورهٔ یوسف :

قالَ انّی لَیَحْزُنُنی اَنْ تَذْهَبوا به واَخافُ اَنْ یاْکُلَهُ الذِّئْبُ وَ اَنْتُمْ عَنْهُ غافِلُونَ .

ترجمه : گفتا : چو شما او را ببرید غمناك شوم ، باور دارید . ترسم او را گرگی بخورد در آن حال کازوا غافل باشید .

ص ۶۱

آیهٔ ۱۳ سورهٔ رعد :

وَیُسَبِّحُ الرَّعدُ بِحَمْدِهِ والمَلائِکَةُ من خیفَتِهِ وَیُرْسِلُ الصَّواعِقَ فَیُصیبُ بِهامَنْ یَشاءُ وَهُمْ یُجادِلونَ فی‌اللهِ وَهُوَ شَدیدُ الْمِحالِ .

ترجمه : آن رعد بحمد وتسبیح آرد فریشتگان از هیبت آن هر یك ما را زیبا تسبیح آرند صواعق را ازجایش بفرستد تا بارادت حق حریق آرد این صواعق را نشانکی دان تا عذابی سخت را پدید آرد .

ص ۱۰۲

آیهٔ ۲۸ سورهٔ رعد :

اَلَّذینَ آمَنُوا وتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِکْرِاللهِ اَلاٰ بِذِکْرِ اللهِ تَطْمَئِنُّ القُلُوبُ .

ترجمه : قومی کایشان بما بگروند قرآن شنوند دل را در او بندند و اجب آنست برهمه عالم که وا احکامم آرام یاوند .

ص ۱۰۷

آیهٔ ۲۹ سورهٔ رعد :

الَّذینَ آمَنُوا وعملوا الصَّالحات طُوبی لَهُمْ وحُسْنُ مَآب

ترجمه : چو با ایمان طاعت دارند طوبی ، ایشان ثواب یاوند زیبای جایی روز قیامت ایشان را بی شك بسازند .

ص ۱۰۸

آیهٔ ۳۶ سورهٔ رعد :

والّذینَ آتَیْناهُمُ الکِتابَ یَفرَحونَ بِما اُنْزِلَ اِلَیْكَ ومِنَ الأَحْزابِ مَنْ یُنْکِرُ بَعْضَهُ قُل اِنَّما اُمِرْتُ اَنْ اَعْبُدَاللّهَ ولااُشْرِكَ بِهِ . الیه اَدعُوا واِلَیهِ مآب.

ترجمه : آن اهل کتاب کایمان دارند قرآن شنوند شادان گردنـد لکن بعضی ازین گروهان باور نکنند که رحمن شنوند . بگوا که مرا اودیگران را فرمان دادند تاجـاندارندتشبیه نکنند، اورا پرستند بروزپسین‌ایمان دارنـد بازو خوانم‌تازنده‌باشم اقرار که مرا باز آن جهان‌آرند . ص۱۱۲

آیهٔ ۱۳ سورهٔ ابراهیم :

وقالَ الّذینَ کفَروُا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّکُمْ مِنْ اَرْضِنا اَوْ لَتَعُودُنَّ فی‌مِلَّتِنا فأَوحیٰ اِلَیْهِم‌رَبُّهُمْ لَنُهْلِکَنَّ الظّالمینَ .

ترجمه : کافران گفتند فا رسولان واما دوکار یکی بکنید کـافـر گردی چنانکه ماییم‌یانیز بخواری‌پشت بدهید . زالله درووقت‌وحی آمد که صبری‌بدهید شتاب مکنید ما ایشان راهلاك گردانیم . ص۱۲۰

آیهٔ ۲۱ سورهٔ ابراهیم :

وبَرَزُواللّهِ جَمیعاً فَقالَ الضُّعَفاءُ لِلَّذینَ اسْتَکْبَروُا اِنّا کُنّا لَکُمْ تَبَعاً فَهَلْ اَنْتُم‌مغْنُونَ عَنّا مِنْ عذابِ‌اللّه‌مِنْ‌شَیْ‌ءٍ قالوا لوهَدینا اللّهُ لَهَدَیْناکُمْ سواءٌ عَلَیْنا اَجزِعْنااَمْ صَبَرْنا ما لَنا مِنْ‌مَحیص.

ترجمه : آن روز که همه خلق بیرون‌آیند ، ضعفا بشنوکان روزچه‌گویند متبوعان را که ما تبع بودیم شما درخواهید تاوا برون آرند . گویند گرما را برون آرند ما درخواهیم تاتان برون آرند ، ارصبرکنیم اربانگ برداریم‌واجب نکند که ما [ن] برون آرند . ص۱۲۲

نمونهٔ ترجمه‌های آزاد و نابرابر با اصل

آیهٔ ۸۲ سورهٔ یونس :

ویحقّ اللهُ الحقَّ بکلماته ولو کرهَ المُجرِمونَ

ترجمهٔ لفظ بلفظ : خداوند حق را بسخنان خویش پایدار سازد اگرچه گناهکاران ناخوش دارند .

ترجمه در این کتاب : الله حق را ظاهر گرداند گرچه شما باورنداری.

ص ۶

آیهٔ ۸۳ سورهٔ یونس :

فَما آمَنَ لموسیٰ اِلاّ ذُرِّیّةٌ مِن قَومِه عَلیٰ خَوفٍ مِن فِرعَونَ ومَلائِهِم أنْ یَفتِنَهُم وإنّ فِرعَونَ لَعالٍ فِی الأرضِ وانّهُ لَمِنَ المُسرِفینَ .

ترجمهٔ لفظ بلفظ : کسی به موسی نگروید مگر فرزندانی از قبیلهٔ او بسبب ترسی که از فرعون واتباعش داشتند که بیازارندشان وهمانافرعون در زمین سروری یافته واز گردنکشان وستمکاران بود.

ترجمه دراین کتاب: زان‌قوم‌هیچ کس ایمان‌نیاورد مگرمردانی‌یاکودکانی چند ، از جانب ام ز قوم او بودند پیمان پیمان پنهان بگرویدند . فرعون در مصر گردنی بود ، ناباکی بود زو بترسیدن .

ص ۷–۶

آیهٔ ۹۵ سورهٔ یونس :

وَلاتَکونَنَّ مِنَ الّذینَ کذّبُوا بِآیاتِ اللهِ فتَکونَ مِنَ الخاسِرینَ .

ترجمهٔ لفظ بلفظ : البته مباش از آن کسان که آیات خداوند رابدروغ دارند که از زیانکاران خواهی شد .

ترجمه در این کتاب : زان قوم مباش که‌نه بکارند زیرا کــه هلاك از تو بر آید .

ص۱۱

آیهٔ ۹۶ و ۹۷ سورهٔ یونس :

اِنَّ الَّذینَ حَقَّتْ عَلَیْهِم کَلِمَتُ رَبِّكَ لایؤمنون + ولَوْ جاءَتْهُمْ کُلُّ آیَهٍ حتّی یَروا الْعَذابَ الاَلیم .

ترجمهٔ لفظ بلفظ : البته آنان که سزاوار حکم (عذاب) خدای‌اند ایمان نمی‌آورند + اگرچه برایشان همه نشانه‌ها درست آید تا عذاب دردناك را به چشم خویش ببینند .

ترجمه در این کتاب: قومی که اله‌شان براند شومان باشند ایمان‌نیارند ار آیاتم جمله ببینند مگر در بأس یکی نگروند .

ص ۱۱

آیهٔ ۹۲ سورهٔ هود :

قالَ یاقوم اَرَهْطی اَعَزُّ عَلَیْکُمْ مِنَ اللهِ واتَّخَذْتُمُوهُ وَرآئَکُمْ ظِهریّاً اِنَّ رَبّی بِما تَعْمَلُونَ مُحیطٌ.

ترجمهٔ لفظ بلفظ : گفت (شعیب) ای‌قوم آیا طایفهٔ من گرامی‌تر است بر شما از خدای و خدا راپشت سر نهادید و فراموش کردید همانا پروردگارمن بدانچه شما می‌کنید آگاه است .

ترجمه در این کتاب : گفتا ز خدای‌تان شرم بادا ، شما می‌اورا حرمت ندارید فرمانش را واپس نهادید شما زان نیستین کـارزم دارید ، تخلیط شما خلق نداند خالق داند .

ص۴۶

آیهٔ ۱۰۳ سورهٔ هود :

اِنَّ فی ذٰلِكَ لَآیَةً لِمَنْ خافَ عذابَ الآخِرَةِ ذٰلِكَ یَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النّاس وذٰلِكَ یومٌ مشهود.

ترجمهٔ لفظ بلفظ : همانا در آن (هلاك بدکاران) نشانه‌ای است برای آن کس که از عذاب آخرت بترسد آن روزی است که‌همه مردمان گرد آیند و روزی است (جزا) دیدنی.

ترجمه در این کتاب : این‌قصه‌ها هشیارعاقل را که برویده بودپیر گرداند:
از واقعه بسیار بیندیشد ، تا قیرسر را چوشیر گرداند . آن روز که همه حاضر باشند ، برخی رویها چو قیر گرداند .

ص ۴۹

آیهٔ ۱۰۴ سورهٔ هود :

وَمانُؤَخِّرُهُ إِلاّ لِأَجَلٍ مَعْدُودٍ.

ترجمهٔ لفظ بلفظ : و آن را (روز قیامت را) بتأخیر نمی‌افکنیم‌مگر برای زمانی شمرده و تعیین شده .

ترجمه در این کتاب : چووقت عمل سابق زیبد ، هنگام جزا لاحق‌زیبد
ص ۴۹

آیهٔ ۱۰۵ سورهٔ هود :

يَوْمَ يَأْتِ لاتَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلاّ بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ .

ترجمهٔ لفظ بلفظ : روزی فرا رسد که در آن هیچکس سخن نگوید مگر بفرمان او (خدا) پس از آنان برخی بد روزگار وپاره‌ای نیك‌بخت‌باشند.

ترجمه در این کتاب: بی اذن یك تن سخن نگوید ، هیچ‌کس بمحـال چیزی نجوید . هرکه او در دین یك لخت باشد ، فردا آنجابدبخت باشد . هرکه او اینجا توحید برزد ، فردا آنجا سعید خیزد .

ص ۵۰ -- ۴۹

آیهٔ ۱۴ سورهٔ یوسف :

قالوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنّا إِذاً لَخاسِرُونَ .

ترجمهٔ لفظ بلفظ : گفتند اگر او را گرگ بخوردباوجود نیرومندی ما در آن صورت زیانکاران خواهیم بود .

ترجمه در این کتاب : رسوا کـارا‌گر کودکی را زمیان ما گرگ ببرد. بربر ما بود اگر چنین بود ، باید که پدر چنین نگوید . خوش گردید ، گفتا: شما دانید لکن زینهار که‌زوش واز آرید .

ص ۶۱

آیهٔ ۳۷ سورهٔ یوسف :

قَالَ لاَیَأْتیکُمَا طَعامٌ تُرْزَقانِهِ اِلاّ نَبّأتُکُمَا بِتأویلِه قَبْلَ أنْ یأتیکُمَا ذٰلکما مِمّا عَلَّمَنی رَبّی اِنّی تَرَکْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لایُؤْمِنُون باللهِ وهم بالآخرة کافِرون.

ترجمهٔ لفظ بلفظ : گفت پیش از آنکه طعام برای شما آورند وبخورید من شما را از تعبیر آن (خواب) آگاه می‌سازم قبل از آن که بسرتان آید ، این از آنهاست که پروردگارم مرا آموخته‌است چه من آیین گروهی را که بخدای نگرویده و بجهان دیگر کافر بودند ترك گفتم .

ترجمه در این کتاب : گفتا یك مسأله از من بشنوید تا بود که بمن هر دو بگروید تعبیر رؤیا هر کس داند ، تعبیر در یاد رسول داند . شما را هر دو طبق نیارند که نه یاد کنم که می‌چه آرند ، می‌چند آرند ، چگونه آرند ، بذره‌ای کم نه‌بیش که آرند . این علم مـرا الله دادست ، ایـن غیب بود تا بگروند . من بیزارم از آن طریقت که ببار خدای ایمان ندارند بثواب وعقاب اندر قیامت اقرار ندهند و کفر آرند . ص ۷۱–۷۰

آیهٔ ۳۹ سورهٔ یوسف :

یا صاحِبَیِ السِّجْنِ ءَ أرْبابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَیْرٌ أمِ اللهُ الواحِدُ القَهّار.

ترجمهٔ لفظ بلفظ : ای هم زندانان من آیا خدایان پراکنده و متعدد بهترند یا خدای یگانهٔ قهار .

ترجمه در این کتاب: هم‌زندانی چون هم دبیرستانی یك دیگر را حرمت دارند من می‌شمارا مسأله‌ای پرسم که‌چون راست گویند جواب دانند خدایی میهین دیگر کیهین از مس بکنند از زر بزنند با آن قاهر که بکس نماند مـر واحد را بیت بندهد . ص ۷۱

وَ ما اُبَرّیءُ نَفْسی اِنَّ النَّفْسَ لَاَمّارَةٌ بالسّوءِ الاّ ما رَحِمَ رَبّی اِنَّ رَبّی غَفُورٌ رحیمٌ .

ترجمهٔ لفظ بلفظ: نفس خویش‌را ازبدی‌مبرا نمی‌سازم که‌نفس فرماندهنده

به بدی است مگر بر آن کس که پروردگار من رحمت آورد ، همانا خدای من آمرزنده ومهربان است .

ترجمه در این کتاب : این نفس را ویرا بایست هرچه می‌خواهید مرا بگویید مگر این که که عصمتی بود ، از رحمت وی نومید مباشید .

ص ۷۶

آیهٔ ۱ سورهٔ رعد :

المر تِلْكَ آياتُ الْكِتابِ والّذى أُنْزِلَ إلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الحقُّ و لكِنَّ أكْثَرَ النّاسِ لايُؤْمِنُون .

ترجمهٔ لفظ بلفظ : المر ، اینست آیات کتاب وآنچه فرستاده شد بتو از پروردگارت حق است ولیك بیشتر مردمان نمی‌گروند .

ترجمه در این کتاب : المر مراست ملکت ، این را پس از آن زماست رحمت ، آیات کتاب در هردو حجت ، بتو فرستادند از خداوندت ، این‌نامهٔ حق برحقیقت . بیشتر مردمان می بنگروند و آن نیست مگر حماقت .

ص ۹۷

آیهٔ ۶ سورهٔ رعد :

وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بالسّيئَةِ قَبْلَ الحَسَنَةِ وَ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِمْ المَثُلات وإنَّ رَبَّكَ لذُومَغْفِرَةٍ لِلنّاسِ عَلىٰ ظُلْمِهِمْ و إنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ ألعِقابِ .

آنچه باید ترجمه شود : و بشتاب می‌خواهند از تو بدی را پیش از خوبی‌وبدرستی که گذشت پیش‌از ایشان‌عقوبتهاو پروردگارتو صاحب‌بخشایش است مردمان را بر ستمشان وهم پروردگارت سخت عقوبت است

ترجمه‌دراین کتاب : بعذاب خدای می‌شتاوند، گویند ما را نیکی‌نسازد، آن قوم از پیش مثله گشتند ارباز آیند وافا پذیرند ار نیز عقاب سخت بینند .

ص ۱۰۰

آیهٔ ۱۰ سورهٔ رعد :

سواءٌ منکُم مَنْ اَسَرَّ القَوْلَ ومَنْ جَهَرَبِهِ وَ مَنْهومُسْتَخفٍ بِاللّیل و سارِبٌ بِالنَّهار.

آنچه باید ترجمه شود : یکسان است از شما کسی که پوشید گفتار را وکسی که آشکار کرد آنرا و کسی که بشب پنهان است و آشکار است بروز .

ترجمه در این کتاب : پنهان گویند یا بانگ بردارید در صحرابود یا کنج خانه الله در ازل جمله دانست ، او نیست و هست هر دو داند .

ص ۱۰۱

آیهٔ ۲۶ سورهٔ رعد :

اللهُ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ ویَقْدِرُ وَ فَرِحُوا بِالْحَیٰوةِ الدُّنیاو ماالحیٰوةُ الدّنیا فی الاخِرَةِ الاّمَتاعٌ .

آنچه باید ترجمه شود : خداوند فراخ میگرداند روزی را از بهر آنکه خواهد وشاد شدند به زندگانی دنیا و زندگی دنیا در آخرت جز متاعی ناقابل نیست .

ترجمه در این کتاب : تفاوتدرعطا نشانحکمت بود ، هر کس کاو را دنیا زیادت بود او شادتر بود زنجا که عادت بود واجب آن بود که شادی بطاعت بود چه درآخرتش بسی مثوبت بود . آنجا که بهشت ، دنیا چهارزد ، مهتر آن بود که فردا درحمت بود. ص۱۰۷

آیهٔ ۲ سورهٔ ابراهیم :

الله الّذی لَهُ مافی السَّموات ومافی الارضِ وویلٌ لِلْکافِرینَمِنْ عَذابٍ شَدیدٍ.

آنچه باید ترجمه شود: خداوندی کههرچه در آسمانها و در زمین است او راست و وای برکافران از عذاب سخت .

ترجمه در این کتاب : هرچه در عالم جمله مراوراست عذاب شدید جاحد او راست . ص۱۱۶ – ۱۱۵

آیه ۴ سورهٔ ابراهیم :

وماأرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إلاّ بِلسانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللهُ مَنْ يَشاءُ ويَهْدِي مَنْ يَشاءُ وهُوَ العَزيزُ الحَكيمُ .

آنچه باید ترجمه شود : نفرستادیم پیامبری را مگر بزبان قومش تا بیان کند برای ایشان پس گمراه می کند خداوند آنرا که می‌خواهد وهدایت می کند آنرا که می‌خواهد و اوست چیرهٔ درست کردار .

ترجمه در کتاب حاضر : نفر ستادیم ما رسولان الا در لغت مانندامت تا می‌داند آنچه می‌شنود، زوتر برگردد از ضلالت، ای بستیهید خود درضلالت قبول نکند ازو هدایت او را بادا هرچش مشیت ، عزیز حکیم فردا بسی شك حکمش بکند بروفق حکمت . ص ۱۱۶

نمونهٔ ترجمه‌هائی که به‌صورت نقل به‌معنی است همراه با کاهش و افزایش‌های تفسیری

آیهٔ ۶۵ سورهٔ یونس :

وَلايَحزُنكَ قَوْلُهُمْ إنّ العِزّةَ لِلّهِ جميعاً هوالسّميعُ الْعَليم.

ترجمهٔ لفظ بلفظ : سخن آنان ترا اندوهگین نسازد همانا هر عزتی بتمامی خدای راست او شنوا و داناست .

ترجمه در این کتاب : «اندوهگن مباش که عزت‌ما راست ارچه‌ایشان تشبیه می کنند ما اشنوائیم گفتارشان را ، ما داناییم بهر چه بکنند » ص ۴ که ملاحظه می‌شود جملهٔ «ارچه تشبیه می کنند » در آیه نیست و مترجم‌برای‌روشنی بیشتر به آن افزوده است .

آیهٔ ۸۴ سورهٔ یونس :

وقالَ موسى ياقَوْمِ إنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللهِ فَعَلَيْهِ تَوَكّلُوا إنْ كُنْتُمْ مُسْلِمينَ .

ترجمهٔ لفظ بلفظ : موسی گفت ای قوم اگر بخدای گرویده‌اید و

مسلمانانید بر او توکل کنید ـ

ترجمه در این کتاب : [موسی] ایشان را گفت : اگر بگرویدی،توکل داری ، اگر مسلمانی‌از بار خدای نومید مباشید هرچه‌تان بایدجمله ازوخواهی
ص ۷

آشکار است که دو جملهٔ آخر اضافی است یعنی :«از بارخدای نومید مباشید ، هرچه تان باید جمله از او خواهی» در آیه نیست .

آیهٔ ۹۰ و ۹۱ سورهٔ یونس[۱] :

وَ جاوَزْنا بِبَنی اِسرائیلَ البَحْرَ فَاَتْبَعَهُمْ فِرْعَونُ وجنُودُهُ بَغْیا وعَدْواًحَتّی اِذا اَدْرَکَهُ الغَرَقُ قالَ آمَنْتُ اَنَّه لااله اِلاّ الّذی آمَنَتْ بِه بَنواِ اِسرائیلَ واَنا مِنَ الْمُسْلِمینَ اَلآنَ وقَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ وکُنْتَ مِنَ المُفْسِدین .

ترجمهٔ لفظ‌بلفظ : بنی اسرائیل را از دریا گذرانیدیم پس فـرعون و لشکریانش به قصد ستمگری ودشمنی درپی‌آنان افتادند تا چون هنگام غرق‌او رسید گفت ایمان آوردم بدین که جز آن کسی که‌بنی اسرائیل بدوگرویده‌اند خدایی نیست و من از گردن نهندگانم + اینك (ایمان آوردی) در حالی که پیش از این نافرمانی کردی و از بدکاران بودی .

ترجمه در این کتاب : بنوا اسرایل در پیش بودند بدان دریاشان‌گیاره کردیم ، فرعون و جنود درقفا بودند ، آن بی‌دینان را غرقه کردیم ، چو کرد آن آب آهنگ فرعون . گفتیم بدار تا بکولیم ، بآواز بلند توحید آورد ،اسلام آورد . گفتیم نپذیریم + این وقت ترابی شك بأس است ، چو مجبر باشی قولت نشنویم . عاصی بودی از پیش و مفسد ، دعوی کردی تا بر تو شمریم حتی در دعای موسی خبر داد ، حتی اینجا و از آن مخوانی . ص ۹

بطوری که ملاحظه می‌شود اضافات تفسیری آن بسیار است و از فرط آشکاری بی نیاز از ذکر و تکرار .

---

(۱) بعلت ارتباط با یکدیگر هردو آیه آورده شد.

آیهٔ ۶ سورهٔ هود :

وَمَامِنْ دابَّةٍ فِی‌الاَرْض اِلاّ عَلَی‌اللهِ رِزْقُها وَیَعْلَمُ مُسْتَقَرَّها و مُسْتَوْدَعَها کُلٌّ فی کتابٍ مُبین.

ترجمهٔ لفظ بلفظ : هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست جز آنکه روزیش بر خداست و اوجایگاه دائم و موقت‌او رامی‌داند و همه‌در نوشته (ازلی)آشکارا ثبت است .

ترجمه در این کتاب . جنبنده مدان تو درزمین یکسر الا برما کاو را بداریم آنجا کاو بود زنجا که آید بکل مکان ازو خبر داریم روزی همه را جریده داریم ، موری بمثل ضایع نگیاریم . ص۱۸

آیهٔ ۷۷ سورهٔ هود :

وَلَمّا جاءَتْ رُسُلُنا لُوطاً سیءَ بِهِمْ وَضاقَ بِهِمْ ذَرْعاً وَقالَ هذا یَوْمٌ عَصیبٌ .

ترجمهٔ لفظ بلفظ : و چون فرستادگان ما به لوط وارد شدندبه‌سبب‌آنان پریشان خاطر و دلتنگ شد وگفت این روز سختی است .

ترجمه در این کتاب : رسولان زنجا برلوط رفتند ،بدان زیبایی ازدر درفتند . بسبب ایشان اندوهگن گشت چنانکه از آن او تنگ‌دل گشت گفتا که بروی ما چه آمد ، امروز بر ما بنگر که آمد . ص۴۰

آیهٔ ۸۶ سورهٔ هود :

بَقِیَّتُ اللّهِ خَیْرٌ لَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنین وَما اَنَا عَلَیْکُمْ بِحَفیظ .

ترجمهٔ لفظ بلفظ : آنچه خدا بر شما باقی‌گذارد . بهتر است اگر بخدا ایمان دارید من نگهبان شما نیستم .

ترجمه در این‌کتاب : برکةالله شما را بهتر در هر دو جهان اگر بگروید نه نگه وانم تامن نگه دارم شما خود از خود انصاف بدهید .

ص ۴۳

آیهٔ ۹۱ سورهٔ هود :

قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفْقَهُ كَثِيراً مِمَّا تَقُولُ وَ إِنَّا لَنَرَيٰكَ فِينَا ضَعِيفاً وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ .

ترجمهٔ لفظ بلفظ : گفتند یا شعیب بسیاری از آنچه می‌گویی مانمی‌فهمیم و ترا در میان‌خویش ناتوان می‌بینیم‌واگر ملاحظه طایفه‌ات نبود قطعاً سنگسارت می‌کردیم وترا نزد ما عزت و احترامی نیست .

ترجمه در این کتاب : گفتند کز ده که می‌بگویند بیشتر آن است که یاد نگیریم می‌پنداری که تو کسی ؟ ما جمله ترا بکس نداریم . ماقوم تراآزرم داریم ارنیز ترا بسنگ بکشیم . نه ای تو عزیز بر هیچ کس از ما آزرمی را می‌فاگیاریم . ص ۴۶ - ۴۵

آیهٔ ۶ سورهٔ یوسف :

وَكَذٰلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحٰقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ .

ترجمهٔ لفظ بلفظ : بدین‌گونه پروردگارت ترا برگزیند و تأویل‌سخنان و خواب بتو بیاموزد و نعمتش را برتو و خاندان یعقوب تمام کند همان گونه که پیش از این بر پدرانت ابراهیم و اسحق تمام کرد همانا پروردگار تودانا و درست کردار است .

ترجمه در این کتاب : گفتاد یادگیر تاشاد باشی ، چنانکه دیدی‌بیاد ، بیبنی الله ترا خود برگزیند نبوت و علم هر دو بتو دهد . از نعمت اوبرخوردن بینی ، آل یعقوب بتو نیازند چنانکه از پیش برعم وجدت تمام بکرد ، بر تو بکند این بار خدای تو حکیمست چو بنماید بی‌شك بکند .

ص ۵۹ — ۵۸

آیهٔ ۸ سورهٔ یوسف .

إذْ قالوا لَیوُسُفُ و اَخُوهُ اَحَبُّ الیٰ اَبینٰامِنّا ونَحْنُ عُصْبَةٌ انَّ اِبانا لَفی ضَلالٍ مبینٍ .

ترجمهٔ لفظ بلفظ : هنگامی که گفتند (برادران یوسف) دربارهٔ یوسف و برادرش که او نزد پدرمان بیشتر از ما مورد محبت است با آنکه ما بزرگتر و نیرومندتریم همانا پدر ما در گمراهی آشکار است .

ترجمه در این کتاب : گفتند یوسف‌وا ابن‌یامین برما باما ازما بچربند، ما مردانی بزرگ گشته . ایشان او را از ما ببرند در دوستی‌شان ازحدبرفتست، این مسألهٔ ما کاری رفتست . ص ۵۹

آیهٔ ۲۵ سورهٔ یوسف :

واسْتَبَقا البابَ وَقَدَّتْ قَمیصَهُ مِنْ دُبُرٍ والْفَیٰا سَیِّدَها لَدیَ البٰابِ قالَتْ ماجزاءُ مَنْ ارادبِاَهْلِكَ سُوءاً الاّ انْ یُسْجَنَ اوَ عذابٌ الیم.

ترجمهٔ لفظ بلفظ : هر دوبجانب در شتافتند پیراهنش (پیراهن‌یوسف) از پشت بدرید و درآن حالت شوهرزن را بر در خانه یافتند ، زن گفت‌چیست کیفر آن کس که دربارهٔزنت قصدبدکندجز بزندان افکندن یا شکنجهٔدردناك؟!

ترجمه در این کتاب : یوسف بگریخت آن زن بتك خاست جامش بگرفت از پس بدرید . کدخدای آن زن در وقت رسید هر دو را دید رویش بگردید . زلیخا گفت چنین نیکو بود مرا واچنین در خانه بگیاری؟ بزندانش فرست یا شکنجش کن نیگر زود زود دست بنداريد .

ص ۶۶ — ۶۵

آیهٔ ۷۷ سورهٔ یوسف :

قالوا انْ یَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ اخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَاَسَرَّها یوسُفُ فی نَفْسِهِ و لَمْ یُبْدِها لَهُمْ قال انْتُمْ شَرٌّ مکاناً واللّهُ اعلَمُ بِماتَصِفُون.

ترجمهٔ لفظ بلفظ : گفتند اگر این دزدی کرد برادرش نیز پیش ازین

دزدی کرده است. یوسف این‌سخن را هم در دل بداشت و بر آنان آشکار نکرد گفت شما در بد موقعی قرار دارید و خداوند بدانچه نسبت می‌دهید داناتر است.

ترجمه در این کتاب: چو برادرانش آنرا بدیدند فروماندند بنگرچه گفتند: اگر می‌راست‌گویید مر یوسف را بدزدی بگرفتند گفتند از پیش بتی بدزدید، وقتی کمری بر میانش بگرفتند مگر این نیز همان عمل دارد. صاحب خبران این وا بگفتند. یوسف بشنید خود را نگه داشت آشکار نکرد آنرا که گفتند. گفتا: ز شما تا او درگردد، خدای بداند هر آنچه گفتند.

ص ۸۴

آیهٔ ۲ سورهٔ رعد:

اللهُ الَّذی رَفَعَ السَّمٰواتِ بِغَیرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ کُلٌّ یَجْری لِاَجَلٍ مُسَمًّی یُدَبِّرُ الْاَمْرَ یُفَصِّلُ الْآیاتِ لَعَلَّکُمْ بِلِقاءِ رَبِّکُمْ تُوقِنُونَ.

ترجمهٔ لفظ بلفظ: خداست آنکه آسمانها را چنانچه می‌نگرید بی‌ستون برافراشت پس مستولی شد برعرش و مسخر کرد آفتاب و ماه را هریك بزمانی معین درگردشند، تدبیر کار می‌کند و آیات را بیان می‌کند باشد که شما بدیدار پروردگارتان یقین کنید.

ترجمه در این کتاب: آسمانها را بی ستون برداشت بهُش نگری تا هیچ ستون هست. پس راست بکرد آسمان برعرش؛ این استقرار از اوصاف عرشست. این شمس و قمر مسخر انند منازل‌شان را نام بُردست. تدبیر کند فرمانها را چنانك کاز پیش تقدیر کردست. جدا بکند منهی ز مأمور، حرام ز حلال جدا بکردست تا بخزایش (بخداییش) قطعاً بگروید اقرار دهی چنانکه گفتست.

ص ۹۸–۹۷

آیهٔ ۸ سورهٔ رعد:

اللهُ یَعْلَمُ ما تَحْمِلُ کُلُّ اُنْثی وَ ما تَغیضُ الارحامُ وَ ما تَزْدادُ وَ کُلُّ شَیْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدار.

ترجمهٔ لفظ بلفظ: خدا می‌داند آنچه هرماده‌ای بدان آبستن است و آنچه می کاهد رحم‌ها و آنچه می‌افزاید و همه چیز نزد او به‌اندازه معین است.

ترجمه در این کتاب: خدای ایشان را بی شك داند که می‌فا بستند الله داند، ار ناقص بود ار بود کامل، ار واحد بود اگر عدد داند؛ هر آنچه که نام شیء برو اوفتد ز کمیّت آن خدای خبر دارد.

ص ۱۰۰

آیهٔ ۳۲ سورهٔ رعد:

وَلَقَدْ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِن قَبْلِكَ فَأَمْلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَاب.

ترجمهٔ لفظ بلفظ: بتحقیق استهزا کرده شد به فرستادگان پیش از تو پس مهلت دادم به آنان که کافر شدند و بعد گرفتمشان پس چگونه باشد عقوبت من.

ترجمه در این کتاب: عجب بمه مان اربرتو خندند زیرا که آنان کز پیش بودند با رسولانم همی عمل کردند. گفتم: بگیاری تا بخندند بسر بگیرمشان وا نخندند، معلوم بکن تا حالشان چو شد چو عقاب الیم ما بدیدند.

ص ۱۱۰-۱۰۹

آیهٔ ۳۹ سورهٔ رعد:

یَمْحُوا اللهُ ما یَشاءُ ویُثْبِتُ وعِنْدَهُ اُمُّ الکِتاب.

ترجمهٔ لفظ بلفظ: محو می گرداند یا برجای می‌دارد خدا آنچه خواهد و اصل کتاب نزد اوست.

ترجمه در این کتاب: املا کردی اثبات کردند آنچه ما خواهیم وا بمحاییم بسبب تو به طاعت بنبیسیم اصول کتب بکس ندادیم ازنسخت اصل وا بمحاییم.

ص ۱۱۳

آیهٔ ۱۸ سورهٔ ابراهیم:

مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمالُهُمْ كَرَمادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَومٍ عاصِفٍ لايَقْدِرُونَ مِمّا كَسَبُوا عَلى شَيءٍ ذلِكَ هُوَ الضَّلالُ الْبَعِيدُ.

ترجمهٔ لفظ بلفظ: مثل آنان که کافر شدند به پروردگارشان کردارشان چون خاکستری که باد بسختی بآن بوزد در روزی طوفانی قادر نباشند از آنچه کسب کرده باشند برچیزی آن است آن گمراهی دور.

ترجمه در این کتاب: کافران خود را بباد دادند چون رضای خدای زدست بدادند. کردارهاشان بسان خاکستر در باد غری بباد بـردادند چنانکه از آن ذره‌ای نماند فردا[ی] خود را این وا نهادند ضلال بعید مانند این بود کـه دوری بشوند فادید نیایند.

ص ۱۲۲–۱۲۱

آیهٔ ۲۳ سورهٔ ابراهیم:

وَ اُدْخِلَ الَّذینَ آمَنوا و عَمِلوا الصّالِحاتِ جَنّاتٍ تَجْری مِن تَحْتِهَا الْاَنْهارُ خالِدینَ فیها بِاِذْنِ رَبِّهِم تَحِیَّتُهُم فیها سَلامٌ.

ترجمهٔ لفظ بلفظ: و در آورده می‌شوند آنان که گرویدند و کارهای شایسته کردند در بوستانهایی که جویبارها از زیـرشان روان است جـاودانـان در آن باجازهٔ پروردگارشان درودشان در آنجا سلام است.

ترجمه در این کتاب: همان روز آن را که متقیان باشند بـاذن‌الله در جنان آرند در آب روان سایهٔ درختان پرخیز کاران‌تان جاودان بـاشند، تحیّت آرنـد فریشتگان‌شان، بایك دیگر دوستان باشند.

ص ۱۲۴

دربارهٔ مترجم کتاب

آنچه تاکنون از حاصل کار این مترجم بدست افتاده کتاب حاضر است که مجموع آیات قرآنی و تـرجمهٔ فارسی آنها براساس نسخهٔ خطی ۲۳۰ صفحه است و چنانکه در قسمت افست شدهٔ آن می‌توان دید در سراسر کتاب اشارتی به‌نـام و نشان مترجم نیست. شاید اگر روزگاری مـوانع فعلی استفاده از نسخ خطی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی برطرف شود، بتوان احیاناً به‌مجلداتـی دیگر از این ترجمهٔ نفیس دست یافت و چه بسا که بمدد آنها بتوان مترجم سخندان سجع گوی موزون طبع را شناخت.

کاری که اکنون در این باره می‌توان کرد توسّل به‌حدس و گمان است

بهاتکای قرائن موجود درمتن که بهعلت محدودیت کار مترجم اندك است(چـه در ترجمهٔ آیات قرآنی مجالی و مناسبتی نیست که کسی ازخویشتن سخن بگوید) طرز ادای سخن و مختصات لهجهای حاصل ازمطالعهٔ کتاب باین حـدس منتهی میشود که شایدمترجم مردی باشد ازمشرق ایران واحتمالاً از مردمماوراءالنهر. قرائنی که این حدس راسبب آمده بقرار ذیل است:

اختصاصات لهجهای

الف ـ مؤخر آوردن فعل آنجاکه باید مقدم باشد :«روشنائـی چشمُ جـان پدر **گفت** اندوه پدرت فراسرآمد» ص ۹ س ۸ـ۷

این گونه استعمال فعل خاصه در سوم شخص مـاضی نقلی در لهجهٔ مردم بخارا متداول است و نمونهٔ آن را در رسالهٔ «ترجمهٔ طالبین و ایضاح سالکین» از مجموعه خطی شماره ۴۸ کتابخانهٔ بودلیان اکسفورد اثرخواجه محمد عوض بخاری بهوفور میتوان دید این رساله در مجلهٔ فـرهنگ ایـران زمین شمارهٔ بهار و تابستان سال ۱۳۳۹ درج شده است و از آنجاست: «اللهتعالـی را در روز قیامت بهچشم سردر وقت دیدن بی مثل و بی مانند و بی مکان و بی زمان و بی جهت نمودار میشود. لیك از بعضی از عزیزان منقول شده است کـه در دنیا دیدن هم جایز است **گفتین** [۱]. اما در خواب دیدن را بعضی از مجتهدیـن **قبول کردین** جایز است **گفتین** [۲].»

ب ـ اشبـاع ضمـه بصـورت واو : «بنی اسرایل رابدادیم روزی حلال در باغ **خورّم**» ص ۱۰ س ۷ـ۶

ایضاً : «تا خورد و بزرگ بخدای، اسلاف مـا بت پـرست

(۱) دکتر مارین موله مصحح این رساله بعلت آشنا نبودن بهلهجهٔ بخارائی درآن اشتباهاتی از جمله در مورد چگونگی استعمال افعال مـرتکب گردیده است که یکی ازآنها تغییر «گفتین» به «گفتند» است که خطاست و دیگر بردن افعال آخر جمله که سبك سخن و لهجهٔ مردم بخارا است بهآغاز جملهٔ بعد. برای ملاحظه تمامی بحث در این موضوع رجوع شود بـه کتاب «لهجهٔ بخارائی» نـوشتهٔ نگارنده ص ۱۵ـ۱۲

(۲) مجلهٔ فرهنگ ایران زمین سال ۳۹ ص ۷۷ـ۷۶

بودند» ص ۲۴ س ۳-۲

چنانکه درکتاب لهجهٔ بخارائی اشاره کرده‌ام تصور می‌رودکه‌اشباع این قبیل ضمه‌ها لااقل در مشرق ایران عمومیت داشته است چــه شواهدی در متون فارسی وجود دارد که این نظر را تأیید مــی‌کند از جمله: در تــاریخ سیستان (ص۹۸) هنگام برشمردن شهدای کربلا می‌نویسد: «... ومحمدبـن عبدالله‌بـن‌ـ جعفربن ابی‌طالب و عبدالله‌بن جعفربن ابی‌طالب و... بیش از این از **خوردان** و بزرگان که‌به‌نام ایشان قصه دراز شود»

دقیقی بنابرضبط فرهنگ‌اسدی (ص ۱۶۱ چاپ دکتر دبیرسیاقی) بجای بُن«بون» آورده است:

موج کریمی برآمد از لب دریا		رنگ همه لاله‌گشت ازسر تا بون

در ترجمهٔ مسالك‌الممالك اصطخری (ص ۳۰۷ چاپ لیدن) ونسخهٔخطی همین‌کتاب درکتابخانهٔمجلس‌شورای ملی به‌شمارهٔ ۱۴۰۷ پل‌به‌صورت «پـول» آمده است وهمین‌گونه است در ویس ورامین (چــاپ دکتر محجوب صفحات ۱۲۳/۶۲/۵۵/۴۹/۴۲/۳۸):

دوکردی شوی هردواز تو پدرود		چه‌ایشان‌وچه **پولی** زان سوی‌رود

به‌روزت شیرهمراه وبه‌شب غول		نه‌آبت راگـذر نــه رود را **پول**

بشد یارو مرا نــاکــرده پــدرود		چه‌این‌پندوچه **پولی** زان‌سوی‌رود

کلمهٔ«دزفول» هم شاهد دیگــری است برصورت معرب شده «**دزپول** » که به‌تلفظ امروزین«دزپل» باشد[1]. درکتاب تذکرة‌المشایخ جزء مجموعهٔ خطی که در ۸۷۷ هجری نوشته شده و اینك درکتابخانهٔ ملی پاریس موجود است. *Supp. Pers. 1356* در سند خرقهٔ مشایخ‌آمده است: «اما شیخ رضی‌الدین علی لالاطریق انزوا و خلوت از شیخ مجدالدین بغدادی گرفته است و خـرقهٔ هزار میخی از دست او پوشیده واو از دست شیخ نجم‌الدین کبری خرقهٔ اصل از دست شیخ‌الوری اسماعیل‌بن حسین **دزپولی** خوزی دارد»

(۱) برای ملاحظه سایر شواهد رجوع‌شود به: کشف‌المحجوب هجویری ص۱۵۵ اورادالاحباب‌ورق۱۴۵b و۱۵۳a ـ اسرارالتوحید ص۷۲ و ۷۶ و ۸۰ و ۱۰۵ ـ قصص الانبیاء چاپ‌حبیب‌یغمائی‌ص۷۵، قصص قرآن مجید برگرفته‌ازتفسیر ابوبکر عتیق سورآبادی ص۲۱۶ و ص۴۱۷ چاپ‌دکتر یحیی‌مهدوی

ایضاً ــ در صفحهٔ 2346 همین کتاب در گذرگاه مشایخ دو بار دیگر این کلمه بکار رفته است: الف: «شیخ اسماعیل قصری دزفولی خوزی مدفون است در. به‌کسر دال و سکون زا و ضم با پس آن واو و سکون لام شهریست در خوزستان و قصر محلی است از **دزپول** »

ب ــ «ابوالقاسم بن رمضان مولود (کذا بجای مولد) و منشاء وی از خراسانست و مدفون است در خوزستان در موضعی‌که آنرا چهار آسیاب می‌گویند میان ششتر و دزبول».

این نکته نیزشایان یادآوری است‌که اشباع ضمه به‌صورت واو در لهجهٔ مردم بخارا غلبه‌دارد ازاین‌رو با ملاحظهٔ ضمه‌های‌اشباعی بخارائی بودن‌صاحب ترجمه بیشتر به‌ذهن متبادر می‌شود.

ج ــ **اشباع کسره به‌صورت«ی»**[3] نیگر بجای نگر «ارچه سقط‌گویند **نیگر** کس را جواب ندهی» ص۱۴ س ۱۹ــ۱۸

میهین[1] بجای مهین «میهین‌ترین‌شان‌گفت شما دانید» ص۸۵ ص۸

در این مورد حتی‌کسرهٔ اضافه نیزگاهی به‌صورت«ی» نوشته شده‌است: «حدیث یوسف **کاری**[2] خدای بود» ص۷۷ س۱۲

د ــ استعمال فتحه بجای کسره[4]: « جمله مردمان بَدَو نگروند» ص۹۲ س ۱۳

هـ ــ بکاربردن‌کسره بجای «ی» در پاره‌ای ازموارد مانند میوَه به‌جای میوِه:

(۱) این‌کلمه بهمین صورت یعنی «میهین» دربعضی متون‌کهن مانند قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق سورآبادی وجود دارد از جمله در صفحات: ۱۶، ۱۷: ۷۳، ۱۷۶ و حتی «کیهین» هم‌بجای «کهین» در ص۱۷۳

(۲) در بسیاری ازکتب‌کهن این استعمال وجود دارد از جمله در قصص قرآن‌برگرفته‌ازتفسیرسورآبادی‌صفحات۱۹، ۶۵، ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۹، ۱۸۶، ۳۵۵ وشواهداز کتب مختلف را درکتاب «لهجهٔ بخارائی» ص۵۹ــ۴۹ چاپ دانشگاه مشهد می‌توان‌دید.

(۳) برای اطلاع از سابقهٔ‌امروسایرشواهد رجوع شود به «لهجهٔ بخارائی» ص۴۷ــ۴۵،سبك شناسی بهار ج ۱ ص۳۸۳ــ۳۸۲ ــ تاریخ سیستان ص۲۸۲ــ کلیات شمس‌با تصحیح‌فروزانفر ج ۱ ص ۸ ومقدمهٔ‌کلیات شمس ج ۱ ص ح ص‌و یو.

«از هرمویی چه سرخ وچه زرد، تروش وشیرین از خشك وزتر انـدك و بسیار اوکرد» ص۹۸ س۸ـ۶

در بخارا و قسمتی از ماوراءالنهر هم بدین صورت تلفظ می‌شود یعنی «مـوَه» بجای «میوه» اما «ترش» را بخاراییان «تورش» استعمال می‌کنندحال آنکه درمتن حاضر «تروش» آمده است بـرابر باتلفظ مردم خراسان.

و- حذف«ر»ازحرف‌اضافهٔ: «در بـام و دَشام (= درشام) نماز واجای‌آر» ص ۵۳ س۱ **«در»**

بسانیز جفا از پس‌آن روز دَروی (= در روی) برادرش درگفتید ص۸۸ س۹ـ۸ شومی درَسد (= در رسد) در خان ومان‌شان ص۱۰۹ س۱۰

این‌گونه حذف «را» درکتاب «بستان‌العارفین وتحفة‌المریدین» مصحح اینجانب و چاپ دانشگاه تهران هم دیده می‌شود از جـمله: «انس‌بـن مـالك روایت می‌کندکه پیغامبرگفت صلی‌الله علیه: در امتان‌پـشین مردی بـود نام وی مورق، عبادت نیکوکردی. وقتی در نماز بود، شهوت مردمان بروی غلبه‌کـرد و بی طاقت ماند تا نماز بروی ریده شد ازان خشم‌آمدش بـرای‌خدا عزوجل.زه کمان‌بگرفت و **دخایهٔ** خویش‌نهاد و می‌کشید تا بگسست وازان ولایت‌بولایتی دیگر شدکه‌مردم وی را ندانستندی و بعبادت مشغول‌گشت» ص۲۷۸

در قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر عتیق سورآبـادی نیز ایـن‌طرز استعمال فراوان وجود دارد از جمله:

«... گفت‌**دَراه** مصرچاهی‌است‌برراهگذارکاروان،اورادرچاه‌افکنیدتامگر کسی‌اورا ازانچاه برکشدباخودببردتاما ازوبرهیم وخون او در گردن ما نیاید» ص۱۳۹ ایضاً : «چون شب در آمد، علی از فاطمه پرسید که فـامـن بگوی که **دَراه** که می‌آمدی سه جای بنشستی آن چرا بود مگرمی‌کراهیت داشتی آمدن بخانهٔ من» ص۳۴۱

حذف را بصورتی که دیده شد از مختصات لهجه بخارائی بشمار می‌رود[1] ولی در سایر نقاط شرقی ایـران نیزکم و بیش وجـود دارد از جمله در

---

(۱) برای ملاحظه شواهد و بحث مربوط رجوع شودبه‌کتاب لهجهٔ‌بخارائی ص۹۲

روستاهای جنوبی مشهد چون فریمان وقلندرآباد وشهرهای این منطقه ازخراسان تا حدود مرز افغانستان. با این تفاوت که دال برجای مانده باکسره تلفظ می‌شود به‌خلاف بخارا که مفتوح است چنانکه:

بجای	درخانه	می‌گویند	دِخَنَه
»	درخاك	»	دِخاك
»	در دست	»	دِدست
»	در جوال	»	دِجوال

در لهجهٔ مردم افغانستان نیزچنین‌است چنانکه در ضرب‌المثلی[1] آمده‌است «چَلَنَی باکنرَی گفت که‌شکافهایتَ دَگور» چَلَنَی قاشق بزرگ‌سوراخ‌سوراخی است وکنرَی ظرفی گلین‌که از نیمه به‌بالا شکاف[2] دارد.

ز- نیستین به‌جای نیستید

امروز نیز در تداول عامه نظایر این‌گونه استعمال دیده می‌شود ولی به‌صورت‌مکتوب جز در آثاری که مردم بخارا تألیف‌کرده‌اند یاآثار چندتن از صوفیه که‌صورت‌مکتوب‌محاورات‌است‌بنظرنرسیده: «شمازان نیستین‌کازرم دارید تخلیط شما خلق نداند خالق‌داند» ص۴۶ س۸-۷

ح- بکار رفتن‌کسره بجای فتحه که درآثار ادبی ادوارکهن شواهدبسیار از این طرز استعمال وجود دارد: «آوازِش دادی» ص۶۸ س۱

هرچِش بجای هرچه‌اش: «او را باداهرچِش مشیت» ص ۱۱۶ س۱۲

در راحة‌الصدور راوندی راجع به‌سلطان سنجر این‌کلمه با قیدکسره در کلمهٔ: «وفاتِش» آمده است: «... و بعد از وفاتِش زیادت از یك سال خطبهٔ

(۱) ضرب المثلهای افغانی گردآوردهٔ دکتر محمد تقی مقتدری به‌نقل از مجلهٔ فرهنگ ایران زمین سال ۱۳۳۸.

(۲) چَلَنی بمعنی «آبکش» هم هست که باآن برنج را صاف می‌کنند و کنری‌علاوه برمعنی نوشته شده در متن‌که مناسب‌مقام‌است منسوب به‌«کُنَر» یکی از نواحی افغانستان را هم می‌گویند.چلنی اصولاً در معنی سوراخ بکار می‌رود چنانکه در مورد اصابت‌گلولهٔ بسیار به‌چیزی‌گفته می‌شود: «چَلَنی چَلَنی شد» یعنی‌سوراخ‌سوراخ‌شدآگاهی ازمعنی‌اخیراین‌دوکلمه رامدیون‌آقای‌مولائی‌دانشجوی فاضل افغانی دورهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی هستم و از ایشان امتنان دارم.

اطراف بنام او می کردند» ص ۱۷۱ مصحح محمداقبال چاپ امیر کبیر دیماه ۱۳۳۳
در حواشی و اضافات آخر کتاب ص ۴۸۲ در این مورد توضیحی آمده است بدین قرار: «ص ۱۷۱ سطر ۶ــ وفاتِش (کذافی الاصل یعنی بکسر تاء مثنّاة) در کلام فصیح ماقبل ضمیر «ش» مکسور بوده است و از نظایر آن قطعه‌ای است در یك نسخهٔ بسیار قدیمی ازمقامات حمیدی که در بریتیش میوزیم محفوظ است ودران قطعه شش مرتبه ماقبل ضمیر «ش» مکسور نوشته شده است وما آنرا بحرکات نسخهٔ اصلی بعینه اینجا می نویسیم: قطعه

خوشتر از جنت است اطرافِش   برتر ازاختر است ارکانِش
حاسد نوبهار روضاتِش   رشك جنات عدن بستانِش
نوشها داده مهر و ناهیدِش   سجده‌ها کرده ماه وکیوانِش[۱]

البته آنچه مرحوم اقبال نوشته‌اند کلیت و عمومیت ندارد و چنین نیست که «در کلام فصیح» همه‌جا ما قبل ضمیر «ش» مکسور باشد اما در لهجهٔ پاره‌ای از نقاط[۲] و گاه در برخی از ابیات شاعران، که بخاطر اجازات شعری نمی‌توان ملاك قرار داد این گونه استعمال دیده می‌شود مانند: مولوی در دیوان شمس ج۳ ص ۸۸ــ۸۷ غزل ۱۲۲۵:

ریاضت نیست پیش ماهمه لطفست و بخشایش
همه مهرست و دلداری همه‌عیش است و آسایش
هرآنچ از فقر کار آید به باغ جان به بارآید
به ما از شهریار آید وباقی جمله آرایش
ببین تو لطف پاکی را امیر سهمناکی را
که اویك مشت خاکی را کند در لامکان جایش
زهی شیرین که می‌سوزم چو ازشمعش برافروزم
زهی شادی امروزم ز دولتهای فردایش
چرا من خاکی و پستم ازیرا عاشق و مستم
چرا من جمله جانستم ز عشق جسم فرسایش

(۱) مقامات حمیدی Add. 7620 F. 110 a (۲) هم اکنون مردم تبریز بدین‌گونه استعمال می‌کنند ومردم تهران نیز پاره‌ای از کلمات را.

دلا تا چند پرهیزی بگو تو شمس تبریزی
بنه سر تو ز سرتیزی برای فخر برپایش

از دیگری:

برتو خوانم ز دفتر اخلاق   آیتی در وفا و در بخشش
کم مباش از درخت سایه فکن   هرکه سنگت زند ثمر بخشش

از اوحدی مراغی ــ جام جم ص۲۰۸:

برنهالی‌نهاده بالِش را   تا تو یادآوری جمالش را...
مپسند این سماع در دانش   بی زمان و مکان و اخوانش

از زبدةالحقایق عین‌القضاة تمهید سادس نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس *Supp. 1356. F.376*

آن بت که مرا داد به‌هجران مالش   دل گم‌کردم میان خدّ و خالش
پرسند رفیقان من از حال دلم   آن‌دل که‌مرا نیست چه دانم‌حالش

رسم الخط کتاب رسم الخط این کتاب همانندکتبی است که در قرون اولیه هجری در ایران به‌فارسی نوشته شده است چون: نوشتن پ و چ‌با یك نقطه، فرق‌گذاردن بین دال و ذال برابر قاعدهٔ مخصوصش درکتابت، اتصال کاف به‌کلمه بعد چون «کاز» بجای «که از» و «کترا» بجای «که تو را» وگاه انفصال آن، نوشتن کی و جی و هرك وهرچ بجای که وچه و هرکه وهرچه،گذاردن سه نقطه زیرسین ودو نقطه درحلقهٔ (ی) غالباً.

جدا یا سرهم نوشتن کلمات متن‌تابع‌هیچ‌قاعدهٔ مشخصی نیست‌گاه‌کلمات مرکب جدا نوشته شده وگاه ۲ــ۳کلمه یا حرفی وکلمه‌ای یا حروفی وکلماتی به‌صورتهای‌گوناگون بصورت پیوسته نگارش یافته است.

«ب» درآغاز فعل غالباً متصل نوشته شده، و درآخــرکلمات مختوم بــه واواشباعی الف‌آمده است چون‌بگوا ـ نیکوا بجای بگوونیکو ونظائر آن‌که در دیگر متون‌کهن نیز دیده می‌شود.

در مواردی بجای آوردن واو عطف، روی‌آخرین حــرف کلمهٔ معطوف

ضمه‌گذارده شده است مانند: «در وعدُوعید تـو راست‌گفتی» ص۳۱ س۳ و «برطاعت صبروز معصیت صبر امیدُ رضا هردو پدید آمـد» ص۱۰۶ س۷ـ۶ و «میوه دادیـُم راحت پیوسته» ص۱۱۱ س۱۲

گاه در نگارش دیده می‌شود که فاصلهٔ اضافی موجود در یك سطر را با دو خط موازی ═══ پر کرده است که دربادی امر ممکن است بنظر آید این کار برای آن است که اسجاع زیر هم قرارگیرند از جمله در صفحهٔ ۱۶۰ متن‌عکسی بدین‌گونه:

پس یعقوب گفت این‌هم‌ازآنست تسویـل همه ز فـــرزنــدانست

من صبرجمیل خـو فـراکـردم انــبـاریـن نیـز همچنا = نست

ایضاً در صفحهٔ ۲۱۰ متن خطی که در قسمت افست شده می‌توان دید:

کافـران گـویند نـه ای پیامبر بـگـو بسنده بـود الله دا = ور

امـامـان درکتب ازیـن خـبر دادند شما مـی‌نکنید هیچ باور[1]

اما با بررسی بیشتر روشن می‌شودکه حقیقت جـز ایـن است زیـرا در بسیاری از موارد وجود این‌گونه خطوط برای آن است که جای خالی موجود، برای نوشتن کلمهٔ بعدکافی نبوده و خالی و سفیدگـذاردن صفحه هـم‌کتاب را زشت می‌کرده است[2]

این کار منحصر بهشیوهٔ کاتب متن حاضر نیست درکتاب بستان العارفین و تحفةالمریدین که‌مورخ ۵۴۷ هجری است وضمیمه‌کتاب منتخب رونق‌المجالس می‌باشد[3] در صفحات ۲۸۴ و ۲۸۵ از دو خط موازی بـرای تساوی انـدازهٔ سطور استفاده شده است. این روش‌کتابت را در نسخه عکسی تفسیر پاك چاپ بنیاد فرهنگ ایران و تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری نیز می‌توان دید.

---

(۱) ایضاً رجوع شود به ص۱۶۹

(۲) برای ملاحظهٔ این‌گونه خطوط موازی رجوع شود به‌قسمت افست شده صفحات ۶۸/۷۲/۷۳/۷۶/۷۷/۸۰/۸۹/۹۰/۱۱۴/۱۳۳/۱۴۳/۱۵۵/۱۶۰/ ۱۷۴/۱۷۵/۱۹۸/۲۰۹/۲۲۹

(۳) رجوع شودبه‌منتخب رونق المجالس وبستان العارفین وتحفةالمریدین چاپ دانشگاه تهران مصحح‌نگارنده ص۱۴۵ عکسی برابر باص۲۵۵ چاپی

مختصات دستوری

ابدال

۱ــ ابدال «ب» به‌صورت «ف»:

الف‌ــ در اول کلمات

آری **فا** ما می‌گفتی که ما یوسف را نگه داریم. ص۷۹ س ۱۴ــ۱۵

کافران گفتند **فا** رسولان و اما دو کار یکی بکنید. ص۱۲۰ س۱۰ــ۱۱

دوری بشوند **فادید** نیایند. ص۱۲۲ س۱

بــ در وسط کلمات:

زُفان = زُبان

بزفان چو آب حجت می‌خواند. ص۲۲ س۳

زفان زیشان یکسر واگیر.ص۲۷ س۱۶

زنادانسته زفان نگه دار. ص۳۱ س۱۳

۲ــ ابدال «ب» به‌صورت «و»

این نوع ابدال در متن فراوان صورت گرفته است:

الف: درآغاز کلمات:

وازآوردن = بازآوردن

ار وازآرید رنجه ندارید شترواری گندم بدهیم ص۸۲ س۱۶ــ۱۷

واز داشت = باز داشت

گفت بارخدای واز داشت خواهم ز مــانند آنکه از پیش بگفتم ص۳۲ س۱

وا = با

واما دوکار یکی بکنید ص ۱۲۰ س۱۱

ورنا = برنا

عیال عزیز را چه می‌گویند بازآن ورنا که در خانه دارد. ص۶۷س۳ــ۴

ویزار = بیزار من در هردوجهان از بت ویزارم. ص۱۳ س۱۲

بــ در وسط کلمات:

ایمان نیاری تا عذاب الیم در نیاوید (= در نیابید). ص۸ س۶ــ۷

تا ثواب ابد از من بیاوند (= بیابند.) ص۵۴ س۹
میزوان (= میزبان) از من بهتر نیاوید (= نیابید). ص۷۸ س۱۳
بعذاب خدای می‌شتاوند (=می‌شتابند) ص۱۰۰ س۱
ج- در آخر کلمات:
شتاو = شتاب
شادان و دنان شتاو می کردند. ص۴۱ س۲
۳- ابدال «ت» به «د»:
گفدند = گفتند:
گفدند در رحل آنکه یاوید سالی دارید. ص۸۳ س۶
۴- ابدال «ذ» به «ی»:
بدان دریاشان **گیاره** کردیم. ص۹ س۲
بگیاریدش رنجش مداریدکه زود درمانی. ص۳۷ س۱۶-۱۵
آن امت لوط از یاد **مگیارید**. ص۴۵ س۱۰
چو دروازهٔ مصر عیر **بگیاشت**... ص۸۹ س۱۲
هیچ بمگیار. ص۲۰ س۱۳
۵- ابدال «ر» به «ل»
طباخ **دال** یاود. ص۷۲ س۱۷
۶- ابدال «ف» به «و»:
اوکندن = افکندن:
مر ایشانرا خود دستها اوکند ص ۶۷ س ۱۳.
سال هشتم راحت پدید آیدچنانکه‌شماشبره وا دراوکنید. ص ۷۵س۵-۶
۷- ابدال «گ» به «ب»:
بروش = گروش:
بگرویدی پیش از بأس تا **بروش** ویرا سودکردی. ص۱۱ س۱۳-۱۴
برویدگان = گرویدگان:
از برویدگان یکی نگیرند. ص۱۳ س۸
بنجد = گنجد:

در قصهٔ مخلوق خطا دربنجد. ص۵۵ س۲

۸ــ ابدال «و» به «ب»

الف: درآغاز کلمه:

برزیدن: پیروی کردن، عمل کردن (= ورزیدن)

این بی دینان جهال باشند نهاهاشان نیك نبرزید. ص۸ س۱۱

هرکس که ببرزد بحق نبازد، هرکس که نبرزد بحق بسوزد. ص۱۴ س۱۵ــ۱۶

بدین زیبایی حکم بتازی بتو فرستادیم تا ببرزی. ص۱۱۲ س۱۳ــ۱۴

ب ــ در وسط کلمه:

نبشتن = نوشتن

حرکاتش همی نبیسند ص ۱۰۱ س۷

بسبب توبه طاعت بنبیسیم. ص۱۱۳ س۱۴

۹ــ ابدال «ه» به «خ»:

پرخیزکار = پرهیزکار

نیکو روی پرخیزکاری. ص۷۰ س۸ــ۹

بشنو تو نشان باغ آنان کایشان مطلق پرخیزکارند. ص۱۱۱ س۱۰ــ۱۱

درآب روان سایهٔ درختان پرخیزکارانتان جاودان باشند. ص ۱۲۴ س۱۰ــ۹

ی ــ قلب: (اگر خطای کاتب نباشد) در این موارد دیده شده است:

حمتاً = حتماً

حمتا ایشان با تو جفا کردند. ص۸۲ س۵

مشا = شما

پدرتان بی او بمشا بماند. ص۶۰ س۱

حذف و تخفیف

۱ــ حذف یاء مبدل ازکسرهٔ اضافه:

سودها (= سودهای) سره زان سوی پدیدآید. ص۱۰۵ س۱۴

۲ــ حذف «ن» ازآخر کلمات مختوم به‌الف:

ازمن بمثل قفیزی‌گندم بی برادرتا [ن] خود هم نیاوید. ص۷۸ س۱۶ و ص۷۹ س۱

پس خورد و بزرگ هرکتا[ن] هست شما همه را نـزد من‌آرید. ص۸۹ س۱۰

می‌تا[ن] خواند تا بیامرزد. ص۱۱۸ س۱۹

در سایر متون کهن از جمله تفسیر عتیق سورآبادی این‌گونه حذف‌ها بوفور دیده می‌شود از جمله:

شباروز بجای شبان‌روز: «یوسف علیه‌السلام سه‌**شباروز**دران چـاه بـود» **قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر سورآبادی ص۱۴۴**

حذف نون بعد از «یا»: ای جای‌بجای‌این‌جای: «ای‌کاشکی راحیل **مرا** نزادی، کاشکی**ای‌جای** برمن‌گورگشتی» ص۱۵۳

ایضاً‌حذف‌نون بعد از الف: جوامردبجای جـوان مرد: «در ایــن قصه (داستان یوسف) ذکر پیغامبران و بسامانان است و ذکر فـریشتگان و پـریان و آدمیان و چهارپایان و مرغان وسیر پادشاهان وآداب بندگان و احوال زندانیان و فضل عالمان و نقص جاهلان و مکر و حیلت زنان و شیفتگی عـاشقان و عفت **جوامردان** و نالهٔ محنت زدگان»قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر سورآبادی ص۱۳۴ ایضاً ــ ص۲۱۳

۳ــ حذف حرف اضافهٔ «به» یا «با»:

من صبر جمیل خوفراکردم. ص۸۶ س۸

به جای: من [با](یا [به]) صبرجمیل.....

۴ــ حذف بقرینه:

ز اول او را سلام دادنــد، چــو گفت: و علیك، سخُن بگفتند. ص ۳۸ س۱۵

۵ــ حذف واو از میان‌کلمه:

اهلت با تو در پیش می‌شند (بجای: می‌شوند). ص۴۲ س۱

رسواییهاشان بیش باشد بدوزخ شند (= شوند) آن قـوم وازو. ص۴۸ س۲ــ۳

آنِ روز بشند (= بشوند) آنِ شب درآیند. ص۱۰۱ س۸

۶ـ حذف بعلت ادغام دو حرف هم جنس یا قریب المخرج: «او را هیچیز(= هیچ چیز) همتاندانند» ص۷۲ س۸

هروز بجای هرروز: «هروز (= هرروز) قومی وفات می‌یاوند» ص ۱۱۴ س۵

هیجای بجای هیچ‌جای: «اینان‌که شما همی درآیند درآشکار و نهان هیجای نیابد» ص۱۱۱ س۲ـ۱

در سایر متون‌کهن نیز این‌گونه حذف و ادغام وجود دارد از جمله در قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر عتیق سورآبادی: هیجا بجای هیچ‌جا در صفحات ۸۳، ۲۳۰، ۴۴۸

هیچیز بجای هیچ چیز در صفحهٔ ۴۳۸

هروز بجای هرروز ص۹۸: «رسول گفت: اشتر چند کُشندهروز؟ گفت روز بودکه ده بکشند و روز بودکه نُه‌بکشند مهمانی لشکر را بنوبت»

۷ـ حذف الف: یابا (= یاابا): «گفتند یا با! اینك بضاعت ما....» ص۸۰ س۶

احتمال خطای‌کاتب نیز بسیار است که «بابا» را «یابا» نوشته باشد و یا با تکلف بیشتر عبارت: «یا بابا» بوده باشد.

سرنجام بجای سرانجام: «سرنجام نیك اورا پدیدآید» ص۱۰۶ س۱۷

خانمنها بجای خانمانها: «خانمنهاشان زیر وزبرآمد» ص۴۲ س۱۱

زنجا بجای زانجا یا ازانجا: «توقصهٔ یوسف زمن شنیدی زنجاکه خرد واجب‌آن بود» ص۹۲ س۱۲ـ۱۱

۸ـ حذف فعل‌یا روابط: «این پیراهنم‌با خود ببریدآنجاکه پدرم‌برویش بنهید» ص۸۹ س۷ـ۶

«چو ایشان را می‌بازگردانید، همگنان‌شان را حاضرکردند، آن برادر را کز پدر دارند می‌فرماییم تا حاضرآرند» ص۷۸ س۱۱ـ۸

«در رنجهٔ او فایده ندانم» ص۳۷ س۱۸

۹ـ حذف علامت صفت مفعولی: خودکرد بجای خودکرده:« بخود کرد

شما مرا مگیرید. تا چندکنی مرا ملامت مرخویشتن را ملامتی بکنید» ص ۱۲۳ س ۱۱-۹

۱۰- تخفیف «یا» و استعمال آن بصورت کسره:

و اگـِر بجای واگـِر: «زُفان زیشان یکسر واگـِر» ص ۲۷ س ۱۶

اِن بارین بجای این بارین: «من صبر جمیل خو فراکردم، انبـارین نیز هم چنانست» ص ۸۶ س ۹-۸

بگرند بجای بگیرند: «بازان همه را ناگاه بگرندی ص ۹۳ س ۱۰

۱۱- حذف دال پس از واو بو = بود: «می‌تـرسیدند از ان ستد و داد زان بوکه دران راغب نبودند» ص ۶۴ س ۵-۴

زوش = زودش: «زینهار که زوش واز آرید» ص ۶۱ س ۱۰

زو = زود: «زوخویشتن رازیشان‌برهان زین شهر برو چوشب درآید».
ص ۴۱ س ۱۸-۱۷

زوتر = زودتر: «مگرآن بیینند بـرادرا زوتربیارند» ص۷۹ س ۷-۶

۱۲- حذف «ها»ی غیرملفوظ: پاریی = پاره‌یی (پاره‌ای): «پاره‌ای زو خوش پاریی‌شوره» ص ۹۸ س۱۳

دروازیی = دروازه‌یی (دروازه‌یی): «یك‌یك از هر دروازیـی چو جواز دهندآنگاه درویلہ». ص۸۱س۳-۴

۱۳- حذف دوحرف‌آخر کلمه؛ مُژَ = مژده: «بی‌دستوری مُژَ بندادند» ص ۱۱۳ س ۶

حروف

انواع الف

۱- الف اشباع واو:

این نوع الف همراه با حرف واو درآخر کلمات اعمّ از فعل، اسم یا ضمیر درین متن بسیار دیده می‌شود و برای اشباع تلفـّظ واو بکارگـرفته شده است چنانکه درسایر متون کهن نیزهست:

الف: در اسم: جادوا

گویند: این گفت جادوا آورد. س ۱۹ س ۴

ب: **درفعل:** بگوا

بگوا می چه برد و می چه آرد ص ۱۲ س ۱۳

بگوا که مرا او دیگران را فرمان دادند ص ۱۱۲ س ۷—۸

ج: **درصفت:** نیکوا

زینهار ای زن کاو را نیکوا داری ص ۶۴ س ۸

د: درضمیر سوم شخص مفرد

هر که دروا فضلی باشد فردا ویرا برآن ثوابست. ص ۱۷ س ۱۱—۱۲

... زیرا که بدوا ایمان داریم. ص ۱۲۰ س ۳

گفت بود کازوا دستوری خواهم. ص ۹۰ س ۱۳

ب: الف در آخرسوم شخص مفرد فعل «گفت»:

گفتا:

گفتا بابا تأویل آن خواب‌کان روز مرا تعبیر کردی امروز بیاد باقی بدیدم. ص ۹۱ س ۳—۴—۵

گفتا نه‌من همی گفتم امید بخدای وقتش درآمد. ص ۹۰ س ۹—۱۰

گفتا الله را گواه گرفتیم. ص ۸۰ س ۱۷

ج: الف تفخیم:

نیکا مثلا که‌یاد کردست. ص ۱۲۵ س ۷

د: الف دعا برای سوم‌شخص جمع:

از رحمت ما دور بادندا چنانکه ثمود دور ببودند. ص ۴۷ س ۱۱—۱۲

۲ــ استعمال حرف ندای «یا» بجای «ای»

گفتند یا زن همی عجب داری ازکار خدای. ص ۳۹ س ۱۳

۳ــ استعمال حرف عطف «او» به جای «و»

بگوا که مرا او دیگران را فرمان دادند. ص ۱۱۲ س ۷—۸

هم ناقه او هم زمین خدای راست. ص ۳۷ س ۱۷

استعمال باء

الف: استعمال باء تأکید بر سر فعل ماضی برای نشان دادن نوعی تداوم زمانی

از رحمت ما دور بادندا چنانکه ثمود دور ببودند ص ۴۷ س ۱۱–۱۲

در رسولانم عاصی ببودند ص ۳۵ س ۱۸

ب: بکار بردن باء تأکید بر سر فعل نفی:

عیالت را با خود بنبرید که وی بازیشان هلاك گردند. ص۴۲ س ۳–۴

ما دست ز خدایان بنداریم ص ۳۴ س ۳

مر واحذ را بیت بندهد ص ۷۱ س ۱۹

ج: استعمال باء تأکید درآغاز فعل نهی:

عجب بمه‌مان از مکر اینان ص ۱۱۴ س ۸

عجب بمه مان ار برتو خندند ص ۱۰۹ س ۱۴

یکی زیشان گفت بمکشید ارمی بکنید جاییش بنهید نابیناسان او را بـر-گیرند، جایی ببرند، شما ازو برهید ص ۶۰ س ۶–۳

د- استعمال حرف اضافه «ب» در اول و «را» درآخر مفعول صریح:

پیغام دادیم نوح پیامبر را تا بگزارد بقوم خود را ص ۲۴ س ۱۷–۱۶

انواع «ی»:

الف: «ی» استمراری

این عرش اله برآب **بودی** پیشا که مکان در وجودآورد. ص ۱۸ س ۱۱–۱۲

ار وا خواستی بی‌شك توانستی که یك‌سان داشتی بدانچه **شایستی**. ص ۵۳ س ۱۹ وص ۵۴ س ۱

گویی که مرا می‌سجده آرندی. ص ۵۸ س ۹

ب: «ی» شرطی

ار وا خواستی بی‌شك توانستی که یك‌سان‌داشتی بدانچه شایستی. ص ۵۳ س۱۹ وص ۵۴ س۱

چو آن زن قصد کرد او نیز کردی،
ار آن را نبدی که برهان ما داشت. ص ۶۵ س ۱۴–۱۵

ج: برای ساختن فعل نیشابوری:

قـر آن گویند تو بافتستی بگو تـا عشری ایشان دربافند. ص ۲۰ س ۱۹.

د ـ برای رساندن نوعی التزام

واجب کردی که اهل هرشهری سود راززیان جدا بکردی.
بگرویدی‌پیش از بأس تا بروش ویرا سودکردی‌ص ۱۱س۱۱–۱۴

معانی برخی از حروف اضافه

۱ ـ ب = با

وا برویدگان **بهم** همی باش. ص ۱۴ س ۳
یوسف و امتاع هردو **بهم** بودند. ص ۶۲ س ۸
من هردو **بهم** بحق نگه دارم. ص ۷۷ س ۱۰
گفت: جملـه **بهم** از درآن شهـر اینـك گفتم در نشویـد. ص ۸۱ س ۱–۲

۲ـ با = به

چو بازآمدند با نزد یعقوب... ص ۷۹ س ۸

۳ـ باز = به

بازو خوانم تا زنده باشم. ص ۱۱۲ س ۱۱
اقرارکه مرا بازآن جهان‌آرند. ص ۱۱۲ س ۱۲
بیرون‌آری از هرچه ناروی باذن‌الله خالق عالم بازآن راهی کـه خدای بستود. ص ۱۱۵ س ۸–۱۰

۴ـ باز = با

هـرچند بسی جنبندگـانند ار احـرارنـد ار بندگانند جمله بـازو طاقت ندارند. هرچند بسی قوّت دارند. ص ۳۵ س ۱–۴

ـ عیالت را با خود ببرید که وی بازیشان هلاك گردند. ص ۴۲ س ۳ـ۴

ـ چو دلو از چاه می برآمد یوسف بازآن، عجب بماندند. ص ۶۳ س ۱۱ـ۱۲

ـ اندر عالم ازکس نترسیم بازآن منت که ماآرزو داریم. ص ۱۲۰ س ۴ـ۵

۵ـ فا= با

بگفت فایعقوب... ص ۵۸ س ۶

خواهش کافران فا ما هرگز هرچندکنند سود ندارد. ص ۱۰۳ س ۸ـ۹

۶ـ فا= به

روی فاکرد **فا** ندیمان. ص ۷۳ س ۱۷

۷ـ فاز← باز= با

فازوگفتست باری درمن نگر. ص ۶۷ س ۵

فازآن می‌گفت‌که عالم بودند. ص ۷۳ س ۲۰

چه پندارندکه فاز هرکس بدانچه‌کردست خبرندارد. ص۱۱۰س۴ـ۵

۸ـ فاز← باز= به

ـ فازآن منگر کشان خدای خوانند. ص ۷۲ س ۲

ـ الله بفضل فازوا نمود [ه] بود. ص ۸۱ س ۱۷

۹ـ فرا= به

مر هریك را كارد فرا دست داد.

خواری و زندانآخر بر من فرا سرآید. ص۶۷س۱۵

اندوه پدرت فرا سرآمد. ص ۹۰ س ۸

۱۰ـ وا= با

نشانها بود در باب یوسف وا برادرانش پرستندگان را. ص ۵۹ س ۶ـ۷

زلیخا گفت: چنین نیکو بود مرا وا چنین در خانه بگیاری. ص ۶۶ س ۴—۵

۱۱- وا= به

همه را واخدای خوانم. ص۹۳ س۱۴

۱۳- واز← باز= با

واجای آمد وازو درساخت ص۸۲س۱۰

ضمیر

الف - استعمال ضمیر مفرد بجای جمع:

آنرا کز سالها بمردند بحرمت او فاسخن آیند. ص ۱۰۸ س ۱۶ و ص ۱۰۹ س۱

همان روزآن راکه متقیان باشند باذن‌الله در جنان آرند. ص ۱۲۴ س ۷—۸

ب- بکار بردن ضمیر متصل بصورت منفصل پس از «حرف»

گویند گرما را بیرون‌آرند ما درخواهیم تا تان بیرون‌آرند. ص ۱۲۲ س ۱۳

جمع

درین بخش تنها به‌ذکر چند مورد مهم اکتفا می‌شود:

الف- جمع اسمهای معنی با «ان»:

دروغان شان فاش بکردیم. ص ۴۸ س ۱۴

ب - درمورد ضمیر اشاره: گفتار شما اصلی ندارد، ار پنهان بود الله داند درآشکارا شك‌بنماند **اینان** که شما همی درآیند درآشکار ونهان هیچ جای نیابد. ص ۱۱۵ س۹—۱۱ وص ۱۱۱ س۱—۲

ج - بکار بردن صورت مثنای عربی: ابوان= پدر ومادر

ابوانش رایر تخت بنشاست. ص ۹۰ س ۱۶

پیشوندهای فعلی

۱- بر:

برآمدن: بنظر رسیدن ــ گردیدن

آن‌روزکه بشیر پیراهنش را بررویش نهادسرخ‌برآمد. ص ۹۰ س۵ــ۶

برآوردن: بیرون‌آوردن

صاعی زجوال‌اوبرآوردندص۸۵س۱۸

برداشتن: ازمیان برداشتن

بنیکیها گناه بردار ص ۵۳ س ۳

بر رسیدن: دریافتن وآگاه شدن

شما بر نرسی من جبرنکنم. ص ۲۵ س ۱۳

بر ساختن: بدروغ ساختن

خود برساختند خودشان نکوآمد ص ۱۱۱ س ۳

۲- در:

در رفتن : داخل شدن.

دیگران را گفت بمصر در روید ص ۹۰ س ۱۷

در سپردن: همدست شدن.

نگر وا ظالمان تان درنسپاریدکه شما فردا بآتش بسوزید ص ۵۲ س ۱۲ــ۱۳

درگشتن: جدا شدن ــ بازماندن

گفتا ز شما تا او درگردد. ص۸۴ س ۱۶

در نواختن: مراوده داشتن

شما یوسف را چو درنواختی چنان‌کش یافتی مرا بگویید. ص ۷۵ س ۱۷ــ۱۸

۳- فا:

فانمودن: وانمودن.

امروزترا رسوای‌سرخلق رسوای‌سرخلق‌آب‌فا نماییم. ص۹ س۱۵ــ۱۶

فا پیش آوردن: به‌پیش آوردن
بختهٔ بریانی فاپیش‌آورد. ص ۳۹ س ۲—۱
فاشمارگرفتن: به‌شمارگرفتن
پس زان همه را فاشمارگیرند ص ۱۱۴ س ۷
فاشنیدن: شنیدن
رسولان شان‌پیغام‌دادند نه‌پذیرفتند و نه فا شنیدند ص ۱۱۸ س ۱۱—۱۲

۴- فرا:

فراکردن: آشکارکردن؟ ـ کردن
من صبرجمیل خو فراکردم ص ۸۶ س ۸

۵- وا:

وافا پذیرفتن: ایمان‌آوردن و پذیرفتن.
آن قوم ازپیش مثله گشتند ار بازآیند و وافا پذیرند ار نیز عقاب سخت بینند ص ۱۰۰ س ۳—۴—۵
وا دریافتن: داوری‌کردن
آن وقتی‌که وا دریاوند دادها بدهد ص ۱۵ س ۱—۲
واگشتن: پشت گرداندن یا روی نهادن بهدفی دیگر
واکفر ازینجا وامگردی ص ۳۴ س ۱
وا نهادن: باز نهادن
فرا خود را این وا نهادند ص ۱۲۱ س ۱۶

فاصله افتادن میان پیشوند «می» و فعل

الف: کلمهٔ فاصل جزء نخستین فعل مرکب است:
این ناقه شما را خود نشانست برآنکه من **می** راست **گویم**. ص ۳۷ س ۱۳—۱۴
گفت بار خدای را می‌گواه گیرم. ص۳۴ س ۱۰
ب: کلمهٔ فاصل مفعول‌است:

برخی ز بتان ازتو بیازردند زیراکه تو می بتان نکوهی. ص ۳۴ س ۷
بدان مقدارکه می ازآن بخورید. ص ۷۴ س ۲۰
ج ـ کلمهٔ فاصل مُسند است:
نه می بس بودکه توبگویی. ص ۳۴ س ۴
د ـ باء تأکید جداکنندهٔ پیشوند وفعل است:
نه می بزید نه می بمیرند. ص ۱۲۱ س ۸
ه ـ کلمهٔ فاصل جزء پیشوندی است:
امیدوار بُدی تا این بگفتی می واداری از بت پرستیدن. ص ۳۶ س ۱۷
و ـ کلمهٔ فاصل، «کلمهٔ پرسشی» است:
ایشان خود را می نتوانند **میچه** بیوسید زیشان شفاعت. ص ۱۰۴ س ۱ـ۳

بکاربردن صیغه های فعل به‌وضعی خاص

۱ـ استعمال صیغهٔ جمع غایب ماضی بجای مفرد مخاطب:
امیدوار بُدی تا این بگفتی می واداری از بت پرستیدن، آگاه نه‌ای خبر نداری‌که پدران ما همه برین بودند. باور نکنیم هرچند **گویند** ما حیرانیم درآنچه‌می‌گویندسودت‌نکند هرچند گویند. ص۳۶ س ۱۷ و ص ۳۷ س۱ـ۶
۲ـ بکاربردن صیغهٔ جمع غایب مضارع بجای جمع مخاطب:
اینان‌که شما همی درآیند درآشکار و نهان هیجای **نیابد**. ص ۱۱۱ س ۱ـ۲
۳ـ استعمال صیغهٔ جمع غایب ماضی بجای مفرد غایب:
چو بانگ عذاب فادید آمد یکی زیشان زنده نماندند. ص ۴۷ س ۷ـ۸
۴ـ استعمال صیغهٔ مفرد غایب مضارع بجای جمع غایب:
نه می‌بزید نه می بمیرند. ص۱۲۱س ۸
۵ـ بکاربردن صیغهٔ جمع مخاطب مضارع بجای مفرد مخاطب:

تو این مسأله از من بهتر دانید. ص ۹۱ س ۱۴

تو نامه ز ما بجمله دارید. ص۹۳ س۲

ایشان را گفت: اگر بگرویدی توکل داری اگر مسلمانی از بار خدای نومید مباشید هرچه‌تان باید جمله ازو خواهی. ص ۷ س ۲ تا ۵

فرمان دادیم موسی و هرون را گفتیم درشهرها مسجدها گیری روی قاقبله نماز بگزارید. ص ۷ س ۱۰–۱۲

۶ـ استعمال صیغهٔ جمع مخاطب ماضی بجای مفرد مخاطب:

تو آن وقت نبودید. ص۹۲ س۹

تو روز نخست مرا بگفتید. ص ۹۱ س۱۲

تو یك ذره مزد مخواهید. ص ۹۲ س۱۷

۷ـ استعمال فعل امر مفرد بدون مرجع برای تسویه:

حق می‌گوییم گو هرچه خواهی باش زیراکه بدوا ایمان داریم. ص ۱۲۰ س۲

۸ـ استعمال فعل امر مفرد «نگر»: الف ــ در ترجمهٔ نون تأکید عربی:

ــ تو نادانسته نگر نپرسی. ص ۳۱ س۱۱

در ترجمهٔ **فلا تسئلنَّ مالیس لك به علمٌ** (سورهٔ۱۱ هودآیهٔ ۴۶)

ب ــ درترجمهٔ لای نهی‌آیه ۶۷ سورهٔ ۱۲ یوسف:

«وقال یا بُنیَّ لا تَدخُلو امِن بابٍ واحدٍ»

گفت: جمله بهم از دران شهر اینك گفتم نگر در نشوید ص ۸۱ س ۱–۲

۹ـ استعمال نوعی خاص از ماضی استمراری: در ساختن این نوع ماضی استمراری بجای «ی» درسوم شخص مفرد نشانه‌هایی‌که افادهٔ جمع می‌کنند چون: «ید» و «ندید» بکار می‌رود از جمله در ص ۴۰: کردید بجای کردی: «زحلیمی‌که بود فاسؤال‌آمد بسیار و اما رجوع کردید.»

این نوع استعمال خاص ظاهراً در قرون پیشین به‌فراوانی در محلهایی رواج داشته است چنانکه دربسیاری از صفحات تفسیر ابوبکر عتیق سورآبادی نظائر آن را می‌توان یافت ازجمله در داستان ناقهٔ صالح مربوط به‌سورهٔ اعراف

در صفحه ۸۰ قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر عتیق چاپ دانشگاه تهران ۱۳۴۷ چنین آمده است: «دره‌ای بود، در پیش ان دره مرغزاری بود بزرگ، در پیش آن مرغزار چاه عظیم، همه آب ایشان ازان چاه بودی، از مرغزار سیر بخوردی و بچاه شدی، آب او را برسر آمدی **همی خوردید**. انگه بقدرت خدای آن همه آب که بخورده بودی شیر شدی از بن موی چون ستارهٔ روشن شیر همی **شاریدید**، خلق چندانکه خواستندی ازشیر وی **فراگرفتندید** خوشترین وچربترین همهٔ شیرها».

ایضاً در ص ۱۵۴ کتاب مزبور میخوانیم: «... آمد تا بخانهٔ یعقوب و وی در بیت‌الاحزان بود خانه‌ای بود که یعقوب بنا کرده بود درانجا **شدید** و روی فرا دیوار **گردید** و بر یوسف نوحه **می‌کردید** خالی از اهل بیت».

ایضا در ص ۳۰۰: «در اخبارست که موسی علیه‌السلام درسرای فرعون در زیّ ملک‌زاده‌ای **رفتید** چهارصد غلام با وی **برنشستید** و مقرعه زنان و بردابرد در پیش وی، خلق بر وی نظاره **می‌کردید**. گاه‌گاه دلش **بگرفتید** در صحبت خلق فرصت نگاه **داشتید** و از دارالملك بیرون **آمدید** و بنظر عبرت در خلق و درگم‌راهی خلق می **نگریستید** و می **گریستید**».

آقای دکتر یحیی مهدوی استاد دانشگاه تهران مصحح تفسیر عتیق سورآبادی و قصص قرآن مجید برگرفته ازان کتاب در صفحهٔ شانزده مقدمه نوشته‌اند که درآخر فعل ماضی بجای «ی» برای افادهٔ استمرار یا تردید «ید» گذاشته شده است چنانکه در بعضی از نسخ طبقات الصوفیه انصاری هم این خصوصیت دیده می‌شود.

همچنین در صفحه بیست و چهار مقدمه ضمن بیان خصوصیت زبانی و لهجه‌ای نسخهٔ تربت جام که نوعی تلخیص از تفسیر سورآبادی است نوشته‌اند: «آوردن «ید» بجای «ی» درآخر فعل ماضی برای افادهٔ تردید یا استمرار و غیره مثل «رفتید» و «گفتید» و «بردندید» بجای: رفتی و گفتی و

بردندی»[1]

۱۰- مصادر جعلی:

نیازیدن: «از نعمت او برخوردن بینی آل یعقوب بتو نیازند» ص۵۹-۵۸

باوریدن: «ارچه ما این راست می‌گوییم ترا بی‌شك نباورد» ص ۶۲

محاییدن: «املاکردی اثبات کردند آنچه ما خواهیم و ابمحاییم ص ۱۱۳

ایضا ص۲۰۸ بمحاییم

ظاهراً این‌گونه مصادر در فارسی کهن بکار می‌رفته است خاصّه برای صیغه‌های مختلف از «محاییدن» یا «محودن» شواهد بسیار در تفسیر ابوبکرعتیق نیشابوری دیده می‌شود از جمله در ترجمهٔ آیه ۴۶ از سورهٔ نساء درکتاب «ترجمه و قصه‌های قرآن از تفسیرعتیق سورآبادی» مصحح دکتریحیی مهدوی از انتشارات دانشگاه تهران نیمهٔ اول چاپ تابان ۱۳۳۸ ص ۱۳۶-۱۳۵ : «ای‌ان‌کس‌هایی که داده‌اند ایشان را نامه [یعنی توریت و انجیل] بیروید بدانچه فرو فرستادیم [چون قرآن] موافق و باور دارنده آن راکه با شماست [چون توریت وانجیل] ازپیش ان‌که **بمحائیم**[2] روی ها را، کنیم آن را چون قفای آن».

ایضاً در ترجمهٔ آیه ۸۸ سورهٔ یونس آمده است: «... ای بار خدای **بمحای** برخواسته‌های ایشان» درترجمه «أطْمِسْ»[3]

(۱) ایضاً: بر دیدن ص ۳۸۴ بودیدن ص ۳۸۹ نیمه اول تفسیر سورآبادی و «بخوردید» ص ۶۱ و «خوردید» ص ۱۷۷و۱۷۵ و«آمدندید» ص۱۴۰ و «داشتندید» ص ۱۴۰ و«بستید» ص۱۵۲ و«داشتید» ص ۳۴۸ و«نکردید» ص ۳۴۹ و «دادید» ص۱۷۵ قصص قرآن مجید برگرفته ازتفسیر عتیق سورآبادی

(۲) در متن این‌کلمه را از صورت صحیح «بمحائیم» کرده و درپاورقی شماره ۴ نوشته‌اند: «در اصل «بمحابیم» ازتفسیر کلمهٔ «مخ» دربرهان قاطع این ظن حاصل می‌شود که «مخائیدن» بمعنی ناپدیدکردنست»

(۳) در پاورقی این صفحه در ترجمهٔ «اطمس» نوشته‌اند: «شاید بمخای باشد... وشاید صیغهٔ امر فارسی از «محو» عربی باشد» اما صحیح همان است که درصفحه بیست و پنج مقدمه متذکر شده‌اند که «محاییدن» و مشتقات برگرفته ازان باشدونه مخاییدن.

ایضاً درصفحه ۳۹۷ کلمه «بمحود» یعنی «محو کـرد» و درص۳۹۹ کلمهٔ «بمحائی» بمعنی«محو کنی» آمده است. مصحح ضمن بیان خصوصیات زبانـی و لهجهٔ‌ای نسخهٔ تربت شیخ جام درصفحهٔ بیست‌وپنج مقدمه نوشته‌اند: «ساختن فعل فارسی از «محو» عربی مثل «محاییدن» و «محودن» وغیره».

۱۱- استعمال پاره‌ای از جملات بطرز خاص:

«او را ز شما زیان ندارد» درترجمهٔ لاتضرّونه شیئاً ص ۳۵ س ۱۱

«درهم ساعت باطل بکنم» بجای « هـم در ساعت باطل بکنم» ص ۳۴ س ۱۶

«گفت بارخدای زینت و اموال فـاشان دادی » ص ۷ س ۱۶ و ص ۸ س ۱

۱۲- استعمال «را» برای فاعل:

«انرا کز سالها بمردند به‌حرمت او فاسخن آیند» ص ۱۰۸ س ۱۶

افعال سادهٔ کهن

اوفتیدن = افتادن، قرارگرفتن:

پس زانکه میان مـا بیوفتیدآن دیـو لعین عادت ایـن دارد. ص ۹۱ س ۱۰-۱۱

بردن = سود بردن، نتیجه‌گرفتن:

تا تو چه بری ازین چه می‌گویی.ص ۳۴ س ۹

بشولیدن = آشفته کردن:

نهاد خدای برخلق ببشولند.ص ۲۳ س ۷

بمعنای: آشفته شدن:

خردت بشولید.ص۳۴ س ۸

بیوسیدن = انتظار داشتن:

بگو شمایید که می بخواهید بدون خدای از بت نصرت، ایشان خود را می‌نتوانند می‌چه بیوسید زیشان شفاعت. [درترجمهٔ قسمتی ازآیهٔ۱۶ سورهٔ۱۳ رعد: **قل افاتخذتم من دونه اولیاء لا یملکون لانفسهم نفعاً ولا**

ضرآ...]

ص ۱۰۳س ۱۸ وص ۱۰۴ س ۱—۳

پسادن = پسودن:

صاع وان ز پیش بار ایشان بسبب‌آن صاع یك یك بپساد. ص ۸۳ س ۱۱—۱۵

پوشیدن = پنهان کردن:

گفتا برمن همی بپوشید.ص ۶۳ س ۳

پیمودن = کیل کردن:

مسنجیدکم وکم مپیمایید.ص ۴۳ س ۸

پیمودن = سخن گفتن:

این کم ندهید وبیش مستانید می‌پیماید چنانکه می‌خواهد. ص ۴۴ س ۵—۶

چربیدن = برتری داشتن:

یوسف وا ابن‌یامین برما باما ازما بچربند. ص ۵۹ س ۸—۹

خواندن = بکمك طلبیدن

بت خواندن راست چنان بودکه تشنه‌آب را بدست خواند. ص ۱۰۳ س ۴—۵

داشتن = نگه داشتن، متوقف ساختن ایضاً واداشتن

چو می‌خواهی که وا بیستید بنام خدای‌آنرا بدارید. ص ۲۹ س ۸—۹

بداری‌کاروان را که صاع ملك ایشان بدزدیدند ص۸۲ س ۱۳—۱۴

درایبدن = یاوه گفتن، سخنان نادرست و بی‌پایه گفتن.

[ایــن مصدر در ادب کهن ما همواره بــرای سخن دیوان و هرجا جنبهٔ تحقیر وتوهین منظور بوده بکار رفته است و ازآنجمله «هرزه درایــی» امروز بجای مانده است وبکار میرود. درشعر ابوطیب مصعبی هم کلمهٔ «درایش» که در ذم جهان بکار رفته مؤید این معنی است:

همه‌آزمایش همه پـر نمایش همه پر درایش چو کرگ طرازی[1]]

ـ گفتار شما اصلی ندارد، ار پنهان بود الله داند درآشکارا شك بنه‌ماند اینان‌که شما همی **درآیند** درآشکار ونهان هیچ جای نیابد. ص ۱۱۱ س ۱ـ۲ وص ۱۱۰س۹ـ۱۱

درفجیدن = درچیدن:

توکه‌آسمانی دامن درفجین [در ترجمهٔ **یا سماء اقلعی** آیه ۴۴ از سورهٔ ۱۱ هود]. ص ۳۰ س ۱۱

دنیدن = خرامیدن‌وحرکت‌کردن:

شادان و دنان شتاو می‌کردند.ص ۵۱ س۲

رسیدن = تمام شدن؛ نابود شدن، پایان‌آمدن:

ـ او را ببینند صبرشان برسد. ص ۲۳ س۱۷

ـ چو ما برسیم هم‌او بماند.ص ۵۶ س۱

ستیهیدن = نپذیرفتن، معارضه‌کردن.

چو بستیهدگوید نگروم برآن بی‌خردی عقاب یاود.ص ۱۲ س۱۰ـ۱۱

سختن = سنجیدن

درم‌بسختندص۶۵ س۴

شدن = رفتن:

ـ ضلال بعید بدان‌که‌آن ره بودکز راه بشند.ص ۱۱۶ س ۴ـ۵

ـ آنِ روز بشندآنِ شب درآیند. ص ۱۰۱ س ۸

فاوا شدن =

«فردا او را با ما بفرست تا فاواشو» درترجمهٔ ارسِلـه معنا غداً یرتــع و یلعَـب، آیهٔ ۱۲ سورهٔ ۱۲ یوسف. ص ۶۰ س ۱۱ـ۱۲

کولیدن = درلغت بمعنی‌کندن است و در اینجا ظاهــراً به‌عمق حقیقت رسیدن‌منظور است.

---

(۱) تاریخ بیهقی مصحح دکتر غنی و دکتـر فیاض ص ۳۷۷ چاپخانــه حاپخانه بانك ملی ۱۳۲۴.

گفتیم بدار تا بکولیم بآواز بلند توحیدآورد، ایمان‌آورد. ص ۹ س۶
گذشتن = صرفنظر کردن، چاره داشتن:
هفت سال غلّه بدروید خوردش مکنی درخوشه بگیارید الاّ اندك‌کزان نگذرد بدان مقدار که می ازآن بخورید. ص ۷۴ س ۱۷—۲۰
گرفتن = مؤاخذه و بازخواست:
بدانچه‌گفتم مرا نگیری. ص ۳۲ س۳
گماریدن = تبسّم کردن، خندیدن:
عیالش بشنید برپای، بگمارید. ص ۳۹ س۷
مولیدن = دیرماندن ــ درنگ‌کردن
منم یوسف شما چه مولید.ص۸۲ س ۴
نشاندن = توقیف و بازداشت‌کردن:
ابن یامین را یوسف **بنشاند**، ایشان فازوا خواهش‌کردند گفتند: پدرش بزرگ پیرست بجز او یکی زما بنشیند. ص ۸۴ س ۱۸—۲۰ وص ۸۵ س ۱
نشاستن = نشاندن:
ابوانش را برتخت بنشاست.ص ۹۰ س ۱۶

افعال‌مرکب‌قابل‌ملاحظه

اقرار دادن = اقرارکردن
اقرار دادم‌که جرم من‌کردم. ص ۷۶ س ۷
بانگ برداشتن = فریادکردن:
پنهان گویند یا بانگ بردارید...ص ۱۰۱ س۱
بوی بردن = گمان داشتن، بوشنیدن:
گفت ایشان راکه بوی می‌برم از یوسفی‌ص ۸۹ س۱۴—۱۵
پشت دادن = فرارکردن و رفتن وگریختن
... یا نیز بخواری پشت بدهید.ص ۱۲۰ س۱۳
پشت وانهادن = توکّل
من پشت بداشت وانهادم، از ناداشتان بترنیایم. ص ۳۴ س ۱۸—۱۹

تشویردادن = شرمساری فراهم‌آوردن، شرمسار ساختن

در مهمانم تشویرمدهید.		ص۴۱ س۶

تقوی برزیدن = پرهیزکاری کردن

ایمان‌آری، تقوی‌برزید.		ص ۷۸ س۳

توکل‌آوردن = توکّل کردن

شما نیز همه توکل‌آورید.		ص۸۱ س۱۲

جفا گفتن = نسبت‌بددادن و زشت‌گفتن

بسا نیز جفا ازپس‌آن روز دروی برادرش درگفتید: ص ۸۸ س ۸–۹

چشم داشتن = انتظار

بگو مولی چه چشم میداری.		ص ۱۳ س ۱

حجّت‌گیاردن (= گذاردن) = دلیل آوردن وحجت عرضه‌کردن

پدران ما بتان پرستیدند شما می‌گویی بت مپرستید بـاور نکنم ما خود بیاورید ظاهرتر ازین حجت بگیارید.		ص ۱۱۹ س ۵–۹

خصمی‌کردن = دشمنی ومخالفت‌کردن

گفتا امروز خصمی نکنم دربار خدای عذری بخواهید.

ص ۸۹ س ۲–۳

خواب‌گزاردن = تعبیرکردن خواب

خوابم بگزار چنانکه دیدم.		ص ۵۸ س۱۰

دستان‌کردن = حیله‌گری، مکر بکار بردن

بگو چنددست ببریدند دستان‌کردند چرانپرسید.		ص ۷۵ س۱۱–۱۲

دست داشتن = قدرت داشتن ـ تسلّط داشتن

دانید مرا برشما نبود دستی.		ص ۱۲۳ س ۵–۶

دستوری خواستن = اجازه وموافقت خواستن

گفت بود کازوا دستوری خواهم.		ص ۹۰ س۱۳

دست یازیدن = دست درازکردن

چو دیدکه همی دست نیازند صعبش آمد.		ص ۳۹ س۳–۴

دمار برآمدن = نابود شدن = هلاك برآمدن

دمار ازآن شهر برآمد. ص ۴۲ س۸

دین برزیدن = دین داشتن، بدین پرداختن

بی‌سامان بود دین می نبرزید. ص ۳۵ س۱۰

رحم بریدن = قطعِ صلهٔ رحم

آنان‌که عهد شکنند فرمان نبرند رحم ببرند فسادکنند، مطرود گردند.

ص ۱۰۶ س ۱۸–۱۹ وص ۱۰۷ س۱

روزگارشدن = طول کشیدن

روزگار نشدکه بختهٔ بریانی فاپیش‌آورد. ازآن نخوردند.

ص۳۹ س۲–۱

روی دادن = روی برگرداندن (مانند پشت دادن)

چو ایشان زان چاه روی را بدادند ازما بر او می وحی بردند.

ص ۶۱ س ۱۵–۱۶

روی‌گشتن = دگرگون شدن رنگ رخسار

کدخدای‌آن زن در وقت دراسید هردو را دیدرویش بگردید.

ص ۶۶ س ۲–۳

زمین بریدن = طی کردن روی زمین

ار قرآن را چنان بسازیم‌که تاکوهها را بدان برانند بحرمت او زمین ببرنده

ص ۱۰۸ س ۱۳–۱۵

سخن سختن = سخن با اندیشه‌گفتن، سخن ارزشمندگفتن

سخن نسخت مگر کاین گفت کاین یوسف را شما همی نبینید.

ص ۷۷ س ۲–۳

سر درآوردن = تسلیم شدن ـ گردن نهادن

ایشان ما را بسزا ندانند بگوکه مگر صری درآرند [در ترجمهٔ... أنْ لااله الاّ هو فهل أنتم مسلمون آیه ۱۴ سوره ۱۱ هود]

ص ۲۱ س ۹–۱۰

شمار برگرفتن = بحساب رسیدگی کردن.

واجب‌آن بودکه شمار برگیرند. ص ۱۱۴ س۴

صبر پیشه‌گرفتن = شکیبا بودن

ماصبر آنگاه پیشه‌گیریم ص۱۲۰ س ۷

صبردادن= درنگ کردن ـ مهلت دادن

در وقت وحی آمد که صبری بدهید شتاب مکنید ما ایشان‌را هلاک‌گردانیم ص ۱۲۰ س ۱۴–۱۶

فرمان‌کردن= اطاعت کردن

فرمانش کن، گو راست می‌باش. ص۵۲ س ۹

فریاد خواندن= شکوه کردن

فریاد می‌خوانم تا گفتِ مرا کار چرا بستید. ص ۱۲۴ س ۳-۴

کاربستن= اجرا کردن، درعمل آوردن

درآن‌آیاتست برچنین تدبیر آنرا که خرد را کار بسته. ص ۹۹ س ۷-۸

کاری رفتن= اهمیتی یافتن، مشکلی پیش آمدن

گفتند: یوسف وا ابن‌یامین بر ما با ما از ما بچربند. ما مردان بزرگ گشته، ایشان‌اورا‌ازما‌ببرند، دردوستی‌شان ازحدبرفتست‌این‌مسألهٔ‌ما‌کاری‌رفتست.

گزاف‌کردن= کار نادرست کردن ـ ازحدگذراندن‌کار

ما در هیچ حال‌گزاف نکنیم. [درترجمهٔ **وما کان ربك ليهلك القرى بظُلْمٍ واهلُها مصلحون** آیهٔ ۱۱۷ از سورهٔ ۱۱ هود] ص ۵۳ س ۱۵

هلاکت برآمدن= مردن

هلاکت ز پسر نوح برآمد ص ۳۰ س ۹

عبارتهای فعلی

از پشت کسی بودن= ازنسل‌کسی بودن (درترجمهٔ اهل)

پسرم بی‌شك ز پشت من بود. ص ۳۱ س ۲

ازپشت توبود که همی نه‌بس‌بود. ص۳۱س۸

از پیش شدن= ازعهده برآمدن، موفق شدن

ما از هرکس عاجز نباییم مپنداری‌کز پیش بشوند. ص۲۳ س۱۲

از راه بردن= منحرف کردن، گمراه کردن

دنیا بر دین برگزیتند تا عامی را از راه ببرند. ص ۱۱۶ س۲–۳

ازکسی دیدن = کاری را ناشی از عمل کسی دانستن، ازچشم کسی دیدن
ار برگردی، از من مبینید، پیغام خدای فاشما بدادم. ص ۳۵ س۷—۸

بازداشت‌خواستن = پناه‌بردن (درترجمهٔ اعاذه)
گفت: بارخدای وازداشت خواهم زمانندآنکه از پیش گفتم.
ص ۳۲ س ۱—۲

با زمین راست کردن = ویران کردن
از دهها شان برخی بجای است برخی وازمین راست بکردیم.
ص ۴۸ س ۹—۱۰

بتك خاستن = دویدن آغازیدن
آن زن بتك خاست. ص ۶۵ س ۲۰

بجا آوردن = تشخیص دادن، دریافتن
گفتا: بنما مرا تو پیراهن تا بجای‌آرم که جرم او بود.
ص ۶۶ س ۱۰—۱۱

بر چیزی بودن = بچیزی عقیده داشتن
پدران ما همه برین بودند. ص ۳۷ س ۲

بروی کسی گفتن = درحضور و روبروی کسی گفتن
برویهاشان تو وادرگویی. ص ۶۱ س ۱۹

بسر واگشتن = توبه‌کردن، بازگشتن از خطا و روی به‌راه راست‌آوردن
(در ترجمهٔ توبوا الیه)
ـ رحمت خواهی بسر واگردی. ص ۳۳ س۱۳
ـ رحمت خواهی بسر بازگردی. ص ۳۶ س ۱۴

چیزی بروی کسی آمدن = مصیبت یا بلایی بر سرکسی فرودآمدن
گفتا که بروی ما چه‌آمد ص ۴۰ س۱۴

خوفرا کردن = خوگرشدن
من صبر جمیل خو فرا کردم. ص ۷۶ س ۸

در خدای عذرخواستن = از خدا پوزش خواستن
دربار خدای عذری بخواهید ص ۸۹ س۳

درکسی عاصی بودن = دربرابر کسی نافرمانی کردن

در رسولانم عاصی بیودند. ص ۳۵ س ۱۸

دست بسینه فاداشتن= تسلیم بودن، پذیرفتن

هرچه توانید بر وی بکنید من نیز بسینه دست فادارم

ص ۴۶ س ۱۱–۱۰

دل‌کسی را نگهداشتن = پاس خاطر کسی داشتن

اردل بابا همی نگه دارید هرچند زودترشوید... ص ۸۷ س ۸–۹

سر درکاری داشتن= علاقه داشتن وفریفتهٔ کاری بودن

در دوستی او عجب سری دارد. ص ۶۷ س۶

کسی را از خدا خواستن = بخشایش خواستن برای‌کسی

گفتند: بابا بی‌شك خطا کردیم بایدکه ما را از خـدای بخواهی. [در ترجمهٔ آیهٔ ۹۷ سورهٔ۱۲ یوسف: **قالویا اباانا استغفرلنا ذنوبنا اناّکناّ خاطئین**] ص ۹۰ س ۱۱–۱۲

کسی را باور داشتن = به‌کسی اطمینان داشتن

گفتند بابا ما را نگویی چرا ما را باور نداری ص ۶۰ س ۸–۷

[در ترجمهٔ آیه ۱۱ ازسورهٔیوسف۱۲ **مالك لا تامناّ**]

پاره‌ای از لغات‌که نمودار کهنگی متن است

آسوده: آرام گرفته و ساکن

آن زر خلاص وآن دیگرآسوده و انآب زلال نفع پدیدآرد.

ص ۱۰۵ س ۵–۶

اسپاردن: سپردن

یوسف گفت کاین خزاین را سرتاسرکلید بمن اسپارید. ص ۷۷ س۷

آلوفج (بروزن‌آموخت) ــ شوریـده خرد ــ سفیه «مگرکـه مرا آلوفج خوانید یقین دانیدکه عقلم برجاست» ص ۹۰ س ۲–۱

آمِـن: ایمن

بمصر در روید تا خدای خواهد امن بنشینید. ص۹۰ س۱۷–۱۸

اند: بشکل مجرد به‌جای «چند»

ما در تورات پیش از تو ترا اند جای رسول خواندیم.
ص ۱۰ س ۱۰—۹

بادغر: بادگیر
کردارهاشان بسان خاکستری در بادغری بباد بر دادند.
ص ۱۲۱ س ۱۳—۱۴

باغ: جنّت
بشنو تو نشان باغ آنان.　　　　ص ۱۱۱ س ۱۰
باوریدن: باورشدن
ارچه ما این راست می‌گوییم ترا بی‌شك این نباورد.　　ص ۶۲ س ۱۱
بخته: گوسفند پرواری وفربه
روزگاری نشد که بختهٔ بریانی فاپیش آورد.　　　ص ۳۹ س ۱—۲
بر: درمعنی نزدیك به «برعهده، بزیان»
رسوا کارا گرکودکی را زمیان ما گرگ ببرد بربرما بود اگرچنین باید که پدر چنین نگوید.　　　ص ۶۱ س ۸—۵
براه: بر راه راست درمقابل گمراه
ما ایشان را گم‌راه خواندیم، ایشان خود را براه خواندند.
ص ۱۱۱ س ۶—۵

بسامان: پارسا و شایسته
حاشا ای ملك زینهار بسامان‌تر ازوکسرا ندیدند.　　ص ۷۶ س ۱—۲
در قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر عتیق سورآبادی ص ۱۳۴ نیز آمده است و در بسیاری از متون کهن دیگرچون رونق‌المجالس وبستان‌العارفین و تحفةالمریدین. (شاهد) از قصص: «و این قصه (سورهٔ یوسف) را «احسَنَ‌ـ القَصَص» خواند زیراکه در این قصه ذکر پیغامبران و بسامان است و ذکـــر فریشتگان و پریان و آدمیان»
بسنده: کافی
نگه‌دار خدای بسنده باشد.　　　　ص ۷۹ س ۱۶
بی‌سامان: ناشایسته، ناپارسا (درترجمهٔ غیرصالح)　　ص ۳۱ س ۱۰

پنام: پنهان

مزدش نبود چو درپنامی. ص ۵۴ س۲و۳

بی‌آن باید که برگزینی

پیش‌بار: بار نخستین چارپای قافله

صاع وان ز پیش‌بار ایشان بسبب آن صاع یك یك بپساد.

ص ۸۳ س ۱۰–۱۲

پیمان پیمان: اندك اندك «قوم وخویش هم که معنی دیگر پیمان است مناسبت دارد».

پیمان پیمان پنهان بگرویدند ص ۶ س ۱۶

چاشتان ــ ظرف نان وخوراك:

بخواب دیدم که چاشتانی نان بر سر دارم ص ۷۰ س ۵–۴

دربرهان قاطع مصحح دکترمعین نوشته‌است که: «چاشدان با دال ابجد بر وزن‌پاسبان مخفّف چاشت‌دان است و آن ظرفی باشد که نان و خوردنی در آن میان گذارند، چه چاشت بمعنی خوردنی و طعام هم‌آمده است وچاشکدان (بسکون کاف) نان‌دان را گویند...»

ج ۱ ص ۶۱۲

داشت (ناداشت): محل یا موجود قابل تکیه کردن.

قابل ذکر است که کلمهٔ «ناداشت» به‌معنی نادرست و حیله‌گر وغیرقابل اعتماد درکتاب «سمك‌عیار» مکرر آمده است.

من پشت به‌داشت وانهادم از ناداشتان بتربیایم. ص۳۴ س ۱۹–۱۸

در وقت: بی‌درنگ، بلافاصله

کدخدای آن زن در وقت درسید، ص ۶۶ س ۲

دست: مسند

ایشانرا خود مهمان خواند، درآن مهمانی تکلفی کرد مرایشانرا خود دستها او کند. ص ۶۷ س ۱۱–۱۳

دُگمان (=دوگمان): منافق

قومی که مرا همنبازگویند دروغزنند و دُگمانند

این کلمه در راحةالصدور راوندی ص ۲۲۹ مصحح محمد اقبال چاپ امیرکبیر سال ۱۳۳۳ بمعنی تردید و احتمال‌آمده است‌که بنظر درست نمی‌آید: «چون امرا را خبرشدیگان ودوگان می‌آمدند و زمین می‌بوسیدند. همه را قبول‌کرد و از سرگناهشان درگذشت. مثل: **اِسْتِصلاحُ العُدوَّ بِحُسنِ المقال اَسْهَلُ من استیصاله بطول‌القتال** دشمن را باستمالت بدست آوردن خوارترکه بمقاتلت از بیخ برکندن‌که استیصال **دوگمانی** بود و پیوستن ووصال تن آسانی». درآخرکتاب درفرهنگ کلمات و مصطلحات نادره ص ۵۰۱ در معنی دوگمانی می‌نویسد: کاری‌که انجام آن دوگمان داشته باشد مثلا جنگ دوگمانی است‌که انجام‌آن ممکن است فتح و ظفر باشد و نیز ممکن است شکست باشد.

(*of a double passibility*=)

بنظراینجانب این معنی هم قابل‌تصوراست‌که جنگ همواره‌کینه برجای می‌گذارد و نفاق. چه تسلیم یا صلح شکست خورده برغبت نیست و همواره منافق خواهد ماند و تظاهر بدوستی خواهدکرد تا قدرت انتقام بدست‌آورد.

رز: باغ انگوری

زمینی بینید درهم پیوسته پاره‌ای زو خوش پاری شوره رزان‌که در آن انگور باشد، زمینها زوکشت رسته.   ص ۹۸ س ۱۲—۱۳ وص۹۹ س ۱—۲

رز دراینجا برابر باغ انگوری است نه درخت انگور چون ترجمهٔ قسمتی ازآیهٔ ۱۴ سورهٔ رعد است بدین صورت: «**وفی‌الارض‌قطع‌متجاورات و جنات من اعناب و زرع ونخیل...**» در مسمط منوچهری نیز می‌بینیم همین‌کلمهٔ «رز» بمعنی باغ انگور آمده است‌آنجا که میگوید:

دهقان بسحرگاهان‌کز خانه بیاید		نه هیچ بیارامد و نه هیچ بپاید
نزدیك رزآید در رز را بگشاید		تادختررزرا چه بکاراست‌وچه‌شاید

یك دختر دوشیزه بدو رخ ننماید
الاّ همه آبستن و الاّ همه بیمار

دیوان منوچهری چاپ دبیر سیاقی ص۱۲۱

در بسیاری از متون کهن «رز» بهمین معنی «باغ انگوری» آمده است و «رزبان» محافظ آن باغ. ازجمله در قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر عتیق سورآبادی ص ۱۶۰: «بامداد ساقی ملك گفت یوسف را: من دوش خواب عجب دیده‌ام. چنان دیدم که **در رز شدی** و درآن رز تاك بودی آن را سه‌شاخ و سه خوشهٔ انگور ازو فروآویخته، من‌آن را فرا گرفتمی و عصیر کردمی و فادستِ ملك دادمی»

رزم ـ بانگ شدید بخصوص بانگ رعد و شتر(کلمه عربی است):

بدبختان را اندرآتش‌آرند بر سان خران همی برزمند

ص ۵۰ س ۴ـ۳

روز پسین: روز رستاخیز

بروز پسین ایمان دارند. ص ۱۱۲ س ۱۰

زر خلاص: زر خالص وناب

آن زر خلاص و آن دیگر آسوده وآن‌آب زلال نفع پدیدآرد.

ص ۱۰۵ س ۵ـ۶

زنینکان: زنان ــ ازجنس زن. این طرز استعمال هم اکنون در خراسان خاصه بین روستائیان رواج دارد چنانکه گویند: بُزینه یعنی جنس بز و میشینه بمعنی جنس میش، مردینه جنس مرد، پسرینه جنس پسر

پسران‌تان را همی بکشتند زنینکان را به‌فساد خود را ص ۱۱۷ س ۹

سره: خوب

سودها سره زان سوی پدیدآید. ص ۱۰۵ س۱۴

سنه خواندن: نفرین و دعای بدکردن

موسی فرعون را سنه خواند. ص ۷ س ۱۴

اشاره‌است به‌قسمتی ازآیهٔ ۸۸ سورهٔ۱۰ یونس‌آنجا که موسی می‌گوید: «... **ربنا اطْمسْ علی اموالِهم و اشْدُدْ علی قلوبهم فلا یومنوا حتی یروا العذاب الالیم**». در صفحهٔ ۱۱۸۱ برهان قاطع مصحح دکترمعین بهمین معنی ذکرشده و شعر لبیبی از لغت فرس اسدی‌را بشاهدآورده است:

ای فرومایه و درکون‌هل وبی‌شرم وخبیث
آفریده شدی از فریه و سردی و سنه

این بیت در لغت فرس اسدی مصحح دبیرسیاقی ص ۷۵ بعنوان شاهد برای‌لغت «فریه» آورده شده و در ذیل آن نوشته‌اندکه مرحوم دهخدا درمعنی «سنه»تردید داشته‌اند ولی اکنون باآمدن این لغت درکتاب حاضربمعنی نفرین ظاهراً تردید رفع می‌شود.

سوه: به‌جای سوی یا سوك

این سوه اندوه صعب باشد.　　　　ص ۸۷ س ۱

فاوا ــ لغت‌کم استعمالی است در فرهنگ‌ها آنرا شرمنده و رسوا، شرمندگی و رسوائی معنی‌کرده‌اند وشاهد بیتی از عمعق بخاری است بدین‌صورت: (برهان قاطع مصحح دکتر معین ج ۳ ص ۱۴۳۸»

بس‌که بخشدکف تو درّوگهر　　　　بحر شرمنده گشته و فاوا

امّا در متن حاضر معنی فاوا نزدیك است به «بیهوده» و «بی‌پایه» و «اختلاف ـ شقاق» که‌کلمهٔ «اندروا» را بخاطر می‌آورد از نظر اندك ماندگی با آن ازنظرشکل.

برای روشنی بیشتر همه عبارات مربوط با شاهد ذیلاً آورده می‌شود از یونس (۱۰) آیه ۶۴ـ۶۳ـ۶۲ ص۴کتاب:

قومی‌کز اولیاء باشند
ز اندوه و زبیم امن باشند
نشان ایشان آن بود
که مؤمن باشند
تاآخر عمر صاین باشند
مر ایشان را دومژده بدهند
یکی اینجا دیگرکه برخیزند
سخنان الله فاوا نباشند
آن فوز عظیم بودکه بیاوند

لازم است‌گفته شودکه درمتن «سبحان‌الله» نوشته شده‌که درکتاب حاضر

عیناً ثبت گردید امّا با توجه به‌آیه مربوط دانسته شدکه صحیح کلمه باید «سخنان» باشد نه «سبحان» بدین شرح آیه ۶۴-۶۳: **الّذین آمنوا وکانُوا یتّقون، لهمُ البُشْریٰ فِی‌الحَیوةِ الدُّنیا وفی‌الآخِرَةِ لا تَبدیلَ لِکَلماتِ اللهِ ذلِکَ هُوَ الفَوزُ العَظیم»** که روشن است «سخنان الله فاوا نباشند» ترجمهٔ: **«لا تبدیلَ لِکلماتِ‌الله»** است.

درجای دیگر همین متن نیز «فاوا» آمده است امّا به‌معنی دیگر شاید نزدیك به: «ناشناخته ــ ناآگاه ونظایر این کلمات شاهد درص۶۳ کتاب حاضر ضمن ترجمه‌آیه ۱۹ سوره یوسف است:

چو یوسف را جمله بدیدند
یك دیگر را می مژده دادند
او را پنهان فـاوا می‌بـردند
بضاعت عرش نـام‌کردنـد

وقسمت مورد استشهاد ازآیه چنین است:

«... قالَ یا بُشریٰ هذا غُلامٌ وأَسَرّوهُ بِضاعَةً»

این‌کلمه ضمن تفسیرها وترجمه‌های قران‌کریم درموارد مختلف‌که بیشتر با «اختلاف» هم معنی است‌آمده ازجمله: درترجمه تفسیر طبری مصحح حبیب یغمائی ج۳ ص ۹۹۲: «هرآینه ببرم دستهای شما وپایهای شما از **فاوا**» ایضا «فادوای‌کردن» در ج ۳ ص ۵۸۴[1]

در ترجمهٔ قرآن واقـع در مـوزهٔ پـارس شیراز هـم «فاوائـی» در معنی «اختلاف‌آمده است: «اوراست **فاوائی** شب و روز» ترجمه قسمتی ازآیهٔ ۸۲

(۱ــ بعلاوه‌کلمهٔ «فادوا» و «فادوایی» درصفحات ۱۹، ۲۹، ۴۵، ۸۱، ۹۴، ۶۲۴، ۸۴۴، ۹۰۹، ۹۸۳، ۱۰۳۵ــ۱۰۴۸، ۱۱۱۰، ۱۲۵۹، ۱۳۴۴ تفسیر طبـری‌دیده می‌شود.

سورهٔ ۲۳ مؤمنون): وَلَهُ اِخْتِلافُ اللَّیْلِ والنهارِ[1]

در تفسیر قرآن کریم تألیف ابوبکر عتیق سورآبادی که در سال ۵۲۳ هجری قمری کتابت شده و نسخهٔ عکسی آن توسط بنیاد فرهنگ ایران به شماره ۱۶ انتشار یافته هم این کلمه مکرر آمده است ازجمله: درصفحه ۷ در ترجمه همان آیه ۸۲ سورهٔ مؤمنون که سابقاً نوشته شد یعنی «فاودایی یا فادوا» درترجمهٔ «اختلاف» بدین گونه: «و اوراست فادوای[2] شب و روز...»

در کتاب «ترجمه و قصه‌های قرآن» از روی نسخه موقوفه بر تربت شیخ جام که مبتنی بر تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری است و باهتمام استادان یحیی مهدوی و مهدی بیانی در ۱۳۳۸ ازطرف دانشگاه تهران بچاپ رسیده در ص ۳۷۴ نیمه اول کتاب مزبور درترجمه آیه ۹۳ ازسورهٔ ۱۰ یونس کلمهٔ «اختلاف» در دومورد «فادوائی» معنی شده است: «و بدرستی که ما فرودآوردیم فرزندان یعقوب را فرودآوردن جای نیکو و روزی دادیم ایشان را ازخوشیها؛ **فادوائی** نکردند تا که بایشان آمد علم و دانش. بدرستی که خدای تو بگزارد میان ایشان

(۱) ایضاً درترجمهٔ موجود درموزهٔ پارس شیراز «فاوا» وبرساخته‌ها ازآن بشرح ذیل آمده است،

فاوایی	درترجمهٔ	اختلاف	سوره جاثیه آیه ۵
فاوداکردن	»	»	مریم ۳۷ سجده ۲۵ حشر ۱۴ شوری ۱۰ فصلت ۵۲، ۴۵
ازفاوا	»	من خلاف	شعرا ۴۹ طهٰ ۷۱
فاوا	»	مختلف	ذاریات ۸ جاثیه ۱۷ فاطر۲۸، ۲۷ زمر ۳،۴۶
فاوا	»	شقاق	حج ۵۳

در یافتن مواردی که کلمهٔ «فاوا» وبرساخته‌ها ازآن درترجمهٔ تفسیرطبری و ترجمهٔ قرآن موجود درموزهٔ پارس شیراز بکار رفته است ممنون محبت آقای دکترعلی رواقی هستم.

(۲) کلمه در نسخهٔ عکسی به‌گونه‌ای است که نمی‌توان دانست «فادوای» است یا «فادوایی» برای ملاحظه چند مورد دیگر رجوع شود به‌صفحات ۲۴۴ و ۲۹۰ و ۳۹۹

[کار] روز قیامت درآنچه ایشان **فادوائی** کرده باشند» که قسمت مورد نیاز از آیه «**فَمَا اخْتَلَفُوا**» و «**يَخْتَلِفُونَ**» است.[1]

در قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر ابوبکرعتیق نیشابوری ص۲۵۵ هم «فادوا» درترجمهٔ «(مِن خلاف)» آیه ۷۴ سوره ۲۰ طه آمده‌است: «هرآینه ببرم دستهای شما و پایهای شما را **فاودا**، دست راست و پای چپ و پای راست و دست چپ»

فروور (ظاهراً = فروهر؟): و ابار خدای دستان نتوان فروورهاتان را وا دریاوید		ص ۷۶ س۱۰

فریشتگان: فریشتگانشان با یك دیگردوستان باشند		ص۱۲۴ س۱۲-۱۱

کدخدا: شوهر(در ترجمهٔ سیّد): کدخدای آن زن در وقت در رسید
ص ۶۶ س ۲

قُبله[2]: حباب آب: واآب پدیدآید، بازو کف بود و قبله بود بسیار، هر دو بشوند صافی پدیدآید		ص ۱۰۴ س ۱۹، ۱۸، ۱۷

کم‌زان: حداقل
کافران گویند باری کم‌زان که زانچه درخواستم یکی بیارند.
ص ۱۰۰ س ۶–۷

کوژ: ناراست
تأویل کتاب کوژ گویند.		ص۲۳ س ۸

کویز: کیل وپیمانه
کویزهای گندم ازو بخواستند.		ص ۸۸ س۳

---

(۱) ایضاً رجوع شود بهمین‌کتاب ص ۳۹۳ درترجمه‌آیه ۱۱۲ سورهٔ ۱۱ هود وص ۳۹۴ درترجمهٔ آیه ۱۲۰ سورهٔ‌هود.

(۲) در لهجهٔ مردم بخارا هنوز این‌کلمه بهمین معنی بکار می‌رود حتی برای «آبلهٔ دست» وحباب وبرجستگی روی نان استعمال می‌شود، در خراسان هم به برجستگی روی نان «قبله» می‌گویند که ظاهراً صورت تغییریافته‌ای است از «کوپله» که بمعنی حباب مولوی و دیگران بکاربرده‌اند.

گاه: بوتهٔ زرگری
زان زر که درگاه دارد صایغ یا دیگر همی جوش پدیدآرد.
ص ۱۰۵ س ۱ـ۲

گردن: برتر و قوی
هرجای که درعالم گردنی بود فرمانش را مطیع بودند.
ص ۳۵ س ۱۹ـ ص ۳۶ س ۱

مهتر: شوهر(درترجمهٔ بَعل)
این مهتر من شیخ گشته، عجب دارند از پیر فرزنـد.
ص ۳۹ س ۱۲ـ۱۱

میغ: ابر
آن میغ گران بآب باران. ص ۱۰۲ س ۵

ناباك: درترجمه مسرف (زیاده‌روی کننده ــ ازحد درگذرنده)
«ناباك» بمعنی «بی‌پروا ــ بی‌باك» در سایرمتون هم دیده می‌شود ازجمله درقصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر سورآبادی ص۲۰۸: «ماده سگی بدآن موضع بچه داشت. بچگان را شیر می‌داد و بختنصر را بایشان شیر می‌داد تا آنگه که کودك بشیر سگ برآمد، نیکوروی و زیرك و **نابـاك**» ایضا «ناباکی» درصفحات ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۱۹۱، ۲۰۶، ۳۹۱ کتاب مزبور.

سعدی نیز درقسمت بدایع (کلیات سعدی مصحح فروغی ص۶۹۰ سال ۱۳۲۰ چاپخانهٔ علمی) این کلمه را بکار برده است آنجاکه می‌گوید:
دل دیوانگیـم هست و سر نابـاکـی
که نــه کاریست شکیبائی واندهناکی

فرعون درمصرگردنی بود ناباکی بود زو بترسیدن. ص ۷ س ۱

ناروی: ناپسندیده وناصواب
بیرون‌آری از هرچه ناروی. ص ۱۱۵ س ۶ـ۷

نوبتی: پاسبان، نگاهبان
از ما او را نوبتیانند کز پیش وز پس نگاه می‌دارند
ص ۱۰۱ س ۶ـ۵

«نوبتیان» درترجمهٔ «معقبات» آمده است:

نهمار: بسیار

قرآن عربی از بهرآن بود تا دریافتنش نهمـارآسان بود.

ص ۵۷ س ۸–۷

نیژ: عاشق سخت ومبرم

گفتا ای زن خطاکردی زود توبه از تیژ درمانی.

ص ۶۶ س ۲۰– ص ۶۷ س ۱

واتر: ظاهراً بهمعنی «آنسوتر» است. ترجمهٔ آیه ۱۷ ازسورهٔیوسف۱۲ عیناً ازمتن‌آورده می‌شود تا محل شاهد ص ۶۲ کتاب:

گفتند بابا خودت نگوییم
گرگی امروز ناگاه درآمد
ما یوسف را در رخت بنهادیم
چو وقت مسابقت درآمد
یوسف‌وامتاع هردوبهم بودند
گرگ اورا بخورد پس واترآمد
ارچه ما این راست می‌گوییم
ترا بی‌شك این نبـاورد

دربرهان قاطع مصحح دکترمعین ج ۴ ص ۲۲۴۳ «دورتر» معنی شده و همین معنی درفرهنگ رشیدی هم‌آمده‌است.

واقعه: قیامت

از واقعه بسیار بیندیشد تا قیر سر را چو شیرگرداند، آن روزکـه همه حاضرباشند برخی رویها چو قیرگرداند. ص ۴۹ س ۵ تا ۸

هفتی: هفت‌تا

هفت خوشهٔ با اند یابس، این هفتی سبزآن خشك بودند.

ص ۷۳ س ۱۵–۱۶

هنباز، انباز

می ما را هنبازگویند. ص ۱۰۴ س۶

افتادگی‌ها در ترجمه فارسی و آیات کتاب از آیه ۶۲ سورهٔ ۱۰ یونس که تقریباً با اواخر جزو یازدهم برابر است آغاز می‌شود تا آخر آیـه ۷۲ همان سوره. امـّا ترجمه فارسی فقط تا آخر آیه ۷۲ و چندکلمه از آیـه ۷۳ را دربر دارد و باکمال تأسف تـرجمهٔ قریب هفت آیه کـه نمی‌توان دانست معادل چند صفحه می‌شود از متن ساقط است و بار دیگر کتاب از «عمل المفسدین» که قسمت اخیر آیهٔ ۸۱ است شروع می‌شود و باین ترتیب نزدیك دوآیـهٔ عربی نیز همراه فارسی‌ها ازمتن افتاده بدین شرح:

۱ـ تمام آیه ۸۰ سورهٔ یونس **«وقـال فـرعونُ ائتونی بِکلّ ساحرٍ عَلیم فـلمّا جاءالسَّحَرةُ قـال لـهم‌القوا مـا انـتم مُلقون»**

۲ـ تمام آیهٔ ۸۲ بجز دو کلمهٔ آخر آن «**فـلمّا القوا قـال موسی مـاجئتم به‌السّحر انّ‌الله سَیُبطِله ان‌الله لایصلح [عمل‌المفسدین]**

آخرین آیهٔ موجود در این کتاب آیه سی‌ام از سوره (۱۴) ابراهیم است (تمام سورهٔ ابراهیم ۵۲ آیه است) که تقریباً باآخر جزو سیزدهم قرآن برابر است. با شرحی که گذشت مجموع ترجمهٔ کتاب حاضر از آغاز تا پایان نـزدیك دوجزو است.

معرفی نسخهٔ خطی قطع کتاب بین وزیری و رقعی است با بعاد ۱۶/۵ × ۲۱ سانتی‌متر، اندازهٔ مسطر درتحریر متغیروغالباً ۱۱ × ۱۲ سانتی‌متراست، کاغذ سمرقندی برنگ نخودی مات ازنوع ضخیم است، جلد مقوائی نـازك بـا روکش تیماج‌مشکی ضربی باعطف درسمت چپ.

خط نسخ متوسط خوانا است که آیات قرآنی با قلم درشت‌تر، هشت و هفت وگاه شش سطر در صفحه وترجمه‌ها ریزتر از هفده تـا ده سطر در صفحه نوشته شده است.

در دوصفحهٔ نخستین انـدك تذهیبی در دومستطیل ۲/۵ × ۱۰ سانتی‌متر با ترنج‌ماننـدی در دوجانب وجود دارد. نام ونشان این بخش از کتاب خدای بـه سرخی درمستطیل نگاشته آمده و در دایـره‌ای کبود تیره وبا پرّه‌های زرّین کـه متصل به‌ترنج است علامت «عشر» برنگ کاغذ متن نمایانده شده است.

سایر عشرات‌را درحاشیهٔ‌کتاب در دوائری هم باپرّه‌های زرّین ومتنهایی برنگ سرخ وکبود تیره کـه همواره کلمه «عشر» درآن همرنگ کاغذ متن است نشان داده‌اند. «خمسات» بشکل‌گلابی زرّین با خطوط سرخ داخلی و یك خط کبود که‌آنرا احاطه‌کرده و در دوجانب گوشواری خُرد دارد مشخص گردیده است.

سر سوره‌ها بخط‌کوفی زرّین سایـه‌دار است یعنی قبلاً باقلمی بسیار باریك‌کلمات را میان‌تهی نوشته‌اند وبعد باآب زر درون‌آنها را پـر کرده‌اند. خطوط باریك سیاه را همه‌جا دربالا از حدکلمه فراتر برده‌اندکـه خود نوعی آرایش است. جای بجای خاصّه درگردی‌های «واو» و «ه» بـا نقطه‌های سرخ کلمات راآراسته و درجانب راست سرسوره‌ها لچك ترنجی نیز با خط‌کبود و حشو زرّین وآرایشی به‌سرخی جلب‌نظر می‌کند.



سخن را با درود فـراوان بـر روان مترجم بی‌نام و نشان این دوجزو از مهین‌کلام یزدان بپایان می‌برد، مردی‌که‌کوشش اوبی‌گمان درشناخت ودسترسی به‌حلقهٔ دیگری از زنجیره شعر فارسی قرون اول هجری مدد می‌رساند.

ازآقای علی سلطانی‌گرد فرامرزی فارغ‌التحصیل‌فاضل دورهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران‌که زحمت بـازنویسی و مقابل و تنظیم فهرست لغات این مجموعه را با علاقه ودقت خاصی برعهده داشته‌انـد و درهیچ باب از یارمندی دریغ نورزیده‌اند سپاسگزار است.

از اولیای محترم امور بنیاد فرهنگ ایران‌که با چاپ این‌کتاب به‌سنّت دیرینهٔ خویش‌که خدمت به‌زبان وادب پارسی‌است وفادار مانده‌اند امتنان دارد.

تهران ــ فروردین ۱۳۵۳هجری خورشیدی

احمدعلی رجائی بخارائی

در هیچ حال هیچ کار بر دست نگیری
از قرآنم [1] حرفی نخوانی اندك وبسیار
هیچ کار نکنی کـه نـه مـا دانستیم
تا تو بگویی در دانایی ما که در نیاید .
ما داناییم بدانچه می در شوی،
هیچ چیز از ما پنهان نماند ،
نه خورد و بزرگ، تا بگروی
مـا این همه را پدید کـردیم
تا یاد گیری کـه می چه شنوی — یونس ۶۱/۱۰
قومی ـ کز اولیا [ء] او باشند ،
ز انـدوه و ز بیم اَمِن بـاشند — یونس ۶۲/۱۰
نشان ایشان آن بود که مؤمن باشند

---

۱ ـ اصل : قراتم .

تـا آخـر عمر صاین باشند[1].　　　　　　یونس ۶۳/۱۰

مر ایشان را دو مژده بدهند :

یکی اینجا، دیگر که برخیزند .

سبحـان الله فـاوا نباشند ،

آن فوز عظیم بـود کـه بیاوند .　　　　　　یونس ۶۴/۱۰

اندوهگن مباش که عزت ماراست ،

ارچه ایشان تشبیه می‌کنند

ما اشنواییم گفتارشان را،

ما داناییم بهرچه بکنند.　　　　　　یونس ۶۵/۱۰

هرچند هستندبندگانند ،

ار در زمین‌اند یا در آسمانند.

قومی که مرا همنباز[2] گویند،

درو غـزنند و دگمـانند　　　　　　یونس ۶۶/۱۰

شب را تاریك تا بیارامید ،

روزی روشن تا فرابینید .

درین هردو بسی نشانست

ار فاشنوید ، معنی بجای آرید　　　　　　یونس ۶۷/۱۰

گفتند : یکی فـرزند بگرفت .

---

۱ ــ اصل : « باشد »

۲ ــ کذا ...

بگو : سبحان‌الله ، والله که نگرفت

او بی‌نیازست ، اوراست عـالـم ،

ز نـادان تشبیه هیچ نشگفت — یونس ۶۸/۱۰

آنان که برو دروغ گویند ،

هرگز ز عذاب او بنرهند . — یونس ۶۹/۱۰

واجب نکند ز بهر دنیا ،

خاصه که همه را وا قیامت آرند ؛

پس بچشانیم عـذاب ایشان را

بدان نا سزاها که می‌بگفتند. — یونس ۷۰/۱۰

***

تو قصهٔ نوح را بریشان خوان ،

تـا یـاد گیرند، بهُش بشنوند ،

او گفت : برشما می‌صعب آیـد

بـر آنکه مـرا منبر نهـادنـد .

من تا بزیم می وا خدای خوانم ،

تـوکّل کـردم تـا بشنونـد

بیعت‌بکنند ویاری خواهند.

هویـدا بکنند تـا بدانند .

پس جملهٔ آن نزد من‌آرید .

زمانم مدهید تا مردی ببینید . — یونس ۷۱/۱۰

ار بر گردی زیان شما را

هرگز بشما طمع نکردم ......[1] یونس ۷۲/۱۰

* * *

فرعون گفت : برمن آرید

جادو استاد هرچند توانید. یونس ۷۹/۱۰

چــو استادان حــاضر گشتند ،

موسی گفت : یك بار برهانی . یونس ۸۰/۱۰

چو ایشان آن را یکسربنهادند ،

موسی گفت :کنون بینی که الله

این را چون حبطه گرداند ،

ز الله شمـا یـاری نیـاوی . یونس ۸۱/۱۰

الله حق را ظاهر گرداند

گرچه شما باور نداری . یونس ۸۲/۱۰

زان قوم هیچ کس ایمان نیاورد

مگر مــردان یا کــودکانی چند

از جانب ام ز قوم او بودند

پیمان پیمان پنهان بگرویدند

فرعون در مصر گردنی بود،

---

۱ ــ از اینجا ترجمه ناقص مانده است وترجمهٔ آیات ۷۳ تا ۷۸ و بخشی از آیهٔ ۷۲ از قرآن ظاهراً در صحافی افتاده است .

نا باکی[1] بود زو بترسیدن[2] — یونس ۸۳/۱۰
[موسی] ایشان را گفت :
اگر بگرویدی، توکل‌داری، اگرمسلمانی
از بـار خـدای نـومید مباشید ،
هرچه تان باید جمله ازو خواهی . — یونس ۸۴/۱۰
گفتند : یـارب توکل آوردیم ،
ما طاقت کافران نداریم . — یونس ۸۵/۱۰
زکام دشمن ما را نگه دار
چنان که از کافران یکسر برهیم . — یونس ۸۶/۱۰
فرمان دادیم موسی و هرون را ،
گفتیم: درشهرمسجد هاگیری.
روی فا قبله[3] نمازبگزاریـد،
جمله مؤمنان‌را مژده بدهید. — یونس ۸۷/۱۰
موسی فرعون را سنه خواند
بدستوری مـا تا یاد گیرید .
گفت : بار خدای ! زینت و اموال ،

۱ـ چون برابر رسم الخط کهن «ب» و «پ» بایك نقطه نوشته می‌شود «ناپاکی» نیز می‌توان خواند .

۲ـ چنین است درمتن اصلی بجای«بترسیدند» واین گونه حذف‌ها دراین متن معهود است .

۳ ـ اصل : قله .

فـاشان دادی ، گفتی بگرویـد
نه آن را دادی تا کفر آرند ـ
این‌لام اینجالام والف‌خوانند[1] ـ
اموال شان را ز مالی بیرون بر،
[بر][2] دلها سخت [گیر][2] که می‌نگروند .
بگـو : شما زانـی کـه ایمـان نیاری ،
تـا عذاب الیم در نیاویـد . یونس ۸۸/۱۰
گفت[3]: دعاتان مستجابست .
دعوت می‌کنم راست می‌باشید
ایـن بی دینان جهال بـاشند
نهاهاشان[4] نیك نبرزید . یونس ۸۹/۱۰

---

۱ ــ مقصود ازین جمله دانسته نشد .

۲ ــ در متن اصلی نیست که با توجه به‌آیهٔ قرآن و ضرورت‌اکمال جملهٔ فارسی افزوده شد .

۳ ــ کلمه درمتن اصلی دستخوش دگرگونگیهای کتابتی شده است ، و آن را «گفتیم» و بتقریبی «گفتند» نیزمی‌توان خواند ولی چون دراصل‌آیه «قال» آمده است برابر آن «گفت» ترجیح داده شد .

۴ــ چنین است دراصل وجملهٔ «این بی‌دینان جهال باشند، نهاهاشان نیك نبرزید» ترجمهٔ: « وَ لا تَتَّبِعانِ سَبیلَ الَّذینَ لایَعْلَمُون » است و معنی « نهاهاشان » دانسته نیست . شاید خطای کاتب و اصل « نهادهاشان » یا «نهانهاشان» یا «راهها‌شان» باشد .

بنوا اسرایل در پیش بودنـد
بدان دریاشان گیاره کردیم
فرعون و جنود درقفا بودند[1]،
آن بی دینان را غرقه کردیـم
چو کرد آن آب آهنگ فرعون،
گفتیم : بـدار تـا بـکولیم
بـآواز بلند تـوحید آورد ،
اسلام آورد . گفتیم : نپذیریم — یونس ۹۰/۱۰
این وقت ترا بی‌شك بأس است
چو مجبر باشی قولت نشنویم .
عاصی بودی از پیش ومفسد ،
دعوی کردی تا برتو شمریـم
حتی در دعای موسی خبر داد ،
حتی اینجـا وازان مخـوانـی — یونس ۹۱/۱۰
امروز تـرا رسوای سر خـلق ،
رسوای سر خلق[2]، آب فانماییم

---

۱ ــ اصل : « بودندند » .وبسیار محتمل است استعمالی خاص باشد
۲ ــ چنین است در متن اصلی یعنی « رسوای سر خلق » دو بار تکرار شده است . اگر قصد خاصی چون تأکید در بین نباشد شاید دومی : « رسوای سرآب » بوده است و بعبارت دیگر کلمهٔ « خلق » زاید است و اشتباهاً تکرار شده .

گویند : فرعون ، گویند غرق شد .
آن سگ ملعون ؛ فـرا دل آ ریم .
بسیار کسند که ما مر ایشان را
عاقل دانیم ، غـافـل دانیم[1].
هرچیز کزو بمرد واماند ،
بنی اسرایل را بـدادیـم.
روزی حلال در باغ خورم،
عافیت و از ان هرسه بدادیم .
ما در تورات پیش از تو ترا
آند جای رسول خواندیـم .
ایشان جمله بتو بگرویـدنـد
تا امروز که ترا منشور دادیم،
دو گروه شدند ، خلاف کردند
مـا روز قیامت وا دریـابیم . یونس ۱۰/۹۳
هر کس گـوید : باور نداریم ،
بگو بار خدای فا تو می‌گوید :
ار می‌خواهی که شك برخیزد ،
رو پـرس زانکـه خبر دارد

۱ــ معنی عبارت چنانکه باید روشن نیست. شاید« غافل یابیم» بوده است و صورت فعلی نتیجه خطای کاتب است.

تا فا تو بگوید کز[1] خداوند
بردست رسول حق بتو آمد ؛
پندت بدهدگــویــد : زینهار
چنان نکنی که ریبت بماند . یونس ۹۴/۱۰
زان قوم مباش که نه بکارند ،
زیرا که هلاك از تو برآید . یونس ۹۵/۱۰
قومــی کــه الهشان ٓبراند ،
شومان باشند، ایمان نیارند . یونس ۹۶/۱۰
ار آیــاتــم جملــه ببینند
مگر در بأس یکی نگروند یونس ۹۷/۱۰
واجب کردی که اهل هرشهری
سود را ز زیان جدا ٓبکردی،
َبگــرویــدی پیش از بــأس
تا بروش ویرا سود کردی .
اینك بشنو حــدیث یونس :
قومش چو عتاب ما بدیدند ،
بیدار شدند بــدو بگــرویدند
بنفرین بودند، باآفرین گشتند.
در نعمت ما بسی بزیستند ،

۱ ــ اصل : کر .

چو ایمان بر کفر برگزیدند — یونس ۹۸/۱۰
ار ما خواهیم که اهل‌عالم را
برآن داریم تا بگروند
تواناییم که‌در کم‌زیك‌ساعت،
اکراه کنیم یکسر بگروند.
تو زان باشی که مردمان را
اجبار کنی می تا بگروند؟ — یونس ۹۹/۱۰
می آن باید که او بگرود
تا فرمانم را کار بندد
چو بستیهد ، گوید : نگروم
بران بی‌خردی عقاب یاود . — یونس ۱۰۰/۱۰
گویند : چه کنیم تا پذیرد ؟
بگوا[1] می چه‌برد و می چه‌آرد.
سودشان نکند ، باور ندارند ؛
گویند: هردو فعل فلك[2] باشد.
روز را ببرد، شب را درآرد . — یونس ۱۰۱/۱۰

---

۱ ــ در رسم الخط کهن پارسی و از جمله در این کتاب گاه پس از واو و ظاهراً بمنظور اشباع آن الفی می‌آورند مانند «بگوا» بجای « بگو » و « دروا » بجای « درو » برای اطلاع بیشتر رجوع شود به مقدمه .

۲ ــ در اصل ، کلمه نقطه ندارد.

بگو : مولی چه چشم می‌داری ،
چنانکه شما را خوار بکنند .
قومی کز پیش چو شما بودند ،
زیشان هیچ کس امروز نزیند .
شما می‌گویی که او درماند .
من می‌گویم ایشان درمانند.
بگو : آنگه که بگیرند ، بحق بگیرند
از[1] برویدگان یکی نگیرند .	یونس ۱۰/۱۰۲
رسولان خدای با مؤمنان یکسر
در هردو سرای نجات یاوند .	یونس ۱۰/۱۰۳
باور نکنندکه دین حق دارم .
من در هردوجهان ازبت ویزارم.
از هر[چه] شما همی‌پرستید،
هرگز من بدان رضا ندادم .
آن را که شما را او بمیراند ،
[شك] بدو نارم ، ایمان بدو دارم
مرا گفتند: ز مؤمنان باش .
فرمانش را لابد نگه دارم .	یونس ۱۰/۱۰۴
بردین خدای اقبال می‌کن،

---

۱ ــ کلمه دراصل نقطه ندارد وبا توجه به‌معنی بدین صورت نوشته شد .

ازهرچه‌ناحق، تو دور می‌باش
زینهار کــز مشرکــان نباشی،
وا برویدگان بهم همی باش . یونس ۱۰/۱۰۵
از خواندن بت سودت ندارد
از ناخواندن زیــان نــدارد
هرکس که بدون ما بگرود ،
ار مُرسل بود ظالــم گــردد . یونس ۱۰/۱۰۶
بیماری دهم ، پس‌عافیت بدهم .
اگر من خدای بتو نیك خواهم ،
کسرا نبود که رد کند آنکه من خواهم .
ایــن خــواست مــرا حکمت خــوانند .
ار باز آیند ، جمله بیامرزم . یونس ۱۰/۱۰۷
دو حرف حدیث می‌بگویم،
می واگــردم : نه من و کیلم
هــرکس کــه ببرزد بحق ، نبازد،
هرکس که نبرزد بحق ، بَسوزد . یونس ۱۰/۱۰۸
هر وحی از ما که برتو آرند،
بجد بگزار ، ارچه سقط گویند .
نیگر[1] کسرا جواب ندهی .

۱ــ بجای «نگر» واشباع کسره در لهجه‌مترجم‌فارسی‌این‌آیات‌معهوداست .

تا آن وقتی که وا در یاوند ،
دادها بــدهد و داد بستاند.
و حکاّم جهان این نتوانند .

یونس ۱۰۹/۱۰

سورهٔ هود

بسم‌الله الرّحمن الرّحیم

جدا واکن میان سورت ،
بنام خدای ولی حکمت .
ما می‌بینیم کاین چه کتابست :
مـراد ازیـن نامـه خطابست
نـامه‌ای محکم از سر تا بُن.
فلان‌چیزحرام، دیگرحلالست
مـوافق را درو ثوابست ،
مخالف را درو عقابست .
حکیم خبیر نامه ترا دادست ،
این نامه ترا ز ذوالجلالست .   هود ۱/۱۱

بگـــو : مپرستید الا خـــدا را ،
شما را بی‌شك ازو ثوابست .
ار بپرستید بجز خدای را ،
شما را قطعاً بـــران عقـــابست هود ۲/۱۱
ز اول درخدای عذرخواهید،
پس وازآیید،هردوخطابست.
ایـــن ترك گناه بـــا شکرالله ،
بی‌شك هردو ز واجباتست .
چو شکر کنید ، نعمت بفزاید ،
آجـــال همـــه مُسَمّیاتست .
هرکس ـ که دروا فضلی باشد ـ
فـــردا و یـــرا بـــران ثـــوابست .
ار برگردی ، باور نداری،
شما همه را فردا عقابست . هود ۳/۱۱
فـــردا همـــه را بقیـــامت آرد ،
هرچه او خواهد ، بی‌شك تواند . هود ۴/۱۱
عـــداوت تـــو واکفر ، هـــردو
اینان ور دل همی نهان دارند .
آگاه نه‌اند که غیب دان داند ،
هرچند سر را در جامه آرند .

ویرا چـه نهان چـه آشکارا .

علیم آن بود که اسرار داند . هود ۱۱/۵

* * *

جنبنده مدان تـو در زمین یکسر

الا بـر ما کاو را بَـدادیـم .

آنجا کاو بود ، زنجا[1] که آید .

بـکُل مکان ازو خبر داریـم ،

روزی همه را جـریده داریم .

مـوری بمثل ضایع نگیاریم[2] . هود ۱۱/۶

او عالـم را در شش شباروز ،

با هردو بهم در وجـود آورد .

این عـرش الله بر آب بـودی ،

پیشا که مکان در وجود آورد .

پس زان که همه را تکلیف فرمود ،

زان وقت که همه را ببلوغ آورد

آزمایش را ، ارچه همی دانست

پیشا که همه را در وجود آورد .

---

۱ ــ املای این کلمه در اصل بدین گونه است

۲ ــ کلمه در متن اصلی «نکیارم» خوانده می‌شود .

هر کس زشما که کردش نیکو ُبد[1]
او خویشتن را خود آب روی آورد.
ار ایشان را بعث برگویی[2]،
گویند : این گفت جادوا آورد .   هود ۷/۱۱
ار در حین شان عذاب نکنیم
تا روزی چند در میان در آریم ،
گویند : بگو تا مانعش چیست
ما بتر کنیم، بلی و نیك[3] آریم .
آن روز که عذاب ما پدید آید ،
بیك لحظه تأخیر نکنیم .
گویی دی بود که می بخندیدند .
وا َدرسانیم[4] ، وا در یاویم .   هود ۸/۱۱

---

۱ ــ نگارش کلمه در متن اصلی بدین‌گونه است «بنکوبد» . بنا براین آنچه در متن کتاب حاضر نوشته شده حدسی و با توجه به معنی است . فرض دیگر آنست که کلمه را « بنکوید » بخوانیم با قبول مصدر جعلی و بمعنی « نیکو شود » . توجه بدین فرض از آنجاست که ساختن مصادر جعلی درین کتاب نظائر دارد .

۲ ــ املای اصل : «برکوای» .

۳ ــ «وینك» نیز می‌توان خواند .

۴ ــ کذا باحذف یك «ر» ودراین متن این‌گونه حذفها معهود است .

نعمت شان دهیم ، شکر نکنند .
محنت‌شان‌دهیم، نا سپاسی کنند. — هود ۹/۱۱
محنت ببریم ، منحت باز آریم ،
این نیکوی ز ما نبینند .
ادبار برفت ، دولت باز آمد .
هلا زوباش بسیار گویند . — هود ۱۰/۱۱

* * *

آنان که در بلا از صابران باشند ،
و ندر نعما ز شاکران باشند ،
و ندر کردار از صالحان باشند ،
آمرزیدگان مأجوران باشند ، — هود ۱۱/۱۱
مگر دل تنگ می بباشید
از آنچه گویند یا زانچه در خواهند
از انذارت هیچ بمگیار ،
هر چند ایشان نا خوب گویند .
رسول آن بود که گنج دارد ،
یا فریشته در قفاش می‌آید ،
الله ترا ز یشان نگه دارد ،
هرجای که باشد ، هر چند باشند . — هود ۱۲/۱۱
قرآن گویند تو با فتستی

بگـــو تا عشری ایشان دربافند ،
بدونِ خدای از هرکه در عاَلم
نحوی وادیب، یاری درخواهند،
ار راست گفتند کاین تو گفتی ،
ایشان بیشند . بگو تـا بـگویند . هود ۱۳/۱۱
آری می کنند ، بهانه می آرند .
جمله ایشان یك نظم نتوانند ،
یقین دانی کـه بعلم مـا آرند .
ایشان مـا را بسزا ندانند ،
بگو کـه مگـر سری در آرند . هود ۱۴/۱۱

* * *

هر که او همت دنیا دارد ،
دنیا خـواهد ، دنیا برزد ،
بغزا آیـد ز بهـر دنیـا
آخـر سهمی از آن بیاورد
ار فارِس بود، دوسهم‌ویرا،
ار ذمّی بود ، یاری بیاود . هود ۱۵/۱۱
ایشان بغزا ز بهر دنیا َشند
فردا لابد آتش یاونـد .
دنیا ز یشان بمرد واماند ،

باطل گردد هر آنچه کردند. هود ۱۶/۱۱
چو آن دین خدای بر بصیرت بود ،
بزفان چـو آب[1] حجت می‌خوانـد ،
ز نـامهٔ موسی ــ کـه امام ایشان بود ــ
حقی قرآن بیرون می‌آرد .
او بود لابد وهر که چنو باشد،
بقرآن و بتـو ایمـان آرد .
هر که او زیشان بدو نگرود ،
لابـد فـردا آتش بیاود .
این را ز خدای قطعا چنین دان .
این قول ز خدای می بتو آید .
بیشتر مردمان زان بنگروند ،
مقلد باشند ، علم نـدانند . هود ۱۷/۱۱
ظالم تر از ان کسی مدانید
که بر بار خدای دروغ گویند.
ایشان همه را روز قیامت ،
بفرمان خـدای رسوا بکنند .

---

۱ ــ چنین است در متن یعنی « جوآب » و بخصوص روی حرف اول « آب » مد گذارده است که اگر آن مد را نادیده بگیریم « جواب » شاید مناسبتر باشد .

رسولان‌خدای‌و امؤمنان‌جمله
دَ رویهاشان گواهی بدهند
گویند فاخلق: کاینان بودند
که بربارخدای دروغ گفتند.
لعنتِ الله بر آن که این گفتند،
تـا خلقان‌را ز دین ببردنـد
هود ۱۸/۱۱
نهاد خدای برخلق‌ببشولند،
تأویل کتاب کـوژگـویند،
بهرچه فردا درآخرت بود
اقرار ندهند، کافر باشند .
هود ۱۹/۱۱
مـا از هرکس‌عـاجز نباییم[1]
مپنداری کز پیش بشوند ،
بدون خدای یاری[2] ندارند
ایشان فردا دوعذاب بچشند
ایشان در بغض حق چنان باشند :
ار حق شنوند ، طاقت نـدارنـد .
او را ببینند، صبرشان برسد .
او را بدو چشم . بمثل بنبینند
هود ۲۰/۱۱

---

۱ ــ شاید : « نیاییم » .

۲ ــ اصل : « باری » .

***

نگو سار ترین اندر قیامت
ایشان باشند، کاهی نکنند ،
حق را زیشان زیان ندارد .
ضایع گردد هر آنچه گفتند — هود ۱۱/۲۱و۲۲
آنان کایشان موحدان باشند ،
مطیعان باشند ، مخلصان باشند ،
بی شك ایشان بهشتیان باشند .
ایشان در بهشت جاودان باشند . — هود ۱۱/۲۳
مَثَل هردو ز ما بشنوید :
چو کوُر چو کر کافران باشند،
شنوا و بینا چومؤمنان باشند .
زین تا آن بسیار در گردد ،
مپنداری که یك سان باشند .
قومی کاین را یاد نگیرند ،
ایشان بمثل نه عاقلان باشند . — هود ۱۱/۲۴

* * *

پیغام دادیم نوح پیامبر را ،
تا بگزارد بقوم خود را .
گفتا که: شما را می بترسانم

اثبات کنم نبوت خود را | هود ۲۵/۱۱
عذاب الیم تـا در یـاود ،
ار نپرستی خدای خود را | هود ۲۶/۱۱
گفتند او را رؤساان قوم
که: تو مردی مانند این‌قوم،
این برویدگان خطر ندارد ،
ایشان از دل بتو نـگرونـد.
می‌پنداریم که‌دروغ‌می‌گویند،
ایشان برما فضلی ندارند . | هود ۲۷/۱۱
گفتا: یا قوم ! شما چه بینید؟
ار من زخـدای حجت دارم
بر آنکه‌مرا تخصیص کردست،
شما بر نرسی ، من جبر نکنم | هود ۲۸/۱۱

* * *

بمـال شما طمع نـدارم ،
زانکه اوفرمود، مزدبستانم.
قومی که بمن ایمان دارند،
من ایشان را خود بنرانم .
دلها شان بار خدای داند .

شما را من همی نادان بینم[1]. هود ۲۹/۱۱
اگـر ایشان را بمثل َبرانـم
مـن درمانم یـار نیاوم .
و انـدیشی شمار بـر گیری
تا در یاوی که می چه‌گویم . هود ۳۰/۱۱
الله روزی بمن نکردست
من غیب خدا بی او ندانم .
بفریشتگی دعوی ندارم .
آنان که شما شان خوار می داری ،
من ایشان را نفور نکنم .
خدای به‌داند دلهای‌ایشان.
ظالم گردم گرشان َبرانم. هود ۳۱/۱۱
گفتند : یا نوح! می‌جدال گویی،
بسیار گفتـی ز حـد همی ببری
عذاب بیار ، تـا کی ز تهدید

---

۱ ــ ترجمهٔ آیهٔ ۲۹ دو بار در متن اصلی تکرار شده است وچون اندك اختلافی نیز در پاره‌ای از کلمات وجود دارد و وجه ثانوی صحیح‌تر است می‌توان احتمال داد که کاتب برای تصحیح خطاها بار دیگر ترجمهٔ آن یك آیه را که از « بمال شما طمع ندارم .... » تا « شما را من همی نادان بینم » است ــ دوباره نوشته است .

گر راست گویی ؟ تا ز ما برهی. هود ۳۲/۱۱
عذاب شما الله آرد ،
او از هیچ کس عاجز نگردد . هود ۳۳/۱۱
یك حرف از من نیك بشنوید:
چو عذاب خدای پدید آید ،
نصیحت من ـ اگرچه خواهم
وا جای آرم ـ اثر نیاود
اوبار خدای است، او به داند
فردا همه بقیامت آرد . هود ۳۴/۱۱

* * *

یا نوح ! گویند : دروغ می‌گویی[1].
بگو : ار جرم کنم ، کیفر بردارم
من بیزارم ز جرم تان یکسر
زیرا که ز عقاب تان خبر دارم . هود ۳۵/۱۱
وحی آوردند بنوح از ما :
کزین قوم پس ازین یکی نگروند،
زفان زیشان یکسر وا گر
هر چیز که کنند در آن میپوند . هود ۳۶/۱۱
بدستوری ما کشتی می‌ساز ،

---

۱ ـ املای اصل : « کوای »

ما بیناییم ، ترا نگه داریم
زیشان فا من نگر نگویی .
مرایشان را می‌غرق گردانیم . هود ۳۷/۱۱
چو او بنشست، کشتی می‌ساخت ،
قومش گفتند : خویشتن فا ساخت .
پس هر قومی طنز می کردند
بزفان ویرا سقط همی‌گفتند .
گفتا : فردا جواب شنوید
مانندهٔ آنکه دی همی گفتی . هود ۳۸/۱۱
رسوایی کنید و رنجه بنمایید
درعذاب خدای رسوا بباشید.
این رسوایی فرا سر آیـد ،
در عـذاب ابـد رسوا بمانید هود ۳۹/۱۱
تا وعدهٔ امر مادر آمد
دَرِه[1] تنور آبی بر آمد.
گفتیم : بردار با خود در کشتی :
از هر حیوان کـه جفت باشند ،
نری و ماده‌ای که جفت گیرنـد

---

۱ ـ کلمه درست خـوانده نمی‌شود . آنچه در متن فعلی آورده شده حدسی است .

و ِبران؛ باقی شان[1] غرق گردند.
[جز] پیوستهٔ تو کز مؤمنان باشند،
زیرا که دیگران می نیست گردند.
ار بتو کس ایمان دارند،
نه بسیاراند[1]، خود اندکی‌اند. هود ۴۰/۱۱
گفت: در نشینید بامر الله
بنام خدای چو باد برانید.
چو می‌خواهی که وا بیستید،
بنام خدای آن را بدارید.
این بارخدای من رحیمست،
امروز ما را غرق نگردانید. هود ۴۱/۱۱
کشتی درمیان موجهای صعب
بامرِ اله تازان[2] می‌رفت.
گفتی کوهست آن موج آن روز
پسرش جدا ُبد زو در آن روز
آوازش داد که: و اما در نشین!

۱ـ۱ـ کلمه درست خوانده نمی‌شود. آنچه در متن فعلی آورده شده حدسی است.

۲ ـ در متن اصلی کلمه بدرستی خوانده نمی‌شود و بیش از هرچیز به «تازار» می‌ماند. البته بصورتهای: «نازار، بآزار» نیز می‌توان خواند.

وابی دینان تــو هیچ منشین! — هود ۴۲/۱۱

گفتا ویرا : مدار اندوه ،

ازغرق مرا نگاه می‌دارد کوه

گفت : کوه اندوه وا ندارد

مگر آنرا که خدای بدارد .

ایشان هردو درین سَخُن بودند،

بفرمان خدای موج برآمد

از یك دیگر جدا ببودند .

هلاکت ز پسر نوح بر آمد . — هود ۴۳/۱۱

گفتند زمین را: آب درچین .

تو که آسمانی دامن در فچین.

پس رو[ی] زمین وادید آمد،

ناجی و هالك همه پدید آمد.

آن کشتی‌راآن روز برجودی،

آنجا که موصل، قرار دادیم.

گفتند : دورند ، دور باشندا

آنظالمان راکه هلاك کردیم. — هود ۴۴/۱۱

* * *

پس نوح از ما مسئله پرسید .

گفتا : «وَاهلك»[1] تو گفتی ،
پسرم بی‌شك زپشت من[2] بود
در وعدُ وعید توراست گفتی.
ترا بار خدای ! حکمتها بود،
فا من نمای درین چه کردی ؟ هود ۴۵/۱۱
یا نوح ! بشنو تابِهُش باشی :
ازپشت[2] تو بود، که همی نه بس بوَد
نسبت وامـا سود نـدارد ،
می آن باید که هم دین‌باشد .
بی‌سامان‌بود، دین می‌نبرزید.
تـو نادانسته نگـر نپرسی .
این پندم را بشنو ، نگاه دار
ز نا دانسته زفان نگه دار[3] هود ۴۶/۱۱

۱ــ ظاهراً اشاره است به‌آن قسمت از آیهٔ چهلم سورهٔ هود که میگوید: « قلنا احمل فیها من کل زوجین اثنین واهلك الا من سبق علیه القول » با انـدك مسامحه و تقریبی می‌توان «زاهل که» هم خواند ولی چون در متن اصلی روی حرف قبل از « اهل » فتحه گذارده شده است این نظر را تا حد زیادی از اعتبار می‌اندازد

۲ ــ در متن اصلی بالای دو کلمهٔ « پشت من » ، نوشته شده است : « از اهل » .

۳ ــ : « بکه‌دار » .

گفت : بار خدای ! وازداشت خواهم
ز مانند آنکه از پیش گفتم
بدانچه گفتم مرا نگیری ،
ارچه حق بود ، هلاك گردم . هود ۴۷/۱۱
گفتند : از کوه باید کـه بزیر آیید
اندوه نداری ، دل قوی دارید .
برکات خدای بر تو و برینان
کایمان دارند ـ تا شا[1]گردند.
قومی باشد پس از ینان
که ما ایشان را نیکو بداریم
نعمت بخورند ، ایمان‌نیارند،
در عذاب الیم شان بداریم هود ۴۸/۱۱
این اخبار را غیب خوانند
اینان با تو خبر[2] ندارند
چو امروز از تو یك یك بشنوند
باور دارند ، بتو بگروند .

---

۱ ـ ظاهراً صحیح « تا شاد گردند » می‌باشد واین گونه حذفها درمتن حاضر نظایر دارد .

۲ ـ متن اصلی : « جیز » است‌که با توجه به آیه که سخن از «انباء» در میان آمده بصورت « خبر » تصحیح شد .

صبری فاکن دلت قوی دار .

پر خیز کاران[1] آخر به آیند   هود ۴۹/۱۱

* * *

پیغام دادیم بعادیان جمله

برادرشان هود پیامبرا[2].

گفتاکه: بیك خدای بگروید،

مخلوقان را خدای مگویید .

الله چنین روا ندارد .

بر الله همی دروغ گویند.   هود ۵۰/۱۱

امن باشی مزد نمی‌خواهم ،

از آفریدگارم اجرت بستانم

چو من بشما طمع ندارم ،

بر بار خدای زور نگویم .   هود ۵۱/۱۱

رحمت خواهی، بسرواگردی،

زیادت قوّت ازو بیاوی

درهای شما برحمت بگشاید

---

۱ ــ ظاهراً تلفظی است از « پرهیزکاران » . لازم بذکر است که ضبط متن اصلی « برخیزکاران » می باشد .

۲ ــ ظاهراً : « پیامبر را » و ادغام دو حرف همجنس در متن معهود است .

واکفر ازینجا وامگردی . هود ۵۲/۱۱

گفتند: واتو حجت‌نمی بینیم.

ما دست ز خدایان بنداریم

نه می بس بود که توبگویی

ما جمله ترا باور نداریم . هود ۵۳/۱۱

برخی ز بتان از تو بیازردند

زیرا که تو می بتان نکوهی

شومی درسید ، خردت بشولید

تاتوچه بری‌ازین چه می‌گویی[۱].

گفت: بارخدای‌را می‌گواه‌گیرم،

شما نیز همه گواهی بدهید

که من بیزارم بجز ز الله ،

از هرچه شما همی بترسید . هود ۵۴/۱۱

معبودان تان وا شما جمله

هرچه بتوانید وا من‌بکنید.

درهم ساعت باطل بکنم ،

از هر که‌بود هرچندبیارید. هود ۵۵/۱۱

من پشت بداشت وا نهادم

از ناداشتان بتر نیایم

---

۱ ــ املای اصل : « می کوای » .

هرچند بسی جنبندگانند ،
ار احرارند ار بندگانند ،
جمله بازو طاقت ندارند
هرچند بسی قوّت دارنـد
نهاد خدای کژی ندارند ،
قضای خدای خود راست باشد. هود ۵۶/۱۱
ار برگردی از مـن مبینید ،
پیغام خدای فا شما بـدادم .
شما را ببرد، قومی دیگر آرد.
نشان همه فا شما بدادم .
او را ز شما زیان ندارد
کردارتان را یکس[1] نگه دارد هود ۵۷/۱۱
پس مـا او را و مـؤمنان را
آن روز که عذاب ما پدید آمد
رحمت کردیم، گفتیم: مترسید
چو عذاب غلیظ پدید آمـد هود ۵۸/۱۱
چو آیاتم را جحود کـردند
در رسولانم عـاصی ببودند
هرجای که درعالم گردنی بود

---

۱ ــ چنین است در اصل ، شاید صحیح « یکسر » باشد .

فرمانش را مطیع بودند — هود ۵۹/۱۱
از رحمت ما در دار دنیا ،
آن ملعونان مطرود گشتند .
آن نا پاکان[1] روز قیامت
از جنت ما هم دور باشند .
چنانکه از هود دور بودند ،
فردا ز ثواب هم دور باشند . — هود ۶۰/۱۱

* * *

پیغام دادیم بثمودیان یکسر ،
برادرشان صالح پیامبر را .
گفتا که: بیك خدای بگروید،
بجز او کس را خدا مدانید .
شما را از خاك او بیاورد ،
شما عمردرزمین‌زان اوداريد.
رحمت خواهی بسر بازگردی
تا هرچه بخواهی ازو بیابید . — هود ۶۱/۱۱
گفتند : فراست‌مان خطا شد ،
امیدوار بدی تا این بگفتی

---

۱ ــ بنا بر رسم‌الخط کهن (ب) و (پ) با یك نقطه نوشته می‌شود و نمی‌توان دانست که « ناباکان » است یا « ناپاکان » .

می واداری از بت پرستیدن
آگاه نه ای ، خبر نـداری
که پدران ماهمه برین بودند.
بـاور نکنیم هرچند گویند .
ما حیرانیم در آنچه می‌گویند
سودت نکند هرچند گویند . هود ۶۲/۱۱
گفتا : یا قوم ! شما چه گویید
ار من ز خدای حجت دارم ؟
ار واگیرم ، عاصی گردم ،
وا عقوبت او طاقت ندارم .
پیغام بدهم ، ثواب یـاوم .
ار واگیرم بسی زیان دارم . هود ۶۳/۱۱
این‌ناقه شما را خود نشانست
برآنکه من می راست گویم
بگیاریدش ، رنجش مدارید
که زود درمانی . از وحی می‌گویم
هم ناقه اُو[1] هم زمین خدای راست،
در رنجهٔ او فـایده ندانـم . هود ۶۴/۱۱
بستیزهٔ او پیّشْ بـکردنـد .

---

۱ ــ در اینجا « او » نوعی حرف عطف است .

سه روز پس از آن بیش‌نرسید[1] — هود ۶۵/۱۱
روز چهارم صالح و یارانش
برحمت ما از آن بجستند.
قوی و عزیزشان نگه داشت
زیرا که ایشان ظلم نکردند — هود ۶۶/۱۱
چو بانگ عذاب ازدور آمد،
چهارم بامداد، یکی نرستند.
رسوا گشته، بـروی اوفتاده — هود ۶۷/۱۱
گفتی کایشان هرگز نبودند.
این‌ثمود بدانکه‌کافران بودند
ازرحمت ما دوراز آن بودند. — هود ۶۸/۱۱

***

چو ابراهیم را فریشتگان ازما
باسحق نبی بشارت آوردند.
ز اوّل او را سلام دادنـد.
چو گفت: وعلیك، سَخُن بگفتند.

---

۱ ــ چون دو کلمهٔ «بیش نرسید» در متن اصلی متصل نوشته شده است، بعلاوه جز سه نقطهٔ شین، سایر حروف نقطه ندارد، بدرستی نمی‌توان دانست که صورت صحیح دو کلمه چیست. البته « بیش نزیستند » یا « بیش نرستند » با معنی آیه مناسبتر است ولی از نظر دندانه‌های حروف قابل تطبیق نمی‌باشد.

روزگار نشد که بختهٔ بریانی
فا پیش آورد . از آن نخوردند
چو دید که همی دست نیازند،
صعبش آمد، ترسید که دزدند.
گفتند: مترس که ما رسولانیم
بامت لوط ، کز حد ببردند . هود ۷۰/۱۱
عیالش بشنید برپای، بگمارید
باسحق و یعقوب مژده دادند هود ۷۱/۱۱
گفتا: کاشکی کاین چنین بودی،
پیری نومید از ره فرزند ،
این مهتر من شیخ گشته ،
عجب دارند از پیر فرزند . هود ۷۲/۱۱
گفتند: یازن! همی عجب داری
از کار خدای از چو شما فرزند؟
رحمت‌الله و ا بر کتش هردو ،
بروی و بر تو و بر نسل و پیوند.
او را دارید[1]، او را بستایید .
حمید آن بود کاو را ستایند . هود ۷۳/۱۱
چو مژده شنید واجای آمد،

۱ ــ ظاهراً صحیح : « او را بزرگ دارید » می باشد .

وا فریشتگان در جدال آمد .
سؤال‌می‌کرداز لوط وزقومش هود ۷۴/۱۱
زحلیمی که بود فا سؤال آمد،
بسیار واما رجوع کردید[1].
سبب آن بد که درسؤال آمد. هود ۷۴/۱۱
گفتند: زینهار نه‌جای اینست،
فرستادن ما از بهر اینست.
چو فرمان آمد، واپس نگردد،
عذاب الله در نگذرد. هود ۷۶/۱۱

* * *

رسولان زنجا[2] بر لوط رفتند،
بدان زیبایی از در درفتند
بسبب ایشان اندوهگن گشت،
چنانکه از آن او تنگ‌دل گشت.
گفتا که : بروی ما چه آمد،
امروز بر ما بنگر که آمد . هود ۷۷/۱۱
چو قومش را از آن خبر کردند،

---

۱ ــ « کردید » بجای « کرد » . ظاهراً از مصدر خاص « کردیدن » ساخته شده است چنانکه جای دیگر « بودیدن » درین متن آمده است .

۲ ــ کذا

بیا بنگر کایشان چه کـردند
شادان ودنان شتاو می کردند،
ایشان از پیش همین عمل کردند .
گفتا : یا قوم ! ز خدای بترسید ،
بنات مرا از مـن بخواهید ،
در مهمانم تشویر مـدهید .
عیال حلال پـاکتر بـاشد ،
شما خویشتن بد نام مکنید . هود ۷۸/۱۱
گفتند که : ما دختر نخواهیم
معلوم تو است که ما چه خواهیم . هود ۷۹/۱۱
گفتا : چـه کنم ، قـوه نـدارم ،
زنجا کـه قرابت عشیره ندارم ،
مـن این اندوه واکـه بگذارم ؟ هود ۸۰/۱۱
گفتند با لوط : ما رسولانیم ،
از بـار خدای پیغام داریم .
ایشان بمراد خویش نرسند .
زو[1] خویشتن‌را زیشان برهان،
زین شهر بروچوشب درآید،

---

۱ ـ مخفف « زود » است و این‌گونه تخفیف دراین کتاب معهود .

اهلت با تو در پیش می‌شند[1]
هیچ کس زشما واپس نگردد
عیالت را بـا خـود بنبرید ،
که وی بازیشان هلاك گردند.
چندانی بود که صبح بدَمـد
هم‌اکنون بود[2] که‌صبح‌بدمید، هود ۸۱/۱۱
فرمـانم را وقت در رسید
دمار از آن شهر بـر آمـد.
هرجای‌که ُبدند یکی ازیشان
سنگی چو خشت بر سر آمد
خانمنهاشان زیر وزبر آمـد.
آن خاکساران وان‌نگوساران
کردیم همه را ماسنگ باران. هود ۸۲/۱۱
بر هر سنگی خطها کشیده ،

---

۱ ــ صورت اختصاری کلمهٔ « شوند » است و در ایـن کتاب نظائر دارد .

۲ ــ در متن اصلی بالای سطر بـا خطی دیگر عبارت « هلاك گردند » نوشته شده‌که نه بانوعی موازنهٔ پاره‌های‌عبارات سازوار است ونه بامعنی اصل آیه ، از این جهت حذف شد ولی سایر افتادگیها که با همین خط افزوده شده بود چون ضرورت داشت قید و ابقا گردید .

پیوسته شده بامــر رحمن
این شومی‌و این عذاب‌هردو
بس دور مدار ازین پلیدان . هود ۸۳/۱۱

* * *

پیغام دادیـم باهل مـدیـن
بـرادرشان شعیب مـا را .
گفتا : جمله بـدو بـگروید ،
معبود مگوی بجز خدای را .
مسنجید کم و کـم مپیمایید
من می‌بینم نعمت شما را
زان روز بزرگ می بترسم
که‌خصمان‌درگیرندگردشمارا. هود ۸۴/۱۱
ار پیمایید ار مـی بسنجید ،
خیانت‌مکنی،راستی‌نگه‌داری.
در زمین خدای فساد مکنید .
در ستد و داد طراری مکنی . هود ۸۵/۱۱
بـرکـة الله شما را بهتر
در هردو جهان اگر بگروید .
نه نگه وانم تا من نگه دارم ،
شماخوداز‌خود انصاف‌بدهید. هود ۸۶/۱۱

گفتند: نمازت همی برین دارد
تا خــورد و بزرگ بخدای
اسلاف ما بت پرست بودند،
نا[1] امروز همه راکافر خواند.
این کم مدهید و بیش مستانید
می‌پیماید چنانکه می‌خواهد .
برو بنشین خرد بجا دار ،
نبایدکاین قوم برتو بشورند . هود ۸۷/۱۱
گفتا : سخنی ز من بشنوید ،
وا اندیشی بهش بــدانید ،
ار من ز خدای پیغام دارم ،
زو نــعمتهــا تمــام دارم
گمانی مبری که گویم مکنید ،
برای شما هرگــز روا دارم
من آنچه‌گویم صلاح خواهم،

---

۱ ــ چنین است در متن اصلی یعنی « نا » که در این صورت می‌توان آنرا تلفظی به لهجهٔ خاص از «نه» دانست . شاید هم « تا » بوده است وبسبب خطای کاتب با یك نقطه نوشته شده است. اگرچنین باشد «تا»ی اول «تاخورد وبزرگ » برای عمومیت و شمول واین «تا» ، « تا امروز » برای تداوم زمانی است .

تـا بتوانم صلاح جویـم
هرچند مرا موافقت نکنند .
مـن توفیق خدای تمام دارم
توکل کردم،هرچه‌خواهی‌باش
من رجوع با وی بنام دارم .   هود ۸۸/۱۱
واجب نکند شما خرد دارید
بعداوت من بدو نگرویـد ،
شومی درسد نگون بباشید
از نوح در آی تا قوم صالح،
آن امت لوط از یاد مگیارید   هود ۸۹/۱۱
بیایید درخدای‌عذری‌بخواهید
پس واگردی بدو بگرویـد .
گناهان تـان جمله بیامـرزد
بسیار ازو نیکـوی بینیـد.   هود ۹۰/۱۱
گفتند: کز ده که می بگویند،
بیشتر آنست که یاد نگیریم :
می‌پنداری کـه تـو کسی ؟
مـا جمله ترا بکس نداریم .
مـا قوم ترا آزرم داریـم

ار[1] نیز تـرا بسنگ بکشیم
نه‌ای توعزیز برهیچ کس‌ازما،
آزرمی را مـی فا گیاریـم .   هود ۹۱/۱۱
گفتا : ز خدای تان شرم بادا،
شما می او را حرمت نداريد
فـرمـانش را واپس نهاديـد
شما زان نبستین[2] کازرم دارید
تخلیط شماخلق نداند،خالق‌داند   هود ۹۲/۱۱
تاببینیدمراهیچ کس آزرم‌مدارید
هرچـه توانید بر وی بکنید
مـن نیز بسینه دست فا دارم
زود بود نه دیر که اثر بیاوید ،
درعذاب‌خدایُ نفرین[3]بباشید
دروغ زن که بود وایاد آرید

---

۱ ــ در متن اصلی « از » و چون از جمله معنی محصلی بدست نیامـد بدین صورت ضبط گردید .

۲ ــ در متن اصلی بروشنی کلمه « نبستین » است که موافق تلفظ عامه نوشته شده ولی « نیستین » با مورد ومعنی سزاوارتر است .

۳ ــ ناچار باید ضمه‌ای بروش معهود این کتاب بجای واو عطف قبل از « نفرین » وجود داشته باشد وگرنه جمله نادرست خواهد بود .

من‌عذاب شما برچشم می‌دارم
شما وعدهٔ اوبرچشم می‌دارید هود ۹۳/۱۱
چون عذاب خدای ازدور آمد
شعیب وایاران ازآن بجستند،
رحیم وکریم شان نگه داشت
زیرا که ایشان ظلم نکردنـد
چو بانگ عذاب فا دید آمد
یکی زیشان زنده نماندند ،
رسوا گشته ، بـروی افتاده هود ۹۴/۱۱
گفتی کایشان هرگـز نبودند .
از رحمت مـا دور بادندا
چنانکه ثمود دور ببودنـد. هود ۹۵/۱۱

* * *

موسی بگزارد رسالت مـا را
حجتهـا چـو یـد بیضـا هود ۹۶/۱۱
بفرعون وبدانکه وازوبودند.
پیغام مـرا نگه نکردنـد ،
رویهاشان را وازو نکردنـد .
طاعت فرعون کفر بـاشد،
رسوا تـر ازو آمـر نباشد هود ۹۷/۱۱

فردا رسوا در پیش باشد
رسواییهاشان بیش باشد .
بدوزخ َشند آن قوم وازو
جایشان فردا بئس[1] باشد . هود ۹۸/۱۱
لعنت الله در قفاشان ،
در روز جزا همان عطاشان . هود ۹۹/۱۱
بتفصیل ترا آگاه کردیم
که ماوا هریك‌زیشان‌چه‌کردیم
از دهها‌شان برخی‌بجای است
برخی‌وازمین راست‌بکردیم . هود ۱۰۰/۱۱
ایشان این‌ستم برخود کردند،
ما بر هیچ‌کس ستم نکردیم .
گفتند: بتان مان دست گیرند،
دروغان شان فاش بکردیم .
چو فرمان خدای از دور آمد،
حسرتهاشان بیش بکردیم هود ۱۰۱/۱۱
این ظلم گناهی زشت باشد ،
مکافاتش هم سخت باشد .

---

۱ ــ در متن اصلی این کلمه هیچگونه نقطه وعلامتی ندارد و با رعایت آیهٔ قرآن « وبئس الوردالمورود » کلمه بصورت «بئس» نوشته شد اگرچه از نظر سجع «نیش» مناسب‌تر بود.

بگو بار خدای چنین بگیرد[1].

توبه بکنید تا مغفور باشد. — هود ۱۰۲/۱۱

این قصها هشیار عاقل[2] را،

ـ که برویده بود ـ پیر گرداند

از واقعه بسیار بیندیشد

تا قیر سر را چو شیر گرداند

آن روز که همه حاضر باشند،

برخی رویها چوقیر گرداند. — هود ۱۰۳/۱۱

چو وقت عمل سابق زیبد،

هنگام جزا لاحق زیبد — هود ۱۰۴/۱۱

بی اذن یك تن سخن نگوید

هیچ کس بمحال چیزی نجوید

هر که او در دین یك لخت[3] باشد،

---

۱ ـ در متن اصلی « نگیرد » ولی با توجه به متن آیه « ان اخذه الیم شدید » بدین صورت نوشته شد.

۲ ـ متن اصلی: « غافل » که چون بنظر رسید « غافل » با « هشیار » سازوار نیست، بحدس « عاقل » نوشته شد ومعلوم نیست صحیح باشد.

۳ ـ ظاهراً « یك لخت نباشد » صحیح است زیرا در تاریخ بیهقی دیده‌ایم که «یك لخت بودن» بمعنی یك‌رو وصاف وساده وصریح بودن استعمال شده است آنجا که بکتغدی می‌گوید: « من ترکی‌ام یك لخت » ولی در اینجا چنین بنظرمیرسد که«یك لخت» به‌معنی مبرم و لجوج واصرار ورزنده درخطا بکار رفته است.

فردا آنجا بد بخت باشد .
هرکه او اینجا توحید برزد
فردا آنجا سعید خیزد . هود ۱۰۵/۱۱
بد بختان را اندرآتش آرند،
برسان خران همی برزمند[1].
این بانگ خران منکر باشد
زیرا که حق را منکر باشند .
بی دین امروز چو خر باشد ،
فردا بانگش‌چونان خر باشد. هود ۱۰۶/۱۱
عقاب و ثواب غایت ندارد
زیرا که آن روزساعت ندارد
الا ماشآء ، از بهر آن گفت
کز بهرسؤالشان بدارد .
مپنداری کاو نتواند
او هرچه بخواهد آن تواند هود ۱۰۷/۱۱
اما آنان که سعید خیزند ،
جاوید در بهشت ما بنازند
الاماشاء از بهر آن گفت ،

---

۱ ــ در متن اصلی «بزرمند» و خطاست زیرا «رزم» بمعنی بانگ کردن شدید بخصوص بانگ رعد و شتر است ودراین مورد صحیح ومناسب.

کز بهر شمارشان بدارند .
راحت زینان هرگز نَبُرند
شدّت ز آنان هرگز نبرّند .　　هود ۱۰۸/۱۱
عجب بمه مان زانکه قومی ،
می بپرستند آنچه بتراشند .
زانست کاینان مقلدّانند ،
گویند از پیش آبا چنانند
ار[1] اینانند ار جزینانند ،
جزای تمام از ما بیاوند .　　هود ۱۰۹/۱۱
درتوریة همین خلاف کردند،
گروهی‌خود را اتلاف کردند
زانست که جزا اینان نیاوند
که جمله خلق آنرا نبینند .
ثواب و عقاب اینجا نزیبد[2]
که بنده بمیرد منقطع گردد
اما[3] را ایشان باور ندارند ،

---

۱ ـ در متن اصلی : « از » .

۲ ـ اصل را «بزیبد» هم می‌توان خواند ولی با توجه به معنی «نزیبد» ترجیح داده شد .

۳ ـ اگر خطای کاتب نباشد اما تلفظ دیگری است از کلمهٔ «ما» که در بعضی از ولایات ایران هم‌اکنون جاریست .

چه ازحکمت ما خبر ندارند. هود ۱۱۰/۱۱

چو وقت جزا[ی] ما درآید

از ما جمله جزا بیاوند.

ما کردارهاشان جمله دانیم

ایشان از ما خبر ندارند هود ۱۱۱/۱۱

فرمان مرا ترازویی دان

درمیان‌ترازوا[1] راست‌می‌باش.

هر کس که بگردد واتو گردد

فرمانش کن، گوراست‌می‌باش.

بگوا[1] درمیان‌ترازوا[1] گو[2] میل‌مکنید

الله داناست، راست می‌باش هود ۱۱۲/۱۱

نگر واظالمان‌تان درنسپارید،

که شما فردا بآتش بسوزید

فرمان من بری کاری[3] بسازید

کانجا دل سوزی را نیاوید. هود ۱۱۳/۱۱

۱ـ الف درآخر«ترازوا» و«بگوا» برابرمتن اصلی‌است وصحیح‌و درین متن معهود که به سبك رسم‌الخط بسیار کهن برای اشباع واوآورده‌شده است.

۲ـ تکرار «گو» موجه بنظر نمیرسد، شاید که اصل «که» بوده است. درمتن «کو» نوشته شده است برابر رسم‌الخط کهن که کاف و گاف با یك سرکش است

۳ ـ «کارك» یا «کارکه» هم می‌تواند خواند

* * *

دربام ود شام نماز واجای آر،
پس زان درشب عشاه بگزار.
بنیکیهــا گنــاه بــردار ،
این پند مرا نیك نگاه دار . هود ۱۱۴/۱۱
صبری فاکن خود را نگه دار
خود بسیاری ثـواب بردار هود ۱۱۵/۱۱
باری کم از آن کز خردمندان
ـ کز پیش شما گناه کردند،
ارچند یکی معروف کردند
برآنان که همی فساد کردند،
از نوح درگیر تا روزگار تو
در نعمت مــا فساد کردند
مگر اندك که حق بگفتند ـ
دیگر همه را هلاك کردند. هود ۱۱۶/۱۱
ما درهیچ حال گزاف نکنیم ،
بگناهان شان هلاك کردیم .
ما مصلح را هــلاك نکنیم ،
ثوابش بدهیم ، ما ظلم نکنیم هود ۱۱۷/۱۱
اروا خواستی، بی‌شك توانستی

که‌یك‌سان‌داشتی‌بدانچه‌شایستی
مـزدش نبود چـو در پنامی
بی آن بایـد کـه برگزینی
ایشان بر حـق گـرد نیایند ،
زیرا کـه ایشان هوا پرستند
خلاف آنان لعنت بارآورد ،
خلاف‌مؤمنان‌رحمت بارآرد. هود ۱۱۸/۱۱
فرمـان دادم تـا برگزینند
تا ثواب ابد از مـن بیاوند
معلوم من بود که معظم ایشان
تقلید کنند ، بـر نـگزینند
مقلّـد را ثواب نـدهند ،
بزندانش‌برند، جزایش بدهند
ثواب و عقاب دویم امرست
امرش‌نکنند تا وسعتش ندهند
ار جنّی بود، بود ار[1] انس
که‌بی‌ادبی‌کنند، تعزیربچشند. هود ۱۱۹/۱۱
مـا قصه ها تـرا بگوییم
تا یـاد گیری ، دلت نگیرد .
ز آدم در گیری تو تا قیامت ،

---

۱ ــ اصل « از »

جواب دهی هر کت بپرسند .
در قصهٔ مخلوق خطادر بنجد،
د نسامهٔ حــق صورت نبندد
چو اخبار رسل ازتو بشنود ،
وایـاد آرد پند ، پند ببرد[1]. هود ۱۲۰/۱۱
بگو آنان راکه ایمان نیارند:
مرا چه زیان، بگیارتا نیارند ،
ارشان شاید که بت پرستند .
بگو: بدوزخ‌شویدتامی‌پرستید
الله مرا ، لات شما را . هود ۱۲۱/۱۱
این‌هردوگروه چشم می‌دارند
ثواب وعقاب کی پدید آرد. هود ۱۲۲/۱۱
بگو: من‌غیب‌ندانم،غیب‌اوداند
دنیا بی‌شك جاوید نماند
ایــن خلق همه لابــد بمیرد
همان ـ کاو بود وما نبودیم ـ

---

۱ ــ صورت صحیح سه کلمهٔ آخــر این جمله بدرستی روشن نیست ؛ کلمات عیناً بدین صورت نگاشته آمده است : « پند بند ببرد » وچون (ب) و (پ) با یك نقطه نوشته شده است ، جــا برای حدس‌های مختلف بسیار است مانند این‌که بخوانیم : « پند بند ببَرَد » یا « پند بند ببُرَد » و امثال این .

چو ما برسیم، همان او بماند
دین را می‌برز ودل قوی دار،
الله از کارهـا خبر دارد .　　　　　　　　　هود ۱۲۳/۱۱

سورهٔ یوسف

بسم‌الله الرّحمن الرّحیم

جـدا واکن میان سورت ،
بنام خدای سزای مدحت .
ما می‌بینیم کاین چه قرآنست ،
مـراد ازیـن نامه بیانست .
اصول و فروع یك یك مبین
درین نامهٔ ما او را نشانست . یوسف ۱/۱۲
قرآن ، عربی از بهر آن بود
تا دریافتنش نهمار آسان بود یوسف ۲/۱۲

***

از قصه‌ها نیکوترین این دان
یادگیرزقرآن، برخلق‌برخوان
تو غافل بودی از پیش ازین
قصه‌ازمابشنوجواب‌می‌خوان: یوسف ۳/۱۲
بَدان وقتی یـوسف ِ یعقوب
خوابی دیده بود، بگفت فا یعقوب
گفتا : بابا یـازده کـوکب
واشمس وقمر بخواب دیدم ،
گویی که‌مرامی‌سجده‌آرندی،
خوابم بگزار چنانکه دیدم یوسف ۴/۱۲
گفت:جان‌پدر زینهارکین‌خواب
بر بـرادرانت پدید نکنی
زیرا که ایشان ترا برنجانند .
تو شیطان را چو من ندانی . یوسف ۵/۱۲
گفتا : یاد گیر تا شاد بَباشی ،
چنانکـه دیـدی بَیاد ، ببینی
الله ترا خـود بر گـزیند ،
نبوّت و علم هردو بَتو دهد
از نعمت او برخوردن بینی

آل یعقوب بتو نیازند[1]
چنانکه ازپیش برّعم وجدّت
تمام بکرد، بر تو بکند.
این بار خدای تو حکیمست
چو بنماید، بی شك بکند. یوسف ۶/۱۲
نشانها بود در باب یوسف
وا برادرانش پَرستدگان را یوسف ۷/۱۲
گفتند: یوسف وا ابن یامین
بر ما با ما از ما بچربند.
ما مردانی بزرگ گشته،
ایشان او را از ما ببرند
دردوستی‌شان[2] ازحد برفتست
این مسألهٔ ما کاری رفتست یوسف ۸/۱۲
او را بکشید یا زو بَدزدید
جایی ببرید پنهان بکنید.

---

۱ ــ کلمه از لحاظ طرز نقطه گذاری و تعداد آنها «نیازند» خوانده می‌شود آنگونه که در متن آورده شده است اما چون استعمال فعل «نیازند» بجای «نیازمند شوند» یا «نیاز آرند» معهود نیست، ممکن است در اصل «بنازند» بوده و خطای کاتب آنرا بدین صورت در آورده باشد.

۲ ــ ضبط کلمه مورد تردید است.

پدرتان بی او بمشا[1] بماند
پس زان جمله توبه‌ای بکنید. — یوسف ۹/۱۲
یکی زیشان گفت : بمکشید
ار می بکنید جـایش بنهید
نا بیناسان[2] او را برگیرنـد
جایی ببرند، شما ازو برهید. — یوسف ۱۰/۱۲

* * *

گفتند : بابا مـا را نگـویی
چرا ما را باور نداری ؟
ما یوسف‌را نصیحت‌آموزیم. — یوسف ۱۱/۱۲
باید کاو را اذنی بـدهی
فـردا او را با مـا بفرست
تـا فاوا[3] شو ، تا تو ببینی
که ما خود، اورا نگاه داریم،
اندوه مـدار ، نگر نترسی . — یوسف ۱۲/۱۲

---

۱ ــ چنین است در متن ، اگر استعمالی خاص از نوع قلب مکانی حروف بسبك عوام نباشد ، صحیح « بشما » خواهد بود .

۲ ــ کلمه بحدس خوانده وبصورت متن نوشته شده است . بسیارممکن است که لغتی خاص باشد در ترجمهٔ « سیاره » . شکل دقیق این کلمه در متن اصلی چنین است: « نا ِبنباسان » « نایبنباسان»هم می‌توان خواند

۳ ــ با مسامحه « فاما » نیز می‌توان خواند

گفتا : چو شما او را ببرید
غمناك شوم ، باور دارید ،
ترسم او را گـرگـی بخورد
در آن حال کازوا غافل باشید . یوسف ۱۳/۱۲
رسوا کارا گر کودکی را
ز میان ما گـرگ ببرد ،
بر برما بود اگر چنین بـود ،
باید که پدر چنین نگوید .
خموش گردید، گفتا: شمادانید
لکن زینهار که زوش‌واز آرید یوسف ۱۴/۱۲
چندانـی بد کاو را ببردنـد
با[1] یك دیگـر عقد ببستند
کاو را ایشان در قعر آن چاه،
جای معلوم برسنگ بنشانند .
چوایشان زان چاه روی را بدادند ،
از ما بر او می وحی بردند .
گفتیم او را که: دل قوی‌دار،
چو فردا بود که وا در دارند.
بروبهاشان تو وا در گـویی

۱ ــ اصل : « یا »

ناگاه چنانکه خبر ندارند . یوسف ۱۵/۱۲

چووقت‌عشا آن شب درآمد

هریك زیشان گریان در آمد یوسف ۱۶/۱۲

گفتند : بابا خودت نگوییم[1]،

گرگی امروز ناگاه درآمد .

مایوسف را دررخت بنهادیم.

چو وقت مسابقت درآمد،

یوسف وامتاع هردوبهم‌بودند

گرگ‌اورابخورد پس‌واتر آمد

ارچه مااین راست می‌گوییم،

ترا بی شك این نباورد . یوسف ۱۷/۱۲

---

۱ ـ در بادی امر چنین بنظر میرسد که «خودت بگوییم» مناسبتر است یعنی «ما ترا می‌گوییم» خاصه که در متن اصلی حرف اول کلمهٔ آخر نقطه ندارد ومی‌توان آنرا «بگوییم» هم خـواند ولی در صفحهٔ ۱۴۸ متن اصلی بار دیگر این دوکلمه آمده است بوضوح وبا نقطه‌های کامل بصورت: «خودت نگوییم» ودرآنجا نیز مخاطب باب است ومورد نیز نزدیك بصورتی که در اینجا استعمال شده است: بنابراین باید چنین پنداشت که اصطلاح واستعمالی خاص است وشاید معنی‌آن چیزی قریب «بیخودت نگوییم» و «خلاف نگوییم» بوده باشد .

برپیراهنش نه خون[1] او بود؟
آن پیراهنش آنجا بنهادنـد .
گفتا : بر مـن همی بپوشید .
این صبر جمیل این را نهادند
از بارخدای یاری درخواهم ،
تا اخوانش بازو چه کردند . یوسف ۱۸/۱۲

* * *

پس کاروانی بقرب آن چاه
حاضر گشتند ، نزول کردند.
گفتند یکی را : دلو برگیر ،
ما را آب آر . نشان بدادند .
چـو دلو از چاه می برآمـد
یوسف بازآن، عجب بماندند
چو یوسف را جمله بدیدند ،
یك دیگر را می مژده دادند.
او را پنهان فاوا می‌بردند ،
بضاعت عرش نام کردند .
اینان گفتند: تااین چه شایدبود
آنان گفتند :آیا که چه کردند،

---

۱ ــ اصل : جون

الله ، علیم بـدانچه اینان و

بهرچه آنان بازو بکـردنـد | یوسف ۱۹/۱۲

باندك مایه و کمین[1] بهایی ،

بفروخته شد ، درم بسختند .

می‌ترسیدند از آن ستد وداد ،

زان‌بو[2] که‌در آن‌راغب‌نبودند. | یوسف ۲۰/۱۲

گفت آن مصری که اورا بخرید

زینهارای زن‌کاورا نیکوداری

آخر ما را ازوا بـد نیوفتد

یاخود او را بفرزندی گیری.

جمله آن شهر دل درو بستند.

آن از ما بـود تا تو بدانی .

تأویل احادیثش بدادیـم .

گوبارخدای آن‌بود که‌تو‌خواهی

بیشتر مردمـان علم ندانند ؛

معنی غالب باید که بدانند . | یوسف ۲۱/۱۲

چو یوسف ماتمام‌مردی‌گشت،

---

۱ ـ در متن اصلی این کلمه نقطه ندارد ، بحدس « کمین » خـوانده شد .

۲ ـ کذا ...

نبوّت و علم هردو بدادیم .
بدانش دادیم کاوا متقی بود.
نیکوکاران را مانندآن بدهیم. یوسف ۲۲/۱۲
آن زن او را بسیار بنواخت ،
با خویشتنش بفساد درنواخت
درها دربست، گفتا: زودباش،
باری‌دیگرخود را برآراست.
یوسف گفتا: خرد بجای دار؛
ازبارخدای‌خوداستعاذت‌خواست.
گفتا: بشنو، مرا خداوندست،
او را بر من بسیار حقهاست
در فساد بدانکه فلاح نباشد ؛
فرمانها را حدود پیداست . یوسف ۲۳/۱۲
چون‌آن زن قصد کرد، اونیزکردی
ار آنرا نبدی که برهان ما داشت .
از هرچه‌آن سو، یوسف بریك سو ،
از فحشا خود را نگه داشت
آنگه چه عجب کز مخلصان بود ،
هرچند دوید از ما خبر داشت . یوسف ۲۴/۱۲
یوسف‌بگریخت. آن‌زن‌بتك‌خاست،

جامش بگرفت ، از پس بـدرید
کـدخـدای آن زن در وقت درسید
هردو را دید ، رویش بگردید
زلیخا گفت : چنین نیکـو بود
مـرا وا چنین در خـانه بگیاری ؟
بزندانش فرست یا شکنجش کن ..
نیگر زود زود دست بندارید . یوسف ۱۲/ ۲۵
گفتا: این‌سوء بدانکه ازسوی اوُبد
خـویشاوندش گواه او ُبد
گفتا : بنما مرا تو پیراهن ،
تابجای آرم که جرم او بود.
ارازپیش‌بود،یوسف‌مجرمُ بد. یوسف ۱۲/ ۲۶
چوزپس باشد، گناه آن بود. یوسف ۱۲/ ۲۷
چو پیراهن کز پس تبه بود .
گفتا : ای زن ! شرم نداری ؟
زیـرا گفتند : ز کید ایشان
بایدکه خودرانیك‌نگه داری. یوسف ۱۲/ ۲۸
گفتا:یوسف! اگرچه‌حق‌توست،
از بهر مرا باید که بگیاری .
گفتا: ای زن ! خطا تو کردی

زود توبه کن ازنیژ درمانی . یوسف ۲۹/۱۲

***

**

زنان گفتند : دانید که در شهر

عیال عزیز را چه می‌گویند،؟

باز ان وَرنا که درخانه دارد؟

فازو گفتست: باری‌درمن‌نگر.

دردوستی اوصعب سَری‌دارد.

گفتند: مگر دروغ می‌گویند،

درین‌شهربسی ازین خبردارد. یوسف ۳۰/۱۲

زلیخا چو شنید حدیث‌ایشان،

ببهانهٔ[1] آن ضیافتی ساخت.

ایشان را خود مهمان خواند .

در آن مُهمانی تکلفی کرد ،

مرایشانرا خوددستها او کند،

از میوهٔ تر مجلس آراست .

مرهریك راکاردفرادست[2] داد.

تقوی یوسف معلوم می کرد ،

۱ــ « بیهانه » نیز می‌توان خواند

۲ ــ اصل « درست »

آوازش داد َبرو بیرون شو[1]
تا یك‌یك زن درونگه‌کرد ،
چندانی بود کاو را بدیدند
آن هیبت او نیك اثر کرد ،
دست ببریدند ، خبر نبدشان .
حاشالله گر او گناه کــرد ،
فساد ازو صــورت نبندد ،
فریشته می نامش باید کرد . یوسف ۳۱/۱۲
گفتا: وامن درخانه‌این‌بودست،
مرا بازو جرم همین بودست.
گفتم: باری وا سوی من‌نگر.
گفتا: ماراعادت‌جزین‌بودست.
ار وی‌نبرد فرمان‌من‌پس ازین
خواری‌وزندان‌جزاش‌این‌بودست. یوسف ۳۲/۱۲
گفتا: بارخدای! زندان‌وخواری
آخــر بر مــن فرا سرآید ،
چو درزنان[2] نگرم جاهل‌باشم؛

---

۱ ـ کلمهٔ « شو » در آخــر این جمله فعل امر حاضر مفرد نمی‌تواند باشد ولی چون درین متن حــذف دال پس از واو مکــرر دیده شده است ، می‌توان دو حدس در بارهٔ این کلمه زد : نخست آن که مخفف « شود » یعنی امر غایب باشد ؛ و دوم آن که مخفف « شود » بر وزن« سود » بوده بــاشد که استعمال سوم شخص ماضی مطلق مفرد ازین مصدر در بخارا در گذشته و حال بدین صورت معمول است یعنی اشباع ضمهٔ « شد » بصورت واو .

۲ ـ کلمه «زنان »قلم خوردگی‌دارد و دقیقاً نمی‌توان دانست که چیست به«زندان»هم شبیه است اما باتوجه به‌آیهٔ مربوط درقرآن «زنان» صحیح است.

آنزندان[نه][1] زین صعبتر آید. — یوسف ۳۳/۱۲

الله دعای او اجابت کـرد

از کید زنان اورا کفایت کرد.

سمیع وعلیم اخلاص او دانست

که یوسف آن دعا می از صیانت کرد. — یوسف ۳۴/۱۲

پس زانکه صلاح او پدید آمد،

با یك دگـر تدبیر کـردند

گفتند او را کمترین شش ماه

محبوس که[2] تقدیر کردند. — یوسف ۳۵/۱۲

* * *

طباخی را و شراب داری را

بازو آن روزمسجون کردند.

هریك زیشان خوابی بدیدند،

---

۱ ــ « نه » در داخل قلاب با توجه به آیهٔ مربوط افزوده شد . اصل آیه اینست : «**قال ربّ السجنُ احبّ الیّ مما یدعوننی الیه والاّ تصرف عنی کید هُنَّ اصبُ الیهنّ واکن من الجاهلین** » آیهٔ ۳۳ سورهٔ یوسف .

۲ ــ چنین است در متن اصلی و چون « که » درین مورد نقشی ندارد بنحو بعید می‌توان حدس زد کـه شاید « محبوسگی » باشد یعنی « زندانی بودن » ، چه روشن است که « تقدیر کردن » بمعنی « اندازه معین کردن » است .« کنی » هم می‌توان خواند بامسامحه .

آن خواب برو تقریر کردند.
پس گفت یکی: بخواب دیدم
که شراب ملك همی بسازم .
پس دیگر گفت: بخواب دیدم
که جاشتانی نان برسردارم ؛
مرغان زان نان همی ربایند ،
آن را می‌خورندو نیزمی‌برند.
تعبیر بکن که هم نیکو روی
پرخیز[1] کاری چنانکه‌می‌گویند.   یوسف ۳۶/۱۲
گفت: یك‌مسأله ازمن‌بشنوید،
تا بود که بمن هردو بگروید
تعبیر رؤیا هـرکس دانـد.
تعبیر در یاد رسول دانـد.
شما را هـردو طبق نیارند
که نه‌یاد کنم که می‌چه‌می آرند
می چندآرند، چگونه آرند ،
بذره‌یی کم نه بیش که آرنـد.
این علم مـرا الله دادست.
این غیب بود تا بگـروند
من بیزارم از آن طریقت

۱ ــ اصل «بر خیر کاری» که معنی هم دارد اما توجه به‌وضع این کلمه در سایر مواضع کتاب که « پر خیز کار » بجای «پرهیز کار» آمده است بدین صورت نوشته شده .

که ببار خدای ایمان ندارند
بثواب و عقاب اندر قیامت ،
اقرار ندهند و کفر آرند . یوسف ۳۷/۱۲
آبای مـرا نـام شنودی ،
ایشان یکسر توحید گفتند .
خلیل خدای، پسرش اسحق ،
ابم یعقوب، همه برین بودند.
امروز منم یوسف یعقوب .
همه‌دین‌دارانمرا چنین‌خوانند.
این‌فضل‌خدای‌وامانه‌تنها[1] کرد،
لکـن بیشتر می شکر نکنند . یوسف ۳۸/۱۲
هم زندانی هم‌چون دبیرستانی
یك دیگر را حرمت دارند .
من می شما را مسئله‌ای پرسم
که چون‌راست‌گویندجواب‌دانند:
خدای میهین ، دیگر کیهین
از مس بکنند ، از زر بزنند
با آن قاهر که بکس نماند یوسف ۳۹/۱۲
مر واحد را بیت بندهد ،

---

۱ ــ اصل : « نتها » .

معبودان تان[1] اصلی ندارنـد
فازان‌منگر کشان‌خدای‌خوانند.
این‌نام‌خدای بت‌را شما کردی
آبای شماشان نام کـردند
الله بر آن حجت ندادست
فتوی شما باور ندارند.
تحکم نرسد الاّ مر آن را
کاو را هیچیز همتا ندانند.
او فرمودست جمله عالم را
تا جز او را هرگز نپرستند
این‌مذهب‌راست‌دین‌خدای‌باشد
بیشتر مردمان جاهل باشند. — یوسف ۱۲/۴۰
اکنون هردو تعبیر یاد گیری
تا هریك را فتوی بکنند:
آن صاحب خمر نجات یاود
از وی ایشان خشنود گردند،
امـــا طباخ دال یـاود،
از گوشت وی مرغان بکنند.
چنانکـه بگفتم زود بینی
تعبیر بحـق تغییر نکنند. — یوسف ۱۲/۴۱

---

۱ ــ با مسامحه «شان» نیز می‌توان خواند

پس یوسف گفت آن را که ناجی بود:
باید کـه مرا وا یاد آرنـد ،
چندانی بود که تو بگویی ،
ایشان مرا وا جای آرند .
چو وا جای‌شد، مشغول گردید
«مرا وا یادده» گفتی نگفتند
شیطان اورا مشغول می‌داشت
تا سالی چند یادش نکردند . — یوسف ۴۲/۱۲

* * *

ملك روزی گفتا : بشنویـد
تا یاد گیری ، تا وا بگویید .
گاوان دیدم من هفت فربه
که گاوان لاغرشان می بخوردند
این لاغرکان هم هفت بودند
کان فربیان را می بخوردند
هفت خوشه سبز با اند یابس
این هفتی سبزان خشك بودند
پس روی فا کرد فا ندیمان
ـ آنان کانجا حاضر بودند ـ
این خواب مرا گفتا بگزارید
ـ فازان می گفت که عالم بودند. — یوسف ۴۳/۱۲

گفتندایشان:نه‌بس‌نیك‌خوابیست
اقرار دادند کـه می ندانند . — یوسف ۴۴/۱۲
آن ناجی را وا یاد آمـد ،
مسألهٔ یوسف جوان[1] بگفتند .
گفتا: من خواب این بگویم ،
جوابی راست آرم . بفرستید
آمد بر وی ، گفتا : یوسف !
یا آنکه تویی بی‌شك صدیق
فتوی مـادّه در بـاب رویا
جوابی شافی محکم، بتحقیق:
هفت گاو سمان را هفت لاغر
می‌خوردندی این هفت لاغر
هفت‌خوشه‌سبز،دیگران‌خشك.
جوابش باز ده از بهر کهتر
تا یاد گیرم ، جواب وا ببرم
تا دریاوند مردمـان یکسر . — یوسف ۴۶/۱۲
گفتا : هفت سال غله بدروید،
خوردش‌مکنی‌درخوشه‌بگیارید
الا انـدك کـزان نگـذرد
بدان‌مقدار که‌می‌از آن‌بخورید. — یوسف ۴۷/۱۲

---

۱ ــ « چو آن » مناسب تراست اما در متن اصلی روی حرف اول فتحه گذارده شده است .

پس از آن‌هفت سال‌سخت‌باشد
چنانکه‌گذشته[1] بیشتر بخورید.
مگر انـدك جـای بن انباری
اندر حصنی،دیگر بخورید . یوسف ۴۸/۱۲
سال هشتم راحت پدید آید ،
چنانکه‌شما شیره‌وا َدراو کنید. یوسف ۴۹/۱۲
ملك بشنید ، گفتش بیارید
این واسطه در میان چه دارید؟
چو آمد رسول، گفت: واگرد
وا بسرِ او شو ازو بپرسید.
بگو : چند دست ببریدند
دستان کردند ، چرا نپرسید ؟
هرآنچه کردند ، علیم داند
هــرچند شما همی ندانید . یوسف ۱۲ / ۵۰
ملك بشنید ، گفت زنان را :
کاری زشتست که شمابکردید.
شما یوسف را چودرنواختی،
چنان‌کش یافتی مرا بگویید .

---

۱ ــ ظاهراً صحیح : « گذاشته » است مگر آنکه حذف را برای تخفیف بدانیم که در این کتاب سابقه دارد .

گفتند: حاشا ای ملك زینهار !
بسامان ترازو کس را ندیدید[1].
عیال عزیز گفت : اکنون
از من سخنی بحق بشنوید :
یوسف را بخود من خواندم،
هرچه او گوید باور دارید . یوسف ۵۱/۱۲
اقرار دادم که جرم من کردم
در غیبت او او را بگویید
وا بار خدای دستان نتوان
فروورهاتان را وا دریاوید . یوسف ۵۲/۱۲

* * *

این نفس را ویرا بایست ،
هرچه می‌خواهید مرا بگویید
مگر این که عصمتی بود ،
از رحمت وی نومید مباشید. یوسف ۵۳/۱۲
ملك فرمود : شوید بیارید ،
نه من نه شما چو وی نیاوید ؛
تا هرچه کنم از وی بپرسم

---

۱ ــ حرف ماقبل آخر کلمه در متن اصلی نقطه ندارد ، بقیاس نوعی سجع که در آخر پاره‌ها آمده است بدین گونه نوشته شد .

چنانکـه شما عجب بمانید.
سخن نسخت مگر کاین گفت:
کاین یوسف راشما همی‌بینید
امـروز بنزد مـن مکینست،
امین منست در دیـن و دنیا. یوسف ۵۴/۱۲
یوسف گفت: کاین خزاین را
سرتاسر کلید بمن اسپارید .
زیرا کـه شما دنیا دانید ،
از حلّ و حرام خبرندارید .
من هردوبهم بحق نگه دارم ،
باید که بمن جمله بگرویـد یوسف ۵۵/۱۲
حدیث‌یوسف‌کاری‌خدای[1] بود
از رحمت ما عجب مدارید .
خویشتن‌داری برکت بار آرد،

---

۱ ــ برابر رسم الخط ایـن کتاب عبارت را به دو صورت می‌توان خواند: صورت نخستین آنست که درکلمهٔ « کاری » یاء را برسم معهود ولهجهٔ مترجم نتیجهٔ اشباع کسرهٔ مضاف بـدانیم و بخوانیم : « حدیث یوسف کار خدای بود » ، و صورت دوم ــ که زیباتر بنظر میرسد و خلاف رسم‌الخط این کتاب هم نیست ــ چنین است کـه « خـدایی » بخوانیم . یعنی جمله بدین صورت باشد : «حدیث یوسف کاری خدایی بود».

ضایع نشود ، یقین بدانید. یوسف ۵۶/۱۲
ثواب ابـد زین همه بهتر ،
ایمان آری ، تقوی برزید . یوسف ۵۷/۱۲
برادرانش بمصر رفتند ،
چون بار بداد ایشان درفتند .
اوشان دانست[1]، ایشان او را
می‌دیدند ، می وا ندانستند . یوسف ۵۸/۱۲
چو ایشان را می بازگردانید ،
همگنان‌شان را حاضر کردند:
ــ آن برادر راکز پدر دارند،
می‌فرماییم تا حاضر آرند .
نمی‌بینید این عدل واین داد ؟
میزوان از من بهتر نیاوید . یوسف ۵۹/۱۲
نگـر بـی او اینجا نیایید ،
اگـر آیید ، مرا نبینید ،
از من بمَثَل قفیزی[2] گندم ،

---

۱ ــ اصل : « دانشت » که مسلماً خطای‌کاتب است ، یعنی سه نقطهٔ زیر سین را روی آن گذاشته .

۲ ــ اصل : « فقیز » و خطاست .

بی برادر تا[1] خودهم نیاوید . — یوسف ۶۰/۱۲

***

فرمان ترا گفتند بجای آریم ،
از مهترشی‌دستوری خواهیم. — یوسف ۶۱/۱۲
پس‌یوسف‌گفت‌مرخاصگان‌را
تا رأس المال در رحل بنهد .
گفتا تـا مگـر آن بینند،
برادر را زوتر بیارنـد. — یوسف ۶۲/۱۲
چو باز آمدند با نزد یعقوب
گفتند: یاباب!خودت‌نگوییم:
برخی از بار ما فرو بستند ،
شرطی کردند تا برگشاییم .
ابـن یـامین را وا بفرست
تا ما او را نیك نگه داریم . — یوسف ۶۳/۱۲
گفتا : آری فا مـا مـی گفتی
که ما یوسف را نگه داریم .
نگه دار خـدای بسنده باشد

---

۱ ــ این جمله را با توجه به حذف‌هایی که در حرف آخر کلمات درین متن بوفور مشاهده می‌شود ، می‌توان این گونه پنداشت : «بی‌برادرتا[ن]...» و معنی بدین صورت روشن‌تر بنظر میرسد .

ابن‌یامین را بدو سپاریم .
ازدل پدران رحمان خبردارد،
ما قول شما باور نکنیم . — یوسف ۶۴/۱۲
چندانی بود که بار واکردند،
بضاعت را در بار دیدند
گفتند: یا با[1]! اینك بضاعت ما
وا بار بما سپردند .
چنین که کند کایشان بکردند،
مبرّت بر ما ایشان کردند .
برادر را نگاه داریم ،
شتر واری هریك بستانیم . — یوسف ۶۵/۱۲
گفت: نفرستم[2] من‌با شمااورا
مگر با من عهد خدایی بندید
کاو را زود با من آرید ،
مگر بازوا آنجا بمانید .
گفتند : بابا ! ما عهد کردیم
گفتا : الله را گواه گرفتیم . — یوسف ۶۶/۱۲

---

۱ ــ کذا ... با حذف « ب » از آخر کلمه

۲ ــ در زیر وبالای حرف اول نقطه گذارده شده است ولی با توجه به معنی « نفرستم » نوشته شد .

گفت: جمله بهم ازدر آن‌شهر
اینك گفتم : نگر در نشوید ؛
لکن یك یك از هر دروازیی
چو جواز دهند آنگاه درروید.
ایشان در شما بتهمت اوفتند.
الله گفتست : تهمت مدارید ،
ار فرمانم نگه ندارید ،
شومی درسد ، از من مبینید .
گفتند : تراست حکم بابا .
گفتا : زینهار چنین مگویید .
اینك کردم برو توکل ،
شما نیز همه توکل آرید . یوسف ۶۷/۱۲
در مصرشدند چنان‌که فرمود.
گفتند : آیا کاین چرا گفت
مگر که مراد او درین بود .
یعقوب ازدورچیزهایی دیدی،
الله بفضل فازوا نمود[ه] بود.
بیشتر مردمان علم ندانند ،
گویند که: برای چشم فرمود. یوسف ۶۸/۱۲

* * *

چو دَرفتند در نزد یوسف ،
گفتا : او را بر من آرید .
پس گفت : مرا وا می‌ندانید،
منم یوسف شما چـه مـولید
حتما[1] ایشان باتو جفا کردند ،
زان بود که گفتم‌ازپس‌درآیند. یوسف ۶۹/۱۲
چون‌کارساخت، زیشان‌بپرداخت
باذن الله مسألتی برساخت ،
آن صاع در رحل او بنهاد .
وا جای آمد وازو درساخت
چو صاع داران صاع ندیدند
بشتاب بتك همی دویدند . یوسف ۷۰/۱۲
گفتند : بداری کاروان را
که صاع ملك ایشان‌بدزدیدند یوسف ۷۱/۱۲
صُواع للملك[2] می وا نیاویم،
ار وازآرید رنجه ندارید ،
شترواری گندم بـدهیم . یوسف ۷۲/۱۲
گفتند : بالله که شما نیك دانید

---

۱ ــ اصل : « حمتا » .

۲ ــ « الملك » هم می‌توان خواند .

نه آن را آمدیم‌تا صاع‌دزدیم
ما خود هرگز دزد نبودیم ،
از صاع شما خبر نداریم . — یوسف ۷۳/۱۲
گفتند: چه بود جزای این فعل
چومعلوم‌ببود[۱] که‌دروغ‌گفتند — یوسف ۷۴/۱۲
گفدند[۲] در رحل آنکه یاوید
سالی دارید که می ببرسید[۳]
ما را اینجا حکم چنین باشد ،
جزای ظالم باید که بدانید . — یوسف ۷۵/۱۲
صاع وان ز پیش ، بارایشان
بسبب آن صاع یک یک بپساد .
پس(رخت)[۴] رخت‌برادرش‌نگاه‌کرد،
صاعش بگرفت آنجا بنهاد .
چنان‌می‌خواستیم زبهریوسف

---

۱ ـ اصل « نبود » که با توجه به‌آیهٔ قرآن « قالوا فماجزاءُه ان‌کنتم صادقین » ، (آیهٔ ۷۴ سورهٔ یوسف) بحدس بصورت متن در آورده شد .

۲ ـ کذا .... با دال بجای « گفتند » .

۳ ـ « ببرسید » نیز خوانده‌می‌شود.

۴ ـ ظاهراً کلمهٔ « رخت » را کاتب دو بار تکرار کرده است ویکی از آن دو زاید بنظر می‌رسد.

چه‌در کیش ملک‌می اخذ ننهاد،
لکن ُخواستیم از بهر یوسف
تا حبس مـا در مصر بنهاد
بی‌آنکه بـرادران بدانستند ،
مقصود بیافت و شرع بنهاد. یوسف ۷۶/۱۲
چو برادرانش آنرا بدیدند ،
فرو ماندند ، بنگر چه گفتند ،
گفتند : اگر می راست‌گویید[1]
مریوسف رابدزدی بگرفتند .
گفتند : از پیش بتی بدزدید
وقتی کمری برمیانِ نش‌بگرفتند
مگر این نیز همان عمل دارد.
صاحب خبران‌این وا بگفتند.
یوسف‌بشنید،خودرانگه‌داشت
آشکارا نکرد آنرا که گفتند .
گفتا : ز شما تا او درگردد ،
خدای به‌داند هر آنچه گفتند . یوسف ۷۷/۱۲
ابن یامین را یوسف بنشاند .
ایشان فازوا خواهش‌کردند ،
گفتند : پدرش بزرگ پیرست

---

۱ ـ چنین است در اصل ولی « جوئید » مناسب‌تر بنظر می‌رسد

بجز او یکی ز ما بنشیند .
بسیار با ما احسان کردی ،
این نیز بکن تا وا بگویند . یوسف ۷۸/۱۲
گفتا : زینهار چنین مگویی ،
آنگـه ما را ظالم خـوانند یوسف ۷۹/۱۲
چونومید گشتند، فریدگشتند،
با یك دیگر تدبیر کردند .
میهین‌ترین‌شان‌گفت: شمادانید
بابای شما و شما چه گفتید
خدای را بر شما گواه گرفته
زمسأله‌یوسف‌دیگران‌خبردارند.
من باری زانم‌کزجای نجنبم،
یاالله یـا پدر مرا چه فرمـاید
خیرالحاکمین این حکم بکند
کیفیت این دیگران ندانند . یوسف ۸۰/۱۲
شما واگردی وا بر یعقوب
گویید: اورا بدزدی‌بگرفتند،
صاعی ز جوال او برآوردند،
او را آنجا محبوس کـردند
مـا آنچه دیدیم ترا بگفتیم ،

مخلوقان خـود غیب ندانند. — یوسف ۸۱/۱۲
کس را بفرست ازمصر بپرس
بازآنکه واما در راه بودند ،
ماآنچه دیدیم‌راست بگفتیم .
درجوال که‌نهاد ایشان دانند . — یوسف ۸۲/۱۲
پس‌یعقوب‌گفت:این‌هم‌ازآنست
تسویـل همه ز فرزنـدانست
من صبر جمیل خوفرا کردم ،
انبارین نیز هـم چنانست .
امروز مرا امید قوی تر گشت
که‌یوسف‌امروز اززندگانست
علیم و حکیم اسرار داند ،
نومید گشتن نه جای آنست . — یوسف ۸۳/۱۲
زیشان‌برگشت وگفت: اندوها
روشنان چشم ازین گـروها
غمناك شده دو چشم گـریان
از جـا بشده ازان گـروها[1] — یوسف ۸۴/۱۲
گفتند: بخدای که می بترسیم

---

۱ ـ سطر آخر در متن اصلی بدرستی خـوانده نمی‌شود ؛ آنچه نوشته شده بحدس و تقریب است .

از بس کازو تو مـی بگویی[1]
این سوه اندوه صعب باشد ،
نزار شدی ، نباید که بمیری . یوسف ۸۵/۱۲
گفتا که: فرا شما نمی‌گویم ،
پراکنده‌شدم‌می‌فاخدای‌گویم.
شما او را چـو من نـدانید
اندوهانم فرا خدای[2] گویم .
ار دل بابا همی نگـه داریـد
هرچند زوتر شوید و جویید ،
بجد بـاشید ، نومید مباشید ،
نومید ازخدای کافران باشند .
شما مؤمنانید نـومید مباشید . یوسف ۸۶/۱۲

* * *

وا مصر شدنـد بیهانـهٔ گندم یوسف ۸۷/۱۲
تا آن وقتی که پیش اورفتند.
گفتند : سخنی از ما بشنو .
آن بضاعت را پیش او بردند
گفتند : مـا را و اهل مـا را

---

۱ ــ رسم‌الخط اصل : « بکوای » .
۲ ــ « خدا خدای » نیز می‌توان خواند .

نیاز دریافت ، زاری کردند .
این بضاعت ما قیمت ندارد ،
کویزهای گندم ازو بخواستند
گفتند: زتو می صدقه خواهیم،
فردا ز خدای جزا بیاوید — یوسف ۸۸/۱۲
گفت: یادداری که شما چه کردید
به یوسف تان که وا خود ببردید.
بسا نیز جفا از پس آن روز
دروی برادرش درگفتید .
معلوم منست که می ندانید
که شما امروز خود کجایید ! — یوسف ۸۹/۱۲
گفتند : بحقیقت یوسفی تو ؟
گفتا که : بلی یقین بدانید .
این برادر من اینجا نشسته
معلوم کنی ازو بپرسید .
این نیست مگر منت الله
صبر و تقوی ضایع مدانید — یوسف ۹۰/۱۲
گفتند: بخدای که راست می گوییم[1]
الله ترا بر ما برگزید .
اقرار دهیم که ما خطا کردیم؛

---

۱ – چنین است در متن ولی « می گویی » مناسب تر است با مقام

بایدکـه با مـا عتاب نکنی . یوسف ۹۱/۱۲

گفتا : امروزخصمی می‌نکنم،

در بار خدای عذری بخواهید

ارحم آن بودکه بی‌شك فاپذیرد.

رضـای الله باید کـه بجویید یوسف ۹۲/۱۲

ایـن پیراهنم با خـود ببرید

آنجاکه پدرم ، برویش بنهید

به‌پیراهنش محزون بسکردید

هم بـدین مسرور بکنیـد .

پس‌خوردوبزرگ‌هرکه‌تا[1]هست

شما همه را نزد مـن آرید . یوسف ۹۳/۱۲

چو دروازۀ مصر عیربگیاشت

یعقوب ز یوسفش خبریافت.

گفت ایشان راکه: بوی‌می‌برم

از یوسفی؛ یوسف برجاست[2]

---

۱ ــ مورد دیگری است از حـذف حرف (ن) آخر کلمه « هرکتان هست » در متن حاضر چنانکه ملاحظه می‌شود ، بصورت « هرکتا هست » قید شده و چند صفحۀ پیش نیز به نظیر این مورد در پاورقی اشاره شد.

۲ ــ « برجایست » هم می‌توان خواند .

مگر که مرا آلوفج خوانید ،
یقین دانید که عقلم برجاست — یوسف ۹۴/۱۲
گفتند: بخدا که همچنانی که
آن‌روز که او از برت برخاست — یوسف ۹۵/۱۲
آن روز کــه بشیرپیراهنش را
بر رویش نهاد ، سرخ برآمد
روشنایی‌چشمِ‌جان‌پدر! گفت،
انــدوه پدرت فرا سر آمــد .
پس گفتا : نه مــن همی گفتم
امید بخدای وقتش در آمـد . — یوسف ۹۶/۱۲
گفتند: بابا بی‌شك‌خطا کردیم،
باید که مارا زخدای بخواهی. — یوسف ۹۷/۱۲
گفت: بودکازوادستوری‌خواهم
از آمــرزش نــومید مبــاشید — یوسف ۹۸/۱۲

* * *

چو درفتند در نــزد یوسف ،
ابوانش را بر تخت بنشاست
دیگران‌را گفت: بمصردرروید
تاخدای خواهد امن بنشینید[1]. — یوسف ۹۹/۱۲

---

۱ ــ اصل : ننشینند .

پس‌ایشان اورا تواضع کردند
گفت: بسم‌الله، بمصردرشوید
گفتا بابا! تأویل آن خواب
ـ کان روز مرا تعبیر کردی ـ
امروز بیاد باقی بدیدم:
آن‌شمس‌توی که‌بامن‌بر تختی.
از احسانش بعضی بگویم:
ز زندانم برآورد تا توشنوی
شما را ز سفر برمن آورد.
پس زانکه میان ما بیوفتید.
آن دیو لعین عادت این دارد.
تو روز نخست مرا بگفتید.
الله مرا الطاف باشد،
تو این مسأله ازمن بهتردانید.
علیم و حکیم جزو مدانید یوسف ۱۲/۱۰۰
باید که سخنی زمن بشنوید
گفت: بارخدای! می‌وابگویم:
توبودی که مرابملك‌بنشاندی،
تأویل احادیثم بدادی،

اندر دو جهان مرا تـو داری
خداوندجهان‌من خودترادانم.
دو سخن دیگر ز من بشنوی!
بر اسلام مرا چـو وقت باشد
جان‌بر گیری آن‌وقت که‌تو خواهی
دیگر کـه : مـرا اندر قیامت
بـا اسلافم برتخت بنشانی . یوسف ۱۰۱/۱۲

***

این‌هرچه‌گذشت،اخبارغیبست
زیـرا که‌تو آن وقت نبودیـد
کایشان جمله می مکر کردند
تو قصهٔ یـوسف زمن شنیدی
زنجا[1] که خرد واجب آن‌بود. یوسف ۱۰۲/۱۲
جمله مـردمان بِتَه بگرونـد
و ازانکـه تو سخت حریصی
بیشتر ایشان بِتَو نگرونـد . یوسف ۱۰۳/۱۲
عادت رفتست که‌مزد خواهند.
تو یـك ذره مـزد مخـواهید

۱ــ کذا بدون الف برسم معهود

زیرا کــه جـزین زیبا نباشد . یوسف ۱۰۴/۱۲
تو نــامه زمــا بجمله داریــد
بی‌شمار نشان بـداده در عاَلم
که گر در نگرند ما را بدانند،
تأمـل نکنند، انصاف ندهند ،
بــر عمیا بــرو مـی ببرند یوسف ۱۰۵/۱۲
آنکه گویند : می بگــرویم
بیشتر ایشان تنزیـه نــکنند یوسف ۱۰۶/۱۲
آ منِ گشتند ز عقوبتی عــام ؟
بـازان همه را ناگاه بگرنــد
ایشان مــا را همی نــداننــد
زانست کــه بما همی نگروند یوسف ۱۰۷/۱۲
بگو: طریقتمی‌ودین‌وسیرتمی
اینست‌که همه‌را واخدای‌خوانم.
ازدین خدای‌خود من ویارانم
فراوان حجت بر یــاد دارم .
مــن الله را تنزیه گــویــم
هرگــز بخدای شرك نیارم یوسف ۱۰۸/۱۲
نفرستادیــم از پیش تو مــا

مگر مردان کز شهر بودند
پیغام دادیم ، وحی فرستادیم
تا جمله خلق بما بگروند .
جحود آوردند ، کیفر بردند
باور نکنند ، بگو تا بنگرند
بهشت بهست متقیان را
باور دارند اگر خرد دارند .

یوسف ۱۰۹/۱۲

عذاب از کفار تأخیر می کردیم
تا رسولانم نومید گشتند[1] .
کافران گفتند : هرچه رسولان
فا ما گفتند ، دروغ گفتند .
نصرت آمد از ما رسولان را،
ناجی گشتند آنکه بگرویدند
عذاب خدای از مجرمان فردا
باندك مایه کمتر نکنند .

یوسف ۱۱۰/۱۲

درقصه‌هاشان بسیارعبرت بود
خردمندان را کانصاف بدهند ؛
نه حدیثی بود فا هم نهاده
لکن راست بود باز آنکه دارند
جمله چیزها درو بیابد

---

۱ ــ اصل « کشتند »

راهی راستست اگر بشنوند .
رحمت‌الله هرچند خواهید
مر آنان را که بدو بگروند . یوسف ۱۱۱/۱۲

سورهٔ رعد

بسم‌الله الرّحمن الرّحیم

جدا وکن[1] میان سورت،
بنام خدای مالك ملکت.

---

۱ ــ این کلمه که در آغاز سوره‌ها درین ترجمهٔ قرآنی دوجا قبلا دیده شده ــ هردوجا « جدا واکن » بوده است کـه معنی دلپذیر آن روشن نیست. در صدر سورهٔ حاضر چنانکه ملاحظه می‌شود «جداوکن» ثبت شده که به‌اغلب احتمالات « الف» پس از « واو » بسبب خطای کاتب از قلم افتاده است وگرنه متبادر بذهن آنست که اصل ترکیب درین مورد « جدا اوکن » بوده با ادغام دو « الف » در یکدیگر ــ که درین متن معهود است ــ بمعنی فاصله و جدایی افکننده میان سوره با سورهٔ قبل که البته حدس بسیار بعیدی است.

المر ، مراست ملکت
این را پس از آن زماست رحمت،
آیات کتاب در هردو حجت.
بتو فرستادند از خداوندت
این نامهٔ حق بر حقیقت[1].
بیشتر مردمان می بنگروند
و آن نیست مگر حماقت . رعد ۱/۱۳
آسمانهارا بی‌ستون برداشت،
بهش نگری تا هیچ ستون هست
پس راست بکرد آسمان بر عرش
این استقرار از اوصاف عرشست.
این شمس[2] و قمر مسخّرانند
منازل‌شان را نام بردست .
تدبیر کند فرمانها را ،
چنانك كاز پیش تقدیر کردست.
جدا بکند منهی ز مأمور
حرام ز حلال جدا بکردست

---

۱ ــ متن اصلی: « حیقیقت »

۲ ــ اصل : « شمش » و ظاهراً خطای کاتب است کـه نقطهٔ سین را بجای زیر در بالا گذاشته است .

تا بخزایش[1] قطعا بگروید

اقرار دهی چنانکه گفتست . رعد ۲/۱۳

بساط زمین هم او بگسترد ،

کوههای بلند دروهم او کرد،

جویهای روانهم‌اوپدید آورد.

ازهر موِیی[2]چه‌سرخ‌وچه‌زرد

تروش‌وشیرین، ازخشك‌وزتر

اندك و بسیار تقدیر او کرد

شب را بـر روز آورد[3]

در آن آیـات است

آن را کـه تفکر کـرد رعد ۳/۱۳

* * *

زمینی بیند درهم پیوسته ،

پاره‌ای‌زوخوش،پار[ه]یی‌شوره.

---

۱ ــ کذا .... و شاید : « بخدایش » کـه در اصل آیه برابر است با « لعلکم بلقاء ربکم توقنون » آیهٔ ۲ سورهٔ رعد (یا بجزایش) .

۲ ــ مراد : «میوه‌یی» می‌باشد و تلفظ «میوه» با یاء مجهول هم‌اکنون در روستاهای خراسان و بخارا و قسمتهایی از ماوراءالنهر متداول است .

۳ ــ پس از کلمهٔ « روز » در متن اصلی دست برده‌اند وکلمهٔ : « او » بدان افزوده‌اند که بیجاست .

رزان که در آن انگور باشد،
زمینها[1] زو کشت[2] رسته ،
خرمابنانی دو تا و یك تـا ،
از بیخ یکی دو شاخ رسته
هوای همه و آب یکسان ،
تفاوت بسیار پوسته[3] وابسته .
در آن آیاتست برچنین[4] تدبیر ،
آنرا که خرد را کار بسته . رعد ۴/۱۳
شگفت بمانی ز گفت ایشان ،
شگفت بمانی جای آن هست.
گویند: پس از آنکه خاك گشته،
چه پنداری اعادتی هست ؟
ایشان کافران ، بما نگروند .
فردا غلها بر گـردن دارند ،
جاویـد در عقاب ما بمانند .
وازآن مانند که خردندارند . رعد ۵/۱۳

---

۱ ــ اصل : « رمنیها » ۲ ــ « کنشت » نیز می‌توان خواند ۳ ــ در متن اصلی با رسم‌الخط کهن به‌یك نقطه نوشته‌شده است یعنی: « بوسته »

۴ ــ اصل : « حبس » خـوانده می‌شود ولی با توجه به اصل قسمتی از آیه : « ان فی ذلك لایات لقوم یعقلون ــ آیهٔ ۴ سورهٔ رعد » ظاهراً « چنین » ترجمه‌ای باید باشد برای « ذلك » و « حبس » مطلقاً مناسبتی ندارد .

بعذاب خدای می شتاوند ،
گویند : ما را نیکی نسازد .
آن قوم از پیش مثله گشتند ،
ار بـاز آیند وا فا پذیرند ،
ار[1] نیز عقـاب سخت بینند . رعد ۶/۱۳

* * *

کافران گویند: باری کم زان،
کەزانچەدرخواستیم‌یکی‌بیارقد.
تو ایشان را آگاه کـردی ،
چنانکەازپیش‌پیامبران کردند. رعد ۷/۱۳
خدای ایشان را بی‌شك داند
کـه مـی فا بستند الله دانـد
ار ناقص بود ، ار بود کامل ،
ار واحد بود اگر عدد ، داند.
هر آنچه که نام‌شیء بر وا وفتد،
ز کمیت آن خدای خبر دارد.
ازهرچه بدست‌وزهرچه باشد،
ظاهر وباطن یکسر خبردارد. رعد ۸/۱۳
شاهد وغایب‌نه چون شمادانه
در دانـایی بکس نمانـد . رعد ۹/۱۳

---

۱ ــ اصل : « از » و خطاست .

پنهان‌گویندیابانگ[1] بردارید،
در صحرا بود یا[2] کنج خانه،
الله در ازل جملـه دانست .
او نیست و هست هردو داند. رعد ۱۰/۱۳
از مـا او را نـوبتیانند ،
کزپیش وزپس نگاه می‌دارند
تا حـرکاتش همی نبیسند[3].
آن روز بشند، آن شب در آیند.
مـا نعمت را زوال نـکنیم ،
تا آن وقتی که شکر نکنند .
ار شکر کنند سودها یاوند ،
کفران آرند هم سوء بینند .
چوما خواهیم عذاب آن قوم،
هیچ کس زیشان آن دفع نکنند.
بدون خدای یـار نباشد .
مـا این نکنیم تا آن نکنند . رعد ۱۱/۱۳

* * *

---

۱ ــ اصل : « بابلك » و بی‌گمان خطاست .

۲ ــ اصل : « با » .

۳ ــ در اصل درست خوانده نمی‌شود و بدین صورتست : « نبسنند » .

او برق اندر هوا پدید[1] آرد،
زان بیم و امید وا بدید[1] آرد.
گروهی گویند: کنون ببارد،
گروهی گویند: حریق آرد
آن میغ گران بآب باران
آن رعد بحمد و تسبیح آرد. رعد ۱۳/۱۲
فریشتگان از هیبت آن هریك
ما را زیبا تسبیح آرند.
صواعق را از جایش بفرستد،
تا بارادت حق حریق آرد.
باز آن که چنین هریك او را
در ذات الله تشبیه آرد.
این صواعق را نشانکی دان
تا عذابی سخت را پدیدآرد. رعد ۱۳/۱۳
دعا بحق بگو، حق بشنود،

---

۱ ــ چون برابر رسم‌الخط کهن که درین کتاب نیز متبع است «ب و پ» با یك نقطه نوشته می‌شود، این کلمه را نیز می‌توان «پدید» خواند یا «بدید» ولی چون نوعی سجع در هردو پارهٔ عبارت رعایت شده و تکرار مطلوب نیست می‌توان تصور کرد که یکی از دو کلمه «پدید» و دیگری «بدید» است. این حدس را فتحه‌ای ــ که کاتب روی کلمهٔ اول «بَدید» گذارده و کلمهٔ مشابه دوم یعنی «بدید» فاقد آنست ــ تأیید می‌کند.

خواهش فاجزا واصل ندارد.
نـه بت دانـد نه نیز شنود
بت‌حاجت را روا[1] نگرداند .
بت خواندن راست‌چنان بود،
که تشنه آب‌را بدست خواند.
هرچند خواندیادست‌جنباند،
آخـر بی‌شك تشنه بمانـد .
خـواهش کافران فا ما هرگز
هـرچند کنند، سود ندارد . رعد ۱۴/۱۳

***

هر که درآسمان‌بطوع‌ورغبت
باهر که‌درزمین‌گرچه‌دوقسمند:
قسمی‌رغبت،[2]قسمی رهبت‌را،
آخر ما را می سجده آرند .
سایه هاشان از صبح تـا شب
سرتا پاشان در خاك می‌غلتند. رعد ۱۵/۱۳
بگو:مالك‌عالم‌شماکراگویید؟
آنگه تو بگو : ولی نعمت .
بگو: شمایید که می بخواهید

---

۱ ــ اصل : « زوا »
۲ ــ متن اصلی : «رعبت »

بدون خدای از بت نصرت .
ایشان خـود را می نتوانند ،
سی‌چه بیوسید زیشان شفاعت؟
ز کور تا بینا بسی در گردد ،
یکسان نبود نور بـا ظلمت .
یا می مـا را هنباز گـویند ،
افعال خدای نبود بشرکت .
کدام زمین بگو بتان کردند ؟
یا کدام آسمان ؟ نماند ریبت
بگو :من‌عالم‌راباهر که‌درعالم
مفعول گـویم ، نشان قدرت
خدای واحد ، دیگر مقهور ،
ار یاد گیری ، نماند شبهت.
بگو: بارخدای ما حکیمست.
از سوی سما آبی پدید آرد ،
زان آب بسیار سیلها خیزد .
باندازه که وا آب پدید آید،
بازو کف‌بودو قبله[1] بودبسیار.
هردوبشوند، صافی پدیدآید.

رعد ۱۶/۱۳

---

۱ ــ اصل : « قبله » .

زان زر که درگاه دارد صایغ،
یا دیگرهمی جوش پدید آرد.
آن کف وان قبله وان سورت وان جوش
بهوا درشود ، باقی مکین گردد .
آنزرخلاص وان دیگر آسوده
وان آب زلال نفع پدید آرد.
این هرچه بماندمانندحق دان.
زان چهار که بشود،هوا پدید آید. رعد ۱۷/۱۳
چون حق برزد ، بهشت یاود
مانند سراب مبطل چنین بیند.
هرچندگوید مبطل: چه حیلت
چه چاره کنم تاسود پدید آید؟
از سود، مبطل جزسوء[1] نبیند.
سودها[ی] سره زان سوی پدید آید. رعد ۱۸/۱۳

* * *

فرّخ آن کس که حق بداند
کور آنرا خوان که فاحق نبیند
خو[2] درنگرد بچشم عبرت

---

۱ ــ چنین است در متن اصلی و خالی از معنی هم نیست اما « سوء » مناسب تر می نماید.

۲ ــ ممکن است برسم معهود دراین کتاب دال کلمهٔ « خود » حذف ودر کلمهٔ بعدی: «در» ادغام شده باشد. یا کلمه دراصل: «چو» باشد که بعید به نظر می رسد.

خیرات بسی درو پدید آید .	رعد ۱۹/۱۳

ز وفـا داری بـعهد الله ،
خویشتن‌داری‌وصلت‌پدیدآید.	رعد ۲۰/۱۳

تشویـر ز گناه و بیم فـردا
که‌شماری‌سخت‌بود که‌پدیدآید.	رعد ۲۱/۱۳

بر طاعت‌صبر ،وزمعصیت‌صبر ،
امیدُ رضا هردو پدید آیـد .

نماز نیکـو و صدقه پیوست
خویشتن‌داری و ادین‌پدیدآید.	رعد ۲۲/۱۳

فردا در بهشت مهمانی دارند،
مهمان داری آنجا پدید آید .

بسامـان[1] حـاضر بـاشند ،
اسباب و نسب وا دید آید .

ز فـریشتگـان از هر دریچه
سلامی زیبا فا دیـد آید .	رعد ۲۳/۱۳

سلام کنند ، سبب بگویند ،
سرنجام نیك او را پدید آید.	رعد ۲۴/۱۳

***

امّا آنان کـه عهد شکنند ،
فرمان نبرند ، رَحِم ببُرند ،

---

۱ ــ ظاهراً « بساماتان » باید باشد بمعنی « صالحان » و«پارسایان».

فساد کنند ، مطرود گردند ،
در بد جای ضایع مانند ‏ رعد ۲۵/۱۳
تفاوت‌درعطانشان‌حکمت‌بود.
هر کس‌کاو رادنیا زیادت‌بود،
اوشاد تربود زنجاکه عادت بود .
واجب‌آن‌بودکه‌شادی‌بطاعت‌بود.
چه درآخرتش بسی مثوبت بود .
آنجا کـه بهشت ، دنیا چه ارزد،
مهترآن بودکه فرداَ درحمت بود. ‏ رعد ۲۶/۱۳
کافران‌پس‌ازین بشنو که چه‌گویند:
باری‌کم‌ازآن‌کزانچه‌درخواستیم،
بارادهٔ ما یکی بیارند ،
زیرا گویند عناد شومست .
ار باز آیند ، فایده[1] یاوند . ‏ رعد ۲۷/۱۳
قومی کایشان بما بگروند ،
قرآن شنوند، دلرا دروبندند،
واجب آنست بر همه عالم
که وا احکامم آرام یاوند . ‏ رعد ۲۸/۱۳

---

۱ ـ در اصل فاقد نقطه است ، بعلاوه دال « فایده » را « را » نیز می‌توان خواند : « فابره » .

چـو با ایمان طاعت دارند ،
طوبی ، ایشان ثواب یاوند .
زیبای جـایی[1] روز قیامت
ایشان را بی شك بسازنـد
رعد ۲۹/۱۳

* * *

بفرستادیم ترا بـدین اُمت
پیش‌ازینان نیز اُمتان بودند ،
تا بر خوانی وحی بریشان ،
گفتی گفتیم تا کافـران باشند
گفتند: رحمان را همی‌ندانیم.
بگو: الله منست مگربگروند.
توکّل کـن ، نگر نترسی .
چو وا ماگردی از تو َببرّند.
رعد ۳۰/۱۳
ار قرآن را چنان بسازیـم ،
که تا کوهها را بدان برانند ،
بحرمـت او زمیـن ببرنـد ؛
آنـرا[2] کـز سالها بمردنـد

---

۱ ـ رسم‌الخط اصل : « جاای » .
۲ ـ « آنرا » درین مورد اگرخطا نباشد نشانهٔ استعمال خاصی است‌که باید با مسامحاتی «را»ی آنرا از مقولهٔ «را»ی فاعلی دانست‌که مجموعاً بجای « آنان » بکاررفته است .

بـحرمت او فـا سخن آیند ،
گوییم:قولوا....،آخرنگویند،
ارچه سرهـاشان را ببرنـد
ما این هرسه بی‌شك تـوانیم
مؤمنان دانند ، کافران ندانند.
مؤمنان را بگو : یقین بـدانید
که‌کافران ماراعاجز نگردانند.
ایـن ناپاکان تا زنـده باشند ،
خود، روزبروز رنجها یاوند.
شومی َدرسد درخان‌ومان‌شان،
تا آن وقتی که همه بمیرند
پس‌زانکه‌بمیرند،زنده‌شان‌بکنند.
در وعـدهٔ مـا ُخلف نیاونـد رعد ۳۱/۱۳

* * *

عجب بمه‌مان اربرتو خندند،
زیرا که آنان کز پیش بودند
بارسولانم همی[1] عمل کردند.
گفتم : بگیاری تا بخندنـد ،

---

۱ ـ بجای : «همین» ونمونهٔ دیگری است ازحذف «نون» ازآخر کلمه

بسر بگیرم شان وا نخندند[1].
معلوم بکن تا حالشان چو شد
چو عقاب الیم ما بدیدند.

رعد ۳۲/۱۳

چه پندارند کـه فاز[2] هر کس
بدانچه کـردست خبر ندارد
قـومی او را همباز گفتند.
بگو : او خـود را مثل نداند
نامشان‌ببریدتا خود چه‌کردند.
گفتار شما اصلی نـدارند؛
ار پنهان بـود، الله دانـد،
در آشکارا شك بنه مانـد.

۱ــ اصل همین‌گونه بوده است ولی‌بدون‌هیچگونه نقطه‌ای: «وانحندند» و کسی با قلمی دیگـر این کلمه را خط زده و بـالای سطر نوشته است: «وابگریند» که با رعایت قرینه سازی و توجه مترجم به مسجع بودن پایان جملات برابر «تا بخندند»، عبارت: «وانخندند» مناسبتر است خاصه که در اصل آیه فقط کلمهٔ «استهزاء» را داریم کـه مفهوماً با خندیدن بر کسی سازوارتر است و پس از آن سخن گرفتن استهزاء کنندگانست و کیفر دادن و از گریه نامی در میان نیست.

۲ ــ می‌توان «کاو از هر کس» نیز با اندك مسامحتی خواند.

اینان که شما همی درآیند[1]،
درآشکارونهان هیجای[2]نیاید[3].
خودبرساختند،خودشان‌نکوآمد،
تا خلقان را ز ره ببردند.
ما ایشان راگم راه خواندیم.
ایشان خود را براه خواندند. رعد ۱۳/۳۳
ایشان را عذاب دو جهانی،
درعذاب ابد صعب‌درماندند.
هرگز خود را یار نیاوند. رعد ۱۳/۳۴
بشنو تو نشان باغ آنان
ـ کایشان مطلق پرخیز کارند:
میوه دادیم راحت پیوسته
هردو جاوید از ما بیاوند.

---

۱ ــ عبارت: «اینان که شما همی درآیند» قابل توجه وتوضیح است. «اینان» در اینجا اشاره است به سخنان کفار و «درآیند» از مصدر: «درآییدن» است بمعنی «سخنان بی‌اساس و زشت گفتن» چنانکه جزء دوم «هرزه درایی» از آن ساخته شده است. برای توضیح بیشتر رجوع شود به مقدمه.

۲ ــ مخفف: «هیچ‌جای»

۳ــ «نیابد» هم می‌توان خواند ولی‌وضع کلمه با «نیاید» سازگارتر است.

آنان که بما ایمان ندارنـد ،
جـاوید در نـار مـا بمانند . رعد ۳۵/۱۳

* * *

آن اهل کتاب کایمان دارند،
قرآن شنوند ، شادان گردند.
لکن بعضی ازین گـروهان ،
باور نکنند که رحمن[1] شنوند.
بگوا که : مرا او دیگران را
فرمان دادند تـا جـان دارنـد
تشبیه نکنند ، او را پرستند ،
بـروز پسین ایمان دارنـد .
بازو خـوانم تـا زنـده باشم
اقرار که‌مرا باز آن‌جهان آرند . رعد ۳۶/۱۳
بدین زیبایی حکـم بتازی ،
بتو فـرستادیم تـا بیرزی .
ازپس امروز هوای هیچ کس
بجز قرآن حکمی بکنید ،
بی شك با ما سخت درمانید.

---

۱ ـــ مراد از : « رحمن » ظاهراً « سخن رحمن » است .

دانی که با ما یاری نیاوید رعد ۳۷/۱۳
چنانکه ترا ، ما هر رسولی را
از پیش تو ما پیغام دادیم .
زنان حلال وا اهل بیتان ،
سازی و بـاری تمام دادیم .
بی دستوری مُژَّ[1] بندادند ،
مگر آنچه ما پیغام دادیم .
اجل‌شان‌برسید، جمله‌بِمُردند،
ملك‌الموت را الهام دادیم . رعد ۳۸/۱۳
املا کردی ، اثبات کردند .
آنچه ما خواهیم وا بمحاییم
پیغام‌بدادی، ساکن‌همی‌باش ؛
چـو توبه کنند ، بمحاییم
بسبب توبه طاعت بنبیسیم .
اصول کتب بکس ندادیم ،
از نسخت اصل وا بمحاییم . رعد ۳۹/۱۳
تو پیغام بده ، ساکن می‌باش،

۱ ــ با حذف دال «مژده» ، حرکت آن به حرف ماقبل که «ژ» می‌باشد نقل شده است وهاء آخر کلمه نیز که فقط نقش نمودن حرکت حرف ماقبل را داشته ، حذف گردیده است .

ارشان بگیرم ، آمن می‌باش.

ار تـو بروی پیش ازیشان

مر ایشان را حساب وا ماست — رعد ۴۰/۱۳

واجب آن‌بود که‌شمار بر گیرند،

هروز قومی وفات می‌یاوند .

زود بود نه دیر که‌یکی نمانند

پس زان همه فا شمار گیرنـد — رعد ۴۱/۱۳

عجب بمه مان از مکر اینان

کان پیشینیان هم مکر کردند .

جـزای همه ساخته داریـم

ار نیك کردند، ار بد کردند.

کافر گوید آخر مرا بهتر ،

وایادشان دهندهر آنچه گفتند. — رعد ۴۲/۱۳

کافران گویند : نه ای پیامبر .

بگو : بسنده بود الله داور[1]

اماما‌ن در کتب ازین خبر دارند.

شما می نکنید هیچ بـاور . — رعد ۴۳/۱۳

---

۱ ــ کلمه در متن اصلی بدرستی خوانده نمی‌شود :«داتر» و«ذاتر» هم می‌توان خواند ولی چون درترجمهٔ : «قل کفی بالله شهیدا» آمده است «داور» ترجیح داده شد .

سورهٔ ابراهیم

بسم‌الله الرّحمن الرّحیم

جدا واکن میان سورت ،
بنام خـدای منعم نعمت .
الـر ، رحمـن مـاییـم ،
زانست که بتو قرآن فرستادیم
تا فا داری چراغ فا روی
بیرون آری از هرچه نا روی
بـاذن الله خـالق عـالم
بازان راهی که خدای بستود .   سورهٔ ابراهیم ۱/۱۴
هرچه‌درعالَم،جمله‌مراوراست،

عذاب شدید جاحد او راست. ابراهیم ۲/۱۴
دنیا بر دین برگزینند
تا عامی را ز راه ببرند.
ضلال بعید بدان که آن بود
کز راه بشند وز راه ببرند ابراهیم ۳/۱۴

***

نفرستادیم ما رسولان
الاّ در لغت مانند امّت
تا می‌داند آنچه می‌شنود،
زوتر برگردد از ضلالت.
ای بستیهید[1] خود در ضلالت
قبول نکند ازو هدایت
او را بادا هرچش مشیت.
عزیز حکیم فردا بی‌شك
حُکمش بکند بروفق حکمت. ابراهیم ۴/۱۴
موسی از پیش هم بدین آمد
تا از تاریکی بنور آرد
وا یاد می دادشان قیامت

---

۱ ـ کلمه ناخواناست. حرف اول و چهارم نقطه ندارد و حرف ماقبل آخر هم یك نقطه دارد. وبهرحال «اربستیهد» مناسب‌تراست.

پیشا[1] کـه هریك بنور آرد
درو آیاتست مر صابران را
بخاصه آنرا که شکور یاود. ابراهیم ۵/۱۴
موسی تو گفت مرقوم خودرا
کـه وا یاد اری نعمت ویرا
برهانی[2] تان از آل فرعون ،
طاقت آن[3] نبُد عذاب ویرا .
پسران تان را همی بکشتند ،
زنینکان را به فساد خود را .
بـلای اول مـعنیش شدت
بلای دوم پارسیش راحت . ابراهیم ۶/۱۴

***

الله مـرا پیغام دادست ،
پیغام خدای از من بشنوید :
ار شکر کنیم گفتست: بفزایم،

---

۱ ــ کلمه درمتن اصلی بدرستی خوانده نمی‌شود. ممکنست جز «پیشا» کلمهٔ دیگری باشد .

۲ ــ بر سیاق عبارت و رعایت معنی باید « برهانیدتان از آل فرعون » باشد مطابق : « اذ انجاکم مِن آل فرعون » .

۳ــ چنین است درمتن اصلی یعنی «آن» با علامت مد بر روی حرف اول. اما با توجه به‌معنی :«طاقت تان» مناسب‌تر است خاصه که ادغام حروف در این متن معهود است .

ار کفر آرند، عذاب بچشند.
ایمان آرید ، کفر بگیارید ،
که‌عذابی‌سخت‌را طاقت‌ندارید. ابراهیم ۷/۱۴
از هرکه در عالم کفر آرد ،
خدا را بی‌شك زیان ندارد .
ار ایمان‌آرد ، برآنش بستاید ابراهیم ۸/۱۴
از نوح درگیر تا روزگار تو،
ار عاد و ثمود و هرکه بودند
دانند کایشان بسیار بودند .
الله داند که چند بودند .
رسولان شان پیغام دادند
[نه] پذیرفتند و نه فا شنیدند
گفتند بجمله کفر آوردیم .
مرخویشتن را حیران نمودند ابراهیم ۹/۱۴
رسولان‌گفتند که : شك درالله
روا نبود درگاه و بیگاه .
مر عالم را مفعول او دانید
زمان و مکان وا گاه بیگاه
می تا[1] خواند تا بیامرزد

۱ ــ ظاهراً بنا برروش معهود در قسمت فارسی کتاب ، « ن » از آخر کلمه افتاده است واصل : « می‌تان » بوده است .

چـرا داری گناه بی پناه[1]
ایمان آرید در عمر بفزاید
اینك کردم شما را آگاه .
گفتند : شما مانند مـایید ،
شما می ما را از راه ببرید
پدران ما بتان پرستیدند ،
شما می‌گویی بت مپرستید
باور نکنیم ما خود ، بیارید
ظاهرترازین حجت بگیارید. ابراهیم ۱۴/۱۰
در بشریت گفتند یکی‌ایم ،
لکن در دین ما فضل داریم ،
منا ن ماراتخصیص کردست.
ازو ما بشما پیغام دادیم .

---

۱ ــ آنچه در متن قید شده یعنی کلمهٔ « بی‌پناه » حدسی است . اصل، کلمه‌ایست بدین‌صورت: «بپسـناه» . چون در رسم‌الخط این متن هرگز «پ» با سه نقطه دیده نشده است و از طرفی زیر «س» غالباً سه‌نقطه‌گذارده می‌شود، گمان نخستین آنست که حرف قبل از «ن» ، « س » باشد اما اشکالی که مانع از تقویت این نظرمی‌باشد اینست که در رسم‌الخط کتاب حاضرحرف« س » با دندانه نوشته می‌شود و بسیار به ندرت بصورت کشیده ناچار کلمه بصورت متن‌خوانده‌شد، وممکن‌است صحیح‌نباشد. به«پناه» یا«بی‌پناه» نیز با مسامحاتی می‌توان خواند .

تـا فرمان ندهد ، برهان نياريم .
حق‌می‌گوييم‌گو هرچه‌خواهی‌باش
زيرا كه بدوا ايمان داريم . ابراهيم ۱۱/۱۴
اندر عالم از كس نترسيم
بازان منت كه ما ازو داريم .
بيش‌زان نكنی كه ما برنجانيد
ما صبر آنگاه پيشه گيريم .
رسولان‌خدای‌از كس نترسند،
ما نيز ز شما همی نترسيم . ابراهيم ۱۲/۱۴

* * *

كافران گفتند فا رسولان :
وا ما دو كار يكی بكنيد :
كافر گردی چنانكه ماييم ،
يا نيز بخواری پشت بدهيد .
ز الله در وقت وحی آمد
كه:صبری‌بدهيد، شتاب‌مكنيد
ما ايشان را هلاك گردانيم ابراهيم ۱۳/۱۴
چنانكه شما در مصر بنشينيد
بايد كـه شما دو كار بكنيد:
طاعت آريد ، گناه نكنيد . ابراهيم ۱۴/۱۴

کافران از ما نصرت جستند .
گفتیم که: سزا[ی]خودبیاوید.
مقهورشدند، سرشان ببریدند. ابراهیم ۱۵/۱۴
گفتیم : خود را همی ندانند ،
حدید[1] درین جهان بدیدند ،
صدید در نار نیز بچشند ابراهیم ۱۶/۱۴
در گلو گیرد ، فرو نگذرد ،
نه می بزید نه می بمیرند .
عذاب‌غلیظ ورای‌این‌ُجرَعت
در دوزخ ما جاوید یاوند . ابراهیم ۱۷/۱۴
کافران خود را بباد بدادند ،
چون‌رضای‌خدای‌زدست‌بدادند.
کردار هاشان َبسان خاکستر
در باد غری بباد بر دادند ،
چنانکه ازآن ذرّه‌ای نماند .
فردا[ی] خودرا این‌وا نهادند
ضلال بعید مانند این بود ،

---

۱ ـ این کلمه دراصل بدون نقطه است . با توجه به جملهٔ قبل که بریده شدن سرها در آن مذکور بود و توجه به این که « حدید » بمعنی شمشیر نیز هست در متن بدین گونه نوشته شد .

که دوری بشوند، فادیدنیایند. ابراهیم ۱۸/۱۴

* * *

چه پنداری که الله عالم را ،
نه کاری را بیافریدست؟
ار او خواهد بیافریند
بهتر ز شما کافریدست .
شما را بِبَرد ، بیافریند
هزاران چندان کافریدست . ابراهیم ۱۹/۱۴—۲۰
آن‌روز که‌همه‌خلق‌بیرون آیند،
ضعفا بشنو کان روز چه‌گویند
متبوعان راکه : ما تبع بودیم
شمادرخواهیدتاوابرون آرند.
گویند :گر ما را برون آرند،
مادرخواهیم تاتان برون‌آرند.
ار صبر کنیم اربانگ برداریم
واجب‌نکند که‌ما[1] برون‌آرند. ابراهیم ۲۱/۱۴
شیطان گوید بی‌شك فردا ،

---

۱ ــ از اصل برابر رسم‌الخط قسمت فارسی این متن « ن » بعد از « کما » حذف شده است وصورت کامل آن چنین است : « واجب نکند که‌مان برون آرند » .

فا دوزخیان کز من بشنوید :
الله شما را وعدها یاد کرد
وعدش حق بود و آنچت که دانید
کان راست نبود وعدهٔ شیطان
والله دانید بحق بود[1]، که دانید
مرا بر شما نبود دستی
مکنید ، بکنید یا بشنوید
این کرد شما دویم آن بود
بخود[2] کرد شما مرا مگیرید
تا چند کنی مرا ملامت ؟
مر خویشتن را ملامتی بکنید.

---

۱ ــ در این قسمت بسبب آن که کاتب هنگام نوشتن در آغاز کلماتی را از قلم انداخته و بعد بین سطور ناخوانا و ریزتر نوشته است و بحدس و تقریب خوانده شده ، ممکنست عبارت مشوش شده باشد ولی از اصل ترجمهٔ آیه دور نیست .

۲ ــ کلمهٔ « بخود » جز نقطهٔ «خ» نقطهٔ دیگری ندارد بنا براین دانسته نیست که « بخود » است یا « نخود » . اگر کلمه شکل منفی داشته باشد باید آنرا استفهامی خواند یعنی « نخود کرد شما ؟ مرا مگیرید » ولی درین جا چنان پنداشته شده است که عبارت « بخود کرد شما » بوده باشد یعنی: بسبب خود کردهٔ شما مرا مگیرید .

امروز شما را فریاد نرسم
شما نیز مرا فراباد[1] نرسید
منکر گشتم فریاد می‌خوانم
تا گفتِ مرا کار چرا بستید
پس وحی آید که : ظالمان را
عذابی سخت باید که بکنید — ابراهیم ۲۲/۱۴
همان‌روز آن‌را که‌متقیان‌باشند،
باذن الله در جنان آرند
در آب روان ، سایهٔ درختان
پرخیزکاران‌تان جاودان باشند
تحیت آرند فریشتگان شان
با یك دیگر دوستان باشند. — ابراهیم ۲۳/۱۴
زیبا تر ازین مثل نباشد
که بار خدایت یاد کردست ،
این کلمت را که پاکا خدایا

---

۱ ـ علی‌القاعده و با توجه به اصل آیه ، « ماانا بمصرخکم و ماانتم بمصرخی ، آیهٔ ۲۲ سورهٔ ابراهیم » هردو کلمه باید « فریاد » باشد اما چون متن فارسی بسیار کهنه است و این‌گونه کلمات در زبان پهلوی « Fra » بوده است وما آنرا امروز بصورت « Far » درآورده‌ایم‌ممکنست « فرِیاد » تحریر بی‌اختیاری از تلفظ کهن پهلوی این کلمه باشد بهمان معنی ومنظور «فریاد» .

بشجرۀ خرما مانند کردست
اصلش تصدیق، شاخش اقرار کرد
شما در خرما راغب باشید ،
ار بنهاد[1] مـانند کردست ،
در توحیدتان رغبت کردست
تا یاد گیری بدو بگروید .
نیکا مثلا که یاد کردست .   ابراهیم ۱۴/۲۵-۲۴

* * *
* *
*

۱ ــ کلمه ناخواناست و بدون نقطه « بشمار » نیز می‌توان حدس زد .

فهرست

لغاتی که در ترجمهٔ این دوجزو بکار رفته است

اقبال کردن: ص ۱۳ س ۱۹

اقرار دادن: ص ۸۸ س ۲۰

اکراه کردن:

توانا ییم که درکم ز یك ساعت اکراه کنیم یکسر بگروند. ص۱۲س۴ـ۵

انبارین:

(=این بارین)؛ انبارین نیزهمچنانست. ص ۸۶ س۹

اند: ص ۱۰ س ۹ـ ص ۷۳ س ۱۵

اندوهگن: ص ۴۰ س۱۲ـ ص۴ س ۵

اوکندن: ص ۶۷ س ۱۳

باآفرین:

بنفرین بودندباآفرین گشتند. ص ۱۱ س ۱۸

باختن:

هرکس که ببرزد بحق نبازد. ص ۱۴ س ۱۵

بادغر: ص ۱۲۱ س ۱۴

بار:

سازی و باری تمام دادیم. ص۱۱۳ س ۵

بافتن: ص ۲۰ س ۱۹ و

قرآن گویند تو بافتستی بگو تا عشری ایشان دربافند. ص ۲۱ س۱

بام:

دربام و دشام نماز و اجای آر. ص ۵۳ س۱

باور داشتن: ص ۱۲ س ۱۴

باور داشتن کسی را:

گفتند بابا ما را نگویی چرا ما را باور نداری. ص۶۰ س ۷ـ۸

باوریدن:

ارچه ما این راست می‌گوییم ترا بی‌شك این نباورد ص ۶۲ س ۱۰ـ۱۱

بایستن: ص ۲۳ س ۱۱

این نفس را ویرا بایست ص ۷۶ س ۱۱

بتك دويدن:

بشتاب بتك‌همی دویدند. ص ۸۲ س۱۲

بتك خاستن:

یوسف بگریخت آن زن بتك خاست ص ۶۵ س ۲۰

بجای‌آوردن: درین هردو بسی نشانست ارفاشنوید معنی ص۴ س ۱۶ـ۱۷

بجای‌آریدگفتا بنما مرا توپیراهن تابجای‌آرم‌که ص۶۶س۱۰ـ۱۱

جرم‌او بود.

بجا داشتن: ص ۴۴ س ۷

بخته:

روزگار نشدکه‌بختهٔ بریانی فاپیش‌آورد. ص ۳۹ س۱ـ۲

بدون: به‌غیراز ـ بجز

هرکس‌که بدون ما بگرود ار مرسل بود ظالم‌گردد ص ۱۴ س ۶ـ۷

بگو تا عشری ایشان دربافند بدون خدای از...

یاری درخواهند ص۲۱ س۱ـ۳

بدون خدای یار نباشد ص ۱۰۱ س ۱۵

برآراستن: ص ۶۵ س۷

براه (عکس «گمراه»): ص ۱۱۱ س ۶

برجا بودن: بوی می‌برم از یوسفی یوسف برجاست ص ۸۹ س ۱۵

برخوردن: ص ۵۸ س ۱۹

برداشتن:

آسمانها را بی‌ستون برداشت ص ۹۷ س ۸

بردن: ص ۵۹ س ۱۱

بررسیدن:

شما بر نرسی من جبر نکنم ص ۲۵ س ۱۳

برزیدن: ص ۸ س ۱۰ـ۱۱ ص ۱۴ س ۱۵ ص ۲۱ س ۱۱ـ۱۲ ص ۵۶ س۲

ص ۱۱۲ س ۱۴

برساختن: ص ۱۱۱ س ۳

برگزیدن: ص ۵۴ س ۸

برگشتن: ص ۱۷ س۱۳

برگفتن: ص ۱۹ س۳

بروش:

بگرویدی پیش ازبأس تا بروش ویرا سودکردی ص۱۱ س۱۳ـ۱۴

برویدگان:

از برویدگان یکی نگیرند ص ۱۳ س ۸

برویده:

این قصها هشیار عاقل راکه برویده بود پیرگرداند ص ۴۹ س۳ـ۴

بریدن: ص ۵۱ س۲ و ص ۱۸ س ۱۲

بسامان: ص ۷۶ س ۲

بسر بازگشتن:

رحمت خواهی بسر بازگردی تا هرچه خواهی ازو بیابید. ص ۳۶ س ۱۴ـ۱۵

بسرواگشتن:

رحمت خواهی بسر واگردی، زیادت‌قوت ازوبیابی ص۳۳ س۱۴ـ۱۳

بسزا:

ایشان ما را بسزا ندانند. ص ۲۱ س ۹

بسنده:

نگهدار خدای بسنده باشد. ص ۷۹ س ۱۶

ص۱۱۴ س۱۵

بشولیدن:

نهاد خدای بر خلق ببشولند. ص ۱۳ س ۷

ص ۳۴ س ۸

بکار بودن:

زان قوم مباش‌که نه بکارند. ص ۱۱ س ۵

بکس داشتن:

می‌پنداری‌که توکسی ما جمله ترا بکس نداریم. ص ۴۵ س ۱۷ـ۱۸

بمرد واماندن:

فرا لابدآتش یاوند دنیا زیشان بمرد واماند. ص۲۱ س ۱۸-۱۹

بن. ص ۱۶ س ۱۷

بنفرین:

بنفرین‌بودند باآفرین‌گشتند. ص ۱۱ س ۱۸

بهش: ص ۵ س ۱۱

بیدارشدن:

قومش چوعتاب ما بدیدند بیدار شدند بدوبگرویدند. ص ۱۱ س۱۶-۱۷

بیرون‌آوردن:

زنامۀ موسی‌که امام‌ایشان‌بودحقی‌قرآن بیرن می‌آرد. ص ۲۲ س ۴-۵

بی‌سامان:

بی‌سامان بود دین می‌نبرزید. ص ۳۱ س ۱۰

بیوسیدن: ص ۱۰۴ س ۴

پدیدکردن:

زینهارکین خواب بر برادرانت پدید نکنی. ص ۵۸ س ۱۱-۱۲

پرداختن:

چوکار ساخت زیشان بپرداخت. ص۸۲ س ۷

پسادن:

بارایشان به‌سبب آن‌صاع یك یك بپساد. ص۸۳س۱۰-۱۱

پشت:

پسرم بی‌شك زپشت من بود. ص ۳۱ س ۲

پشت دادن: ص ۱۲۰ س ۱۳

پنام:

مزدش نبود چو درپنامی بی‌آن بایدکه برگزینی. ص ۵۴ س ۲-۳

پوسته وابستن:

هوای همه وآب یکسان تفاوت بسیار پوسته وابسته. ص۹۹ س ۵-۶

پیشا:

این‌عرش اله برآب بودی پیشاکه مکان در وجود آورد. ص ۱۸ س ۱۱-۱۲

وایادمی‌دادشان قیامت پیشاکه هریك بنور آرد. ص۱۱۶ س۱۷ص۱۱۷ س۱

پیشینیان:

آن پیشینیان هم مکر کردند. ص ۱۱۴ س ۹

پی‌کردن:

بستیزهٔ او پیش بکردند. ص ۳۷ س ۱۹

پیمان‌پیمان:

ازجانب ام زقوم او بودند پیمان‌پیمان پنهان بگرویدند. ص ۶ س ۱۵ــ۱۶

پیمودن:

مسنجیدکم وکم مپیمایید. ص ۴۳ س ۸

پیوند:

رحمت‌اللهوابرکتش‌هردوبروی‌وبرتو وبرنسل‌وپیوند، ص۳۹ س۱۵ـ۱۶

تخصیص‌کردن:

من زخدای حجت دارم برآنکه مرا تخصیص‌کردست. ص۲۵ س۱۱ــ۱۲

ص ۱۱۹ س ۱۲

تدبیرکردن:

با یك دگرتدبیرکردند. ص ۶۹ س ۷

تقدیرکردن:

اوراکمترین شش ماه محبوس‌که تقدیرکردند. ص ۶۹ س ۸ـ۹

تمام‌کردن

چنانکه ازپیش برعم وجدت تمام بکرد برتوبکند. ص ۵۹ س۲ــ۳

تنزیه‌گفتن:

من الله را تنزیه‌گویم. ص ۹۳ س ۱۷

جبرکردن: ص ۲۵ س ۱۳

جدال‌گفتن:

گفتند، یا نوح می‌جدال‌گویی. ص ۲۶ س۱۴

جریده داشتن:

روزی همه را جریده داریم. ص ۱۸ س ۷

جستن: ص ۳۸ س ۳

جنبنده: ص ۱۸ س ۳ـ ص ۳۵ س ۱ـ۲

چاشتان:

بخواب دیدم‌که چاشتانی نان برسردارم ص ۷۰ س ۵ـ۴

چراغ فاداشتن:

بتو فرستادیم قرآن تا فاداری چراغ فاروی. ص ۱۱۵ س۶ـ۷

چر بیدن:

گفتند یوسف وا ابن‌یامین‌برما باما ازما بچربند. ص۵۹ س ۸ـ۹

حبطه: ص ۶ س ۸ـ۹

حجت خواندن:

بزفان چو آب حجت می‌خواند. ص ۲۲ س ۳

حجت‌گیاردن:

باور نکنیم ما خود بیارید ظاهرتر ازین حجت بگیارید. ص ۱۱۹ س ۹ـ۸

حکیم:

حکیم خبیر نامه ترا دادست. ص ۱۶ س ۱۱

خاکسار: ص۴۲ س۱۲

خرمابن: ص ۹۹ س ۳

خزایش (=خدایش):

بخزایش قطعاً بگروید. ص ۹۸ س ۱

خلقان (جمع خلق):

خلقان را زدین ببردید. ص ۲۳ س ۶

خواب‌گزاردن: ص ۵۸ س ۱۰ـ ص ۷۳ س ۱۹

خواست:

این خواست مرا حکمت خوانند. ص ۱۴ س ۱۱

خواندن:

ما درتورات پیش ازتو ترا اند جای رسول خواندیم. ص ۱۱ ۸ـ۹

ازخواندن بت سودت ندارد ص ۱۴ س۴

خوفرا کردن:

من صبرجمیل خوفراکردم. ص ۸۶ س ۸

خویشتن‌داری:

از رحمت ما عجب مدارید خویشتن‌داری برکت بارآورد. ص ۷۷ س ۱۳ــ۱۴

داد دادن: ص ۱۵ س۲

داد ستاندن: ص ۱۵ س۲

دادن:

مر واحد را ببت بندهد. ص ۷۱ س ۱۹

داشت:

من پشت بداشت وانهادم از ناداشتان بترنیایم. ص ۳۴ س ۱۸ــ۱۹

داشتن:

چوکردآن‌آب‌آهنگ فرعون‌گفتیم بدار تا بکولیم. ص ۹ س ۵ــ۶

ص ۲۹ س ۹ــ۸

داشتن:

در عذاب الیم شان بداریم. ص ۳۲ س ۱۰ــ۱۲

ص۵۰ س۱۳ـ ص ۸۳ س ۷ـ ص۹۲س۱

داشتن:

ارما خواهیم‌که اهل عالم را برآن داریم تا بگروند تواناییم. ص ۱۲ س ۲ــ۴

ص ۴۴ س ۱

دانستن:

تو شیطان را چومن ندانی. ص ۵۸ س۱۴

ص ۸۲ س۴ـ۳

دبیرستان: ص ۷۱ س ۱۲

درآمدن: ص ۸۲ س ۶

درآوردن:

روز را ببرد شب را درآرد. ص ۱۲ س ۱۶

دراوگندن: ص ۷۵ س ۶

درایبدن:

اینان‌که شما همی دراینند درآشکار و نهان هیچجای نیاید. ص۱۱۱س۲ـ۱

دربافتن:

قرآن‌گویند تو بافتستی بگو تا عشری ایشان دربافند. ص ۲۰ س ۱۹
وص ۲۱ س ۱

درچیدن:

گفتند زمین راآب درچین. ص ۳۰ س۱۰

درخواستن: ص۱۲۲ س۱۱ وس۱۳

در رسانیدن:

گویی دی بودکه می بخندیدند وادرسانیم وادریاویم. ص ۱۹ س۱۱ـ۱۲

در رسیدن: ص ۳۴ س ۸

در رفتن:

بدان زیبایی از در درفتند. ص ۴۰ س ۱۱
ص ۸۲ س ۲ـ۱

درساختن:

آن صاع در رحل او بنهاد واجای‌آمد وازو درساخت. س۸۲س۱۰

در سپاردن:

نگر وا ظالمان تان درنسپارید. ص ۵۲ س۱۲

در شدن:

ما داناییم بدانچه می درشوی. ص۳ س ۵
جمله بهم از درآن شهراینك‌گفتم نگردرنشوید. ص۸۱ س۱ـ۲

درفجیدن:

توکه‌آسمانی دامن درفجین. ص ۳۰ س ۱۱

درگرفتن:

از نوح درگیر تا روزگار تو. ص ۵۳ س ۱۱
ص ۵۴ س ۲۰ وص ۱۱۸ س ۷

درگشتن: ص ۲۴ س ۱۲ـ۱۳ وص ۸۴ س ۱۶ـ۱۷ وص ۱۰۴ س۴

درماندن:

شما می‌گویی که او درماند من می‌گویم ایشان درمانند. ص ۵ـ۶

ص ۲۶ س ۳ـ۲

درنشستن: ص ۲۹ س ۱۶

درنواختن:

آن زن اورا بسیار بنواخت با خویشتنش بفساد درنواخت. ص ۶۵ س۵

شما یوسف را چو درنواختی چنان‌کش یافتی مرا بگویید.

ص ۷۵ س ۱۸ـ۱۷

دروغزن:

قومی که مراهمنبازگویند دروغزنند و دگمانند ص ۴ س ۱۲ـ۱۳

ص۴۶ س۱۴

در وقت: ص ۱۲۰ س ۱۴

دریافتن:

ما روز قیامت وا دریابیم. ص ۱۰ س ۱۳

ص ۱۵ س ۱ـ۲ وص۱۹ س۱۱ وص۲۵ س۱ـ۲وص۲۶ س ۵ـ۴

دستان: ص ۷۵ س۱۲ و ص ۷۶ س ۹

دست داشتن:

مرا برشما نبود دستی مکنید، بکنید یا بشنوید؛ ص۱۲۳ س ۶ـ۷

دستوری: ص ۷ س ۱۵ وص ۲۷ س ۱۸ وص۱۱۳ س۶

دگمان

قومی‌که مرا همنبازگویند دروغزنند و دگمانند. ص۴ س ۱۲ـ۱۳

دنسان:

شادان و دنان شتاو می‌کردند. ص۱۴ س۲

دیدن:

گفتا، یا قوم شما چه بینید ارمن ز خدای حجت دارم. ص۲۵ س۱۱ـ۱۰

رأس‌لمال: ص ۷۹ س ۵

راست:

بتان خواندن راست چنان بودکه تشنه‌آب را بدست خواند.

ص ۱۰۳ س۴ـ۵

راست بودن:

دعوت می‌کنم راست می‌باشید. ص ۸ س ۹

راست‌کردن وازمین:

ازدهاشان برخی بجای است، برخی وازمین راست بکردیم. ص ۴۸ س۹

رخت:

ما یوسف را در رخت بنهادیم. ص ۶۲ س ۶

ص ۸۳ س ۱۲

رزان:

رزان‌که درآن انگورباشد. ص ۹۹ س۱

رزمیدن:

ظاهراًازکلمه‌عربی رزم‌یعنی‌بانگ اشتر و رعدساخته‌اند «بدبختان‌را اندر آتش‌آرند، برسان خران همی برزمند». ص ۵۰ س ۴ـ۳

رسیدن:

او را ببینید صبرشان برسد. ص ۲۳ س ۱۷

سه روز پس ازآن بیش نرسید. ص ۳۸ س ۱

چو ما برسیم همان او بماند. ص ۵۶ س ۱

رنجه داشتن: ص ۸۲ س ۱۶ـ۱۷

رنجه نمودن: ص ۲۸ س ۱۰

روزپسین: ص ۱۱۲ س ۱۰

روزگار:

روز نشدکه بختهٔ بریانی فاپیش‌آورد. ص ۳۹ س ۱ـ۲

روی دادن:

چو ایشان زان چاه روی را بدادند ازما براو می وحی بردند.

ص۶۱ س ۱۵ـ۱۶

روی‌گردیدن:

که‌خدای‌آن زن در وقت درسید هردو را دید رویش بگردید.

ص ۶۶ س ۲ـ۳

رهیدن:

هرگز ز عذاب او بنرهید. ص ۵ س ۵

ص ۷ س ۹ـ۸ وص ۲۶ س ۱۵ وص ۲۷ س ۱

زدن:

خدای میهین دیگرکیهین از مس بکنند از زر بزنند. ص۷۱ س۱۶ـ۱۷

زمان دادن: ص ۵ س ۱۹

زنینکان: ص ۱۱۷ س ۹

ساختن:

زیبای جایی روز قیامت ایشان را بی‌شك بسازند. ص ۱۰۸ س۳ـ۴

ساختن:

جزای همه ساخته داریم. ص ۱۱۴ س۱۰

ساز:

سازی وباری تمام دادیم. ص ۱۱۳ س ۵

ستیهیدن:

بستیهد خود در ضلالت قبول نکند ازو هدایت.

ص۱۱۶ س۱۰ـ۱۱ ص ۱۲ س۱۱ـ۱۰

سختن: ص ۶۴ س ۴

سخن سختن:

سخن نسخت مگرکاین‌گفت‌کاین یوسف را شما همی بینید.

ص ۷۷ س ۲ـ۳

سرخ برآمدن:

آن روزکه بشیر پیراهنش را بر رویش نهاد سرخ برآمد. ص۹۰ س۵ـ۷

سردرآوردن:

ایشان ما را بسزا ندانند بگوکه مگر سری درآرند. ص۲۱ س ۹ـ۱۰

سر درجامه‌آوردن: ص ۱۷ س ۲۰

سقط‌گفتن: ص۱۴ س۱۸وص ۲۸ س۸

سنجیدن:

مسنجید کم وکم مپیمایید. ص ۴۳ س ۸

سنه خواندن: (= نفرین کردن:)

موسی فرعون را سنه خواند بدستوری ما تا یادگیرند. ص۷ س ۱۴-۱۵

شایستن: ص ۵۵ س ۸

شتروار: ص ۸۲ س ۱۷

شدن (=رفتن): ص ۴۲ س ۱

شگفت ماندن:

شگفت بمانی زگفت ایشان. ص ۹۹ س ۹

شگفتن:

ز نادان تشبیه هیچ نشگفت. ص ۵ س ۳

شمار: ص ۵۱ س ۱

شمار برگرفتن: ص ۲۶ س ۴-۵ وص ۱۱۴ س۴

شمردن:

عاصی بودی ازپیش ومفسد دعوی کردی تا برتوشمریم. ص ۹ س۱۱-۱۲

ضایع گیاردن:

روزی همه را جریده داریم موری بمثل ضایع نگیاریم. ص۱۸ س۷-۸

طنز کردن:

پس هر قومی طنز می کردند. ص ۲۸ س۶

عشاه = عشا

پس زان درشب عشاه بگزار ص۵۳ س۲

فابست:(= آبست= آبستن):

خدای ایشان را بی‌شك داندکه می فابستند ص ۱۰۰ س۱۱

فادیدآمدن:

دوری بشوند فادید نیایند. ص ۱۲۲ س۱

فاساختن:

چواوبنشست کشتی می‌ساخت قومش گفتندخویشتن فاساخت. ص۲۸ س۴-۵

فا نمودن:

امروز ترا رسوای سرخلق رسوای سرخلق‌آب فا نماییم. ص۹س۱۶-۱۵

فـــاوا:

سبحان‌الله فاوا نباشند، آن فوز عظیم بود که بیاوند. ص ۴ س ۴ـ۵

فردا اورا با ما بفرست تا فاوا شو. ص ۶۰ س ۱۱ـ۱۲

اورا پنهان فاوا می‌بردند. ص ۶۳ س ۱۵

فاهم‌نهادن:

نه حدیثی بود فاهم نهاده. ص ۹۴ س ۱۸

فرا دل‌آوردن: ص۱۰س۲

فراست:

گفتند فراست مان خطا شد. ص ۳۶ س ۱۶

فرا سرآمدن: ص ۲۸ س۱۲ـ۱۳ وص ۶۸ س ۱۶

فربیان: (=فربهان): ص۷۳ س۱۴

فروور:

وایارخدای دستان نتوان، فروورهاتان را وادریابید. ص ۷۶ س۹ـ۱۰

قبله[1]:

حباب‌آب، باندازه‌که واآب پدیدآید باز وکف ص۱۰۴ س۱۹ـ۱۸ـ۱۷
بود و قبله بود بسیار هردو بشوند صافی پدیدآید

قفیز: ص ۷۸ س ۱۶

کار رفتن:

در دوستی‌شان از حد برفتست این مسأله ما کاری رفتست.
ص ۵۹ س ۱۲ـ۱۳

کام: ص ۷ س۸

کاهی کردن:

نکوسارترین اندر قیامت ایشان باشندکاهی نکنند. ص ۲۴ س۱ـ۲

کدخدا:

کدخدای‌آن زن در وقت درسید. ص ۶۶ س۲

۱ـ ایضا ص۱۰۵س ۳

کرد:

هرکس زشماکه‌کردش نیکو بد او خویشتن را خودآب رویآورد.

ص ۱۹ س۱ـ۲

کردن:

خدای میهین دیگرکیهین از مس بکنند. ص ۷۱ س۱۶ـ۱۷

کم (=کمتر)

درکم ز یك ساعت اکراه‌کنیم یکسربگروند. ص۱۲ س۴ـ۵

کم ازآن: ص ۵۳ س ۷ و ص ۱۰۷ س ۱۱ـ۱۲

کوژ:

تأویل‌کتاب‌کوژگویند. ص ۲۳ س ۸

کولیدن: ص ۹ س ۶

کویز: ص ۸۸ س ۳

کیش: ص ۸۴ س ۱

گاه (=بوتۀ زرگری):

زان زرکه درگاه دارد صایغ... ص۱۰۵ س۱

گذشتن:

خوردش مکنی درخوشه بکیارید الا اندك‌کزان‌نگذرد. ص۷۴س۱۸ـ۱۹

گردن (=گردنکش)

فرعون درمصرگردنی بود. ص ۶ س۱۷ ص ۳۵ س ۱۹ و ص۳۶ س۱

گرفتن (=مؤاخذه‌کردن):

بدانچه‌گفتم مرا نگیری. ص۳۲ س ۳

ص۱۳ س۷ـ۸ وص ۴۹ س۱ وص ۱۱۰ س۱ و ص۱۱۴ س۱ و ص۱۲۳ س ۹.

گرویدن:

پیمان پیمان پنهان بگرویدند. ص ۶ س ۱۶

ص ۱۰ س ۱۰ وص ۲۵ س ۷ـ۶

گزاردن:

هر وحی‌که ازما برتوآرند بجد بگزار — ص ۱۴ س ۱۷ـ۱۸
ص ۲۴ س ۱۶ـ۱۷

گشتن:

هرکس‌که بگردد واتوگردد فرمانش‌کن‌گو راست می‌باش.
ص ۵۲ س ۸ـ۹

گماریدن:

عیالش بشنید برپای بگمارید. — ص ۳۹ س ۷

گیاردن:

بگیاریدش رنجش مدارید. — ص ۳۷ س ۱۵ ص ۲۰ س ۱۳ـ۱۴

گیاره:

بدان دریاشان‌گیاره‌کردیم. — ص ۹ س۲

ماندن: (=شبیه بودن)

در دانایی بکس نماند. — ص۱۰۰ س۱۹ ص ۷۱ س۱۹ـ۱۸

محال: ص ۴۹ س ۱۲

مهترشی:

از مهترش دستوری خواهیم. — ص ۷۹ س ۳

میان: ص ۸۴ س ۱۱

میهین: ص ۸۵ س ۸

ناباك: ص ۷ س۱

نابیناسان:

جاییش نابیناسان اورا برگیرند جایی ببرند. — ص ۶۰ س ۴ـ۶

ناداشت:

من پشت بداشت وانهادم از ناداشتان بترنیایم. — ص ۳۴ س ۱۸ـ۱۹

نزار: ص ۸۷ س ۳

نشاندن (= توقیف‌کردن ـ نزد خود نگاهداشتن):

ابن‌یامین را یوسف بنشاند. — ص ۸۴ س ۱۸

نشستن (=در توقیف ماندن):

بجای او یکی زما بنشیند. ص ۸۵ س ۱

نفور کردن:

آنان که شماشان خوار می‌داری من ایشان را نفور نکنم.

ص ۲۶ س ۱۰ـ۱۱

نکوهیدن:

برخی زبتان ازتو بیازردند زیراکه تو می بتان نکوهی. ص۳۴ س۶ـ۷

نگه داشتن:

ارفرمانم نگه ندارید شومی درسد. ص ۸۱ س ۷ـ۸

نگوسار: ص ۲۴ س ۱ وص ۴۲ س ۱۲ـ۱۳

نگون: ص ۴۵ س ۸

نمودن: ص ۵۹ س ۶

نوبتی: ص ۱۰۱ س ۵

نهـــاد:

نهاد خدای کژی ندارند. ص ۳۵ س ۵

ص ۲۳ س ۶ـ۷

نهادن:

حبس ما درمصر بنهاد. ص۸۴ س۳ـ۵

نهاها:

این بی‌دینان جهال باشند نهاهاشان نیك نبرزید. ص۸ س۱۰ـ۱۱

نهمار: ص ۵۷ س ۱۵

نیازیدن:

از نعمت او برخوردن بینی آل یعقوب بتو نیازند.

ص ۵۸ س۱۹ ص۵۹ س۱

نیژ:

زود توبه کن ازنیژ درمانی. ص ۶۷ س ۱

وابیستادن (=ایستادن):

چو می‌خواهی که وا بیستید بنام خدای آن را بدارید. ص ۲۹ س ۸ـ۹

واپس‌گشتن: ص ۴۲ س ۲

واپس نهادن ص ۴۶ س ۶

واتر:

گرگ اورا بخورد پس واتر آمد. ص ۶۲ س ۹

واجای‌آمدن: ص ۳۹ س ۱۹

واجای‌آوردن:

نصیحت من اگرچه خواهم واجای‌آرم اثرنیاورد. ص ۲۷ س ۶ـ۷

واداشتن:

امیدوار بدی تا این بگفتی همی واداری از بت پرستیدن.

ص۳۶ س ۱۷ ص ۳۷س۱

وادر داشتن:

چو فردا بودکه وادر دارند برویهاشان تو وادرگویی ص۶۱ س۱۸ـ۱۹

وادیدآمدن: ص ۳۰ س ۱۲

وازداشت خواستن:

گفت بار خدای وازداشت خواهم ز مانندآنکه از پیش‌گفتم.

ص ۳۲ س ۱ـ۲

واگرفتن: ص ۳۷ س ۱۲

واگشتن: ص ۸۵ س۱۶

واماندن:

هرچیزکزو بمرد وامانده بنی‌اسرایل را بدادیم. ص ۱۰ س ۵-۶

وامحاییدن:

املاکردی اثبات‌کردندآنچه ما خواهیم وا بمحاییم.

ص۱۱۳ س ۱۰-۱۱ و۱۴

وانهادن:

فردا [ی] خود را این وانهادند. ص۱۲۱ س۱۶

هاگرفتن:

گفتیم درشهر مسجد هاگیری. ص ۱۷ س ۱

هلاك برآمدن: ص ۱۱ س ۶

هلاکت برآمدن: ص ۳۰ س۹

همنباز:

قومی که مرا همنباز گویند دروغ‌زنند و دگمانند. ص۴ س ۱۲-۱۳

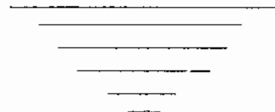
هنباز: ص ۱۰۴ س ۶

یـــاد:

تعبیر رؤیا هرکس داند تعبیر در یاد رسول داند، ص ۷۰ س ۱۲-۱۳

یك لخت:

هرکه او در دین یك لخت باشد... ص ۴۹ س ۱۳



فهرست

۴۶۸ عبارت

از ترجمهٔ آیات قرآنی که در این کتاب وزن عروضی مطبوع دارد

ص ۲۰ سطر ۸-۱۲-۱۳-۱۹
ص ۲۱ سطر ۱۱-۱۴-۱۶-۱۸
ص ۲۲ سطر ۱-۵-۹-۱۴-۱۶
ص ۲۳ سطر ۳-۶-۸-۱۵
ص ۲۴ سطر ۵-۷-۱۵-۱۷
ص ۲۵ سطر ۳-۹-۱۰
ص ۲۶ سطر ۴-۵-۱۲
ص ۲۷ سطر ۶-۷-۱۲
ص ۲۸ سطر ۲-۹-۱۰-۱۲-۱۴-۱۷
ص ۲۹ سطر ۱۰-۱۴
ص ۳۰ سطر ۱-۲-۳-۶-۸-۱۵
ص ۳۲ سطر ۳
ص ۳۳ سطر ۱-۲-۷
ص ۳۴ سطر ۶-۷-۹-۱۳-۱۸-۱۹
ص ۳۵ سطر ۳-۷-۱۱-۱۳
ص ۳۶ سطر ۱-۴-۱۵
ص ۳۷ سطر ۲-۴-۹-۱۲-۱۵
ص ۳۸ سطر ۳-۹-۱۳-۱۴
ص ۳۹ سطر ۲-۱۰-۱۵
ص ۴۰ سطر ۴-۶-۸-۱۱-۱۳-۱۴
ص ۴۱ سطر ۲-۱۱-۱۷-۱۸
ص ۴۲ سطر ۱-۴-۱۲-۱۴
ص ۴۳ سطر ۱-۲-۳-۴-۱۰-۱۹
ص ۴۴ سطر ۵-۶-۱۰-۱۲-۱۵
ص ۴۵ سطر ۱-۶-۸-۱۵-۱۸
ص ۴۶ سطر ۵-۹-۱۱
ص ۴۷ سطر ۴-۹-۱۶

ص ۴۸ سطر ۱-۶-۸-۹-۱۵
ص ۴۹ سطر ۱۱
ص ۵۰ سطر ۱-۳-۵-۱۱-۱۳
ص ۵۱ سطر ۱-۲-۳-۶-۷-۸-۱۱-۱۶
ص ۵۲ سطر ۲-۳-۵-۶-۹
ص ۵۳ سطر ۵-۸-۱۲-۱۴
ص ۵۴ سطر ۲-۳-۵-۸-۱۰-۱۱-۱۹
ص ۵۵ سطر ۲-۸-۱۰-۱۱
ص ۵۶ سطر ۲
ص ۵۸ سطر ۸
ص ۵۹ سطر ۲-۴-۶-۸-۹-۱۰-۱۱
ص ۶۰ سطر ۷-۹
ص ۶۱ سطر ۵-۸-۱۳-۱۷
ص ۶۲ سطر ۳-۴-۷
ص ۶۳ سطر ۳-۷-۸-۱۰-۱۲
ص ۶۴ سطر ۲-۳-۴-۱۱-۱۷
ص ۶۵ سطر ۱-۴-۷-۱۰-۱۱-۱۳-۱۶
ص ۶۶ سطر ۱۰-۲۰
ص ۶۷ سطر ۷-۱۶
ص ۶۸ سطر ۲-۴-۱۶
ص ۶۹ سطر ۲-۶-۱۰-۱۲
ص ۷۰ سطر ۲-۶-۱۲-۱۳-۱۴-۱۶-۲۰
ص ۷۱ سطر ۴-۵-۸-۱۶-۱۷-۱۹
ص ۷۲ سطر ۱-۵-۹-۱۶
ص ۷۳ سطر ۶-۷-۱۰-۱۱
ص ۷۴ سطر ۳-۷-۸-۹-۱۰-۱۲-۱۴
ص ۷۵ سطر ۱-۸-۱۰-۱۲-۱۳-۱۴

ص ۷۶ سطر ۸–۹–۱۲–۱۶–۱۷
ص ۷۷ سطر ۳–۴–۶–۱۰–۱۳
ص ۷۸ سطر ۱–۳–۴
ص ۷۹ سطر ۹–۱۰–۱۱
ص ۸۰ سطر ۳–۱۶
ص ۸۱ سطر ۶–۷–۹–۱۱
ص ۸۲ سطر ۲–۱۵–۱۶
ص ۸۳ سطر ۳
ص ۸۴ سطر ۱–۴–۵–۱۰
ص ۸۵ سطر ۷–۱۶–۱۸–۱۹–۲۰
ص ۸۶ سطر ۳–۴–۵–۸–۹–۱۱–۱۳–۱۴–۱۶–۱۷
ص ۸۷ سطر ۴–۸–۹–۱۴–۱۷
ص ۸۸ سطر ۱–۸–۱۳–۱۵–۱۶
ص ۸۹ سطر ۱۰–۱۳
ص ۹۰ سطر ۹
ص ۹۱ سطر ۳
ص ۹۲ سطر ۱–۲–۱۶
ص ۹۳ سطر ۲–۱۱–۱۵–۱۶
ص ۹۴ سطر ۷–۱۱
ص ۹۵ سطر ۲
ص ۹۷ سطر ۲–۵–۱۰–۱۲
ص ۹۸ سطر ۲–۶–۷–۸–۱۲
ص ۹۹ سطر ۳–۴
ص ۱۰۰ سطر ۲–۵–۶–۱۱–۱۲–۱۳–۱۹
ص ۱۰۱ سطر ۴–۶–۷–۱۱–۱۲–۱۶
ص ۱۰۲ سطر ۱–۲–۳–۴–۵–۱۲
ص ۱۰۳ سطر ۳–۷–۱۳–۱۷–۱۸

ص	۱۰۴	سطر	۲–۳–۶–۱۱–۱۲–۱۳
ص	۱۰۵	سطر	۳–۷–۹–۱۷
ص	۱۰۶	سطر	۱–۷–۱۵
ص	۱۰۷	سطر	۱۳
ص	۱۰۸	سطر	۲–۳–۱۳
ص	۱۰۹	سطر	۲۱–۴–۸–۹–۱۵
ص	۱۱۰	سطر	۵–۶–۱۱
ص	۱۱۱	سطر	۱–۴–۵–۶–۱۰–۱۱–۱۳
ص	۱۱۲	سطر	۵–۸–۱۱–۱۳
ص	۱۱۳	سطر	۱–۵–۶–۱۰
ص	۱۱۴	سطر	۱–۳–۷
ص	۱۱۵	سطر	۵–۶–۷
ص	۱۱۶	سطر	۶–۱۲–۱۴–۱۵
ص	۱۱۷	سطر	۱–۶–۱۰
ص	۱۱۸	سطر	۵–۶–۸–۹–۱۰–۱۳–۱۴–۱۵–۱۸
ص	۱۱۹	سطر	۳–۷–۱۱–۱۲
ص	۱۲۰	سطر	۱–۸–۱۲–۱۶
ص	۱۲۱	سطر	۴–۱۴–۱۶
ص	۱۲۲	سطر	۴–۱۰–۱۵–۱۶
ص	۱۲۳	سطر	۴–۸–۱۰
ص	۱۲۴	سطر	۵–۱۱–۱۳
ص	۱۲۵	سطر	۷

* * *

* *

*

فهرست نام‌های کسان و اقوام

آ ـ الف

ه

هارون (برادرموسی): ۷ــ نودوهشت

هارونالرشید: سی‌وچهار

هخامنشی: یازده

همای چهرآزاد: هیجده

هندوان: سی ــ سی‌وشش

هنینگ: چهارده

هود: ۱۶ــ۳۳ــ سی ونه ــ چهل ــ چهل و یک ــ چهل ودو ــ چهل و سه ــ چهل‌ونه ــ پنجاه ویک ــ پنجاه و هشت ــ پنجاه‌ونه ــ شصت‌وسه ــ شصت‌وچهار ــ هفتاد ــ هفتادویک

ی

یزدان: نه ــ پنجاه‌وشش

یعقوب: ۳۹ــ۵۸ــ۷۱ــ ۷۹ــ ۸۱ــ ۸۵ــ ۸۶ــ۸۹ــ۱۴۳ــ هفتادویک ــ هشتادوسه ــ نودونه ــ صد

یوسف: ۵۷ــ۵۸ــ ۵۹ــ ۶۰ــ۶۲ــ۶۳ــ ۶۴-۶۵-۶۶-۶۷-۶۹-۷۱ــ۷۳ ــ۷۴ــ۷۵ــ۷۶ــ۷۷ــ۷۹ــ۸۲ــ ۸۳-۸۴-۸۵-۸۶-۸۸-۸۹-۹۲ــ ۱۲۹ــ ۱۳۳ــ ۱۳۶ــ ۱۳۷ ــ ۱۳۸ــ۱۴۲ــ چهل ــ چهل‌وپنج ــ پنجاه ــ پنجاه ونه ــ شصت ــ شصت و چهار ــ شصت وپنج ــ هفتادویک ــ هفتاد و دو ــ هفتادوسه ــ هفتادوهشت ــ هشتادوچهار ــ هشتادوهفت ــ نودوچهار ــ نودوپنج ــ نودونه ــ صدودو ــ صدوچهار ــ صدوشش ــ صدوهفت ــ صدونه ــ صدوده ــ صدوسیزده ــ صدوپانزده ــ صدونوزده

یونس: ۱۱ــ پنجاه‌وهفت ــ پنجاه‌وهشت ــ شصت‌ودو ــ شصت‌وسه ــ شصت وهشت ــ صد ــ صدوسیزده ــ صدوشانزده ــ صدوبیست.

فهرست نام جای‌ها

وان: یازده

همدان: بیست‌ویك

هند: یازده

یزد: بیست‌وسه

یونان: بیست‌وپنج

فهرست نام کتاب‌ها

فهرست نام زبان‌ها و لهجه‌ها و خطوط

دو ـ سی‌وسه ـ سی‌وشش ـ سی   ك
وهفت ـ پنجاه‌ودو ـ پنجاه‌وسه ـ   کردی ـ بیست‌دو
پنجاه‌وهفت ـ هفتادوپنج ـ هشتاد   ل
ودو ـ صد ـ صدوبیست ـ صدویك   لاتین ـ ده

درست و نادرست

نادرست	درست
ص یازده سطر۲۲ همران	همدان
ص دوازده س ۱۸ آثاری	آثاری
ص دوازده س ۲۱ دسوار	دشوار
ص هیجده س۱ این‌خرداذبه	ابن‌خرداذبه
ص بیست‌ویك س۳ هزخیز	هنرخیز
ص بیست وچهار س۱۵ ناید	نیاید
ص بیست‌وپنج س ۲۰ بودند	بودنه
ص بیست‌وهفت س۲۴ آدرسها	ادرسها
ص بیست‌ونه س۱۱ پارسایی وو	پارسایی و
ص سی‌ویك س۲۲ لاشعار	الاشعار
ص سی‌وپنج س۱۷ مدنی	تمدنی
ص سی‌ونه س آخر رسیدوقت‌در	وقت دررسید
ص چهل‌ویك س۱۳ آید	آمد
ص چهل‌ویك س۱۸ هی	همی
ص چهل‌وشش س۱۴ شك در	شك درالله
ص چهل‌وشش س۲۲ اجای	جای
ص چهل‌وهفت س۲ آمات	آیات
ص چهل‌وهشت س۱۵ توینه	نونبته
ص چهل‌ونه س ۴ فلیومن من	فلیؤمن‌ومن
ص پنجاه‌وپنج س۳ هزح	هزج
ص شصت‌وپنج مف	ممثا
ص شصت‌وهفت س۲ حهر	جهر
س شصت‌ونه س ۸ فزعون	فرعون
ص هفتادویك س۱۲ یِتَّمْ	یُتِم
ص هفتادودو س۳ اِ بانا	آبانا
هفتادوهشت س۳ دربه‌کسر	دردزپول به‌کسر
ص هشتادونه س۴ بجای واگر	بجای‌واگیر
ص صدوشش س ۱۴ دراسید	درسید
ص صدودوازده س۵ التال	القتال
ص۴ س ۴ سبحان	سخنان
ص۱۰ برابرسطر۴ اضافه شود	یونس۱۰/۹۲
ص ۱۸ س ۴ بدادیم	بداریم
ص۴۰ برابرسطر۵ هود۱۱/۷۴	هود۱۱/۷۵
ص ۵۹ س ۷ پرستدگان	پرسندگان
ص ۷۰ س ۵ جاشتانی	چاشتانی
ص۷۱ س۱۶ خدای	خدایی
ص۷۴ برابرسطر۶	یوسف۱۲/۴۵
ص۱۱۴ سطر۱۶ خبردارند	خبر
ص۱۱۴ سطر۱۷ شما	دارند شما
ص ۱۳۱ سطر۴ نفرین	بنفرین
ص ۱۳۶ س ۲۷ راأس‌المال	رأس‌المال





وما تكون في شأن وما
تتلوا منه من قرآن ولا
تعملون من عمل إلا كنا
عليكم شهودا إذ تفيضون
فيه وما يعزب عن ربك من




مثقال ذرة في الأرض ولا في
السماء ولا أصغر من ذلك ولا
أكبر إلا في كتاب مبين ألا إن أولياء
الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون
الذين آمنوا وكانوا يتقون لهم البشرى

فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا

تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُوَ

الْفَوْزُ الْعَظِيمُ وَلَا يَحْزُنكَ قَوْلُهُمْ

إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ

الْعَلِيمُ أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَن فِي السَّمَٰوَٰتِ



وَمَن فِي الْأَرْضِ وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ

يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ شُرَكَا

إن يتبعون إلا الظن وإن هم إلا
يخرصون هو الذي جعل لكم
الليل لتسكنوا فيه والنهار مبصرا
إن في ذلك لآيات لقوم يسمعون
قالوا اتخذ الله ولدا سبحانه هو
الغني له ما في السموات وما في الأرض

إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا
أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ
قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ
لَا يُفْلِحُونَ مَتَاعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا
مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نُذِيقُهُمُ الْعَذَابَ
الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ۵

در هیچ حال هیچ کار مبر دست یکی از قرائتم حتی بخوانی ابدی
و [illegible]

هیچ کار نکنی که نه ما دانیستیم تا تو بگوی درد انای مای دریابند
ما دانا ایم بدانچه می‌دود شوی هیچ چیز از ما پنهان نماند نه خورد و نه بزرگ
تا بگوی ما این همه را بر یاد کردیم تا یاد کیری که چه شوی قومی گراو
لیا او باشند زانده و زنیم امی باشند نشان از شان آن بوذ که مومن باشند
تا او عصامن باشند مر ایشان را دو مژده بدهند یکی اینجا دیگر که بسر
هیزدند سبحان الله ما و ایا باشند ان قوم عظیم بوذ که با او نداند و هلی شباش
کعزه مار است ار چی ایشان تشبیه می کنند ما اشنوا ایم که فنار شان در ا
ما دانا ایم بهرچ بکنند هر چند هستند بد کاشند ار در رمضو اندر با
در اسمانند قومی کهر اهمنا کو تید دو غوسد و دکما نند
شب را تاریک تا بیار امیسد روز روشن تا مرا ببینید در این هر
دو بسی نشانست ار نا شنوید معنی‌ها را رسید کفتند یکی فرزند یافت
بکو سبحان الله و الله که نکوفت او بی نیاز است او را ست عالم ز باداف
تشبیه هیچ نشکفت ا ان که برو دروغ کویند

هر کس را عذاب او بنو هند واجب نکند زبهر دنیا خاصه
که مرد او او قیامت آرند پس اجتنابم عذاب ایشان زار ندان
تا سزاها جمی بفسند



وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ
إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ كَبُرَ
عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذْكِيرِي بِآيَاتِ
اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا
أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ
أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا

إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَمَا
سَأَلْتُكُم مِّنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا
عَلَى اللَّهِ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ
الْمُسْلِمِينَ فَكَذَّبُوهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَمَن
مَّعَهُ فِي الْفُلْكِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَا
ئِفَ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا

فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنذَ

رِينَ ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلًا

إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ

فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ

مِنْ قَبْلُ كَذَٰلِكَ نَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِ

 الْمُعْتَدِينَ ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ

موسى وهرون إلى فرعون
وملإيه بآياتنا فاستكبروا وكا
نوا قوما مجرمين فلما جاءهم
الحق من عندنا قالوا إن هذا
لسحر مبين قال موسى أتقولون
للحق لما جاءكم أسحر هذا ولا

يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ قَالُوا أَجِئْتَنَا
لِتَلْفِتَنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَتَكُونَ
لَكُمَا الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمَا
تو قصه نوح را بر ایشان خوان تا یاد گیرند
بِمُؤْمِنِينَ بهشت بشنوند او گفت بر شما می صعب آید
بر آنکه مرا میان نهادند می تا بزیم همی و اجزای خوانم توکل
کردم تا بشنوند بیعت بکنند و یاری خواهند هوید ابکنند
تا بدانند پس جمله آن مردمان را دید زما بمدهید تا مردی
ببینید ار بر کردی زیان شمار اهرکز بشما طمع نکردم

عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ
بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ
فَمَا آمَنَ لِمُوسَىٰ إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ
عَلَىٰ خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ
أَنْ يَفْتِنَهُمْ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَ
رْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ وَقَالَ
مُوسَىٰ يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ

فعليه توكلوا إن كنتم مسلمين
فقالوا على الله توكلنا ربنا لا تجعلنا
فتنة للقوم الظالمين ونجنا برحمتك
من القوم الكافرين ۝ وأوحينا
إلى موسى وأخيه أن تبوءا لقومكما
بمصر بيوتا واجعلوا بيوتكم قبلة
وأقيموا الصلوة وبشر المؤمنين

وَقَالَ مُوسَىٰ رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْ
عَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي
الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ
رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ
عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ
يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ قَالَ قَدْ أُجِيبَتْ
دَعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَانِّ

سَبِیلَ الَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ فرعون گفت بر من

آرید جادو استاد هر چند توانید چو استادان حاضر

گشتند موسی گفت یکبار برهای جوابان ازدا تلبیسر

بنهادند موسی گفت چون بسنجه الله این را چون

حبطه کرداند زالله شما یاری بیابی الله حق را ظاهر کر

داند حجی شما باید نداری زان قوم هیچ کس ایمان نیاورد

مگر مردلی پاک و ذکان چند از جانب ام ز قوم او بودند

سمان سمان پنهان بگرویدند فرعون در مصر کردی بود

تا باری بود زو بتر سیدن ایشان را گفت اگر بگروید

توکل داری اگر مسلمانی از با خدای تو مینما ستیده هر

جان باید جمله از خواهی گفتند با رب تو کلا و ردیم ما

کافت کافران ندار بیم

زکام دشمنان ما آنکه دار جهان تنگ از کافران یکسر برهیم
فرمان دادیم موسی و هرون را گفتیم در شهر مصر ها
کیری روی با قبله نماز بگزارید جمله مومنان را مژده دهید
موسی فرعون را ستمخواند بدستوری ما تا یاد گیرید
گفت بار خدایا زینت و اموال تا ایشان دادی کش نیکو دید
نه ایدر دادی تا گمراه کنند این بلا م ایشانرا والمحو اند
اموالشان را زمانی بسرون کرد دلها سخت کی نگروید
بکوشمار انی که با یمان نیارند تا عذاب الیم در نیابید گفتیم دعاتان
مستجاب است دعوت بی کیم راست می باشید این بی دینان
جهال باشند تا ها شان نیکو نگرزیده وجا
وزنا ببنی اسرائیل البحر فاتبعهم فرعون

وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدْوًا حَتَّىٰ إِذَا أَ
دْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ
إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا
مِنَ الْمُسْلِمِينَ آلْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ



وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ
بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً وَإِنَّ
كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ

ولقد بوأنا بني إسرائيل مبوأ صدق
ورزقناهم من الطيبات فما اختلفوا
حتى جاءهم العلم إن ربك يقضي
بينهم يوم القيامة فيما كانوا فيه
يختلفون فإن كنت في شك مما أنزلنا إليك
فاسأل الذين يقرءون الكتاب من قبلك
لقد جاءك الحق من ربك فلا تكونن



من الممترين ولا تكونن من الذين

كذبوا بآيات الله فتكون من الخا

سرين إن الذين حقت عليهم كلمت ربك

لا يؤمنون ولو جاءتهم كل آية حتى

يروا العذاب الأليم فلولا كانت قرية

آمنت فنفعها إيمانها إلا قوم يونس

لما آمنوا كشفنا عنهم عذاب الخزي

فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ
حِينٍ وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ
كُلُّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُو
نُوا مُؤْمِنِينَ وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ
إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى
الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ

بنو اسرايل از پيش بوذند
بدان كه ايشان كناره كردم
فرعون و جنود در قفا بوذند بدان زير دريا را غرقه كرديم
چو كردار ب اهنك فرعون شفتيم بدار تا بكوييم

باواز بلند توحید اورد اسلام اورد کفتم بنذ سرم
این وقت ترا بی شک باس است جو مجبر باشی قولت بشنوم
عاصی بوذی را ذ بیش و مفسد دعوی کردی تا بر تو شمو بیم حق در
دعای موسی خبر داذ حق ایجا وا ران بخوانی امروز نزار رسوای بسر
خلق رسوای بسر خلق اب فلما بیم کوبید فرعون کو بید غرق شد
آن سک ملعون واد لا ریم بسیار کسند کما مرا ایشان را عاقل دانم
عاقل دانم هر چیز کار نبرد وا ما ند بنی اسرایل را براذیم روزک
حلال خدا باغ خورم عاقبت دار ازان هر سه ندا ذیم ما در توریه بلنش
از تو ترا انذجای رسول خواندیم ایشان جمله بنو بکروبیذ ند
تا امروز کیتا منشور داذیم دو کروه شذند خلاف کردند
ما روز قیامت وادربا دیم هر کپر کوید ما وریذ اریم بکو یا رخذای
ما توی کوید اربی خواهی شک بر حیز ذ رد بر سر انک خبر کار ذ
تا فا نو بکوبیذ که خداوند بر دست رسول حق بنوامذ

بپذرفت بدهذ گویذ زینهار چنان نکنی کی ایشان همانند
ذلّ قوم ما ایشان حتی بکارند زیرا که هلاک ادخو برایذ قومی که
الهشان همانند شومان تا ایشان ایمان بیارند ار ایشان جمله ببسند
مقصود رسالت یکی نکو وحد واجب کردی هر اهل هر شهری سوذ را
ز زیان جزا بکردی بگرویذی بیش از یاس تا هر وش دیر اسوذ
کردی ابلک بشنو حدیث یونس قومش چو عذاب ما بدیذند بیذار
شدند بذو بگرویدند نه عزین بوذند ا اوریقا شستند در نعمت
ما بپی برپیستند چو ایمان بر کفر بر گزیذند ابعاهو آهیم کامل عالم را
بر ارای ط رحم تا بگروند تو اتایم کرد رشم زیک ساعت اورا کنیم یکسی
بگروند تو دانی باشی کمردمان را اجبار کنی حتی تا بگروند میل زبایذ
کیا و بگرود تا فرمانبردار کار سند ذجو بستیهذ کویذ نکو دم بر ان
بی گروذی عقابا و ده ۵ قل انظروا ماذا فی السموات



والأرض وما تغني الآيات والنذر

عن قوم لا يؤمنون فهل ينتظرون

إلا مثل أيام الذين خلوا من قبلهم

قل فانتظروا إني معكم من المنتظرين

ثم ننجي رسلنا والذين آمنوا كذلك

حقا علينا ننج المؤمنين قل يا أيها النا

س إن كنتم في شك من ديني فلا

أعبد الذين تعبدون من دون الله
ولكن أعبد الله الذي يتوفاكم وأمرت
أن أكون من المؤمنين وأن أقم وجهك
للدين حنيفا ولا تكونن من المشركين
ولا تدع من دون الله ما لا ينفعك ولا
يضرك فإن فعلت فإنك إذا من الظالمين
وإن يمسسك الله بضر فلا كاشف له

إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ
يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ
الرَّحِيمُ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ
مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ
ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ
وَاتَّبِعْ مَا يُوحَى إِلَيْكَ وَاصْبِرْ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ
وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ۝ گویند چی کنیم تا بذیرد
بگوا می چی بردذ و می چه ارد
سوذشان نکند باور ندارند گویند هردو فعل ملک باشند
روز را ببرد شب را دارد بگو مولی چی چشم بی دارد

چنانک شمارا خوار بکنند قومی کی پیش چو شما بودند زیشان
هیچ کس امروز نرسید شما می گوی چاو درمانند من می گویم ایشان
درمانند بگو آنکه بگیرند حق بگیرند از بروید کان بلی بگیرند
رسولان خدای با مومنان بگیسو که هر دو سرای نجاه یاوند
باور نکنند کی من حق دارم من که هر دو جهان از بند و بیزارم
از هر شما همی پرسید هر چیز من بدان رضا ندادم آن را
کی شمارا او بمیراند بدو نادم ایمان بدو دارم مرا گفتند مومنان
باش هر ما تیر الا احد نکه دارم ره بر دین خدای اقبال می کن
از هرج ناحق تو دور می باش زینهار که مشرکان نباشی
و ابو بیدکان بهم همی باش از خواندن بت سود ندارد
از ناخواندن زیان ندارد هر کس کند و زما بکوود از موسل
بود ظالم کردد بیمار دهم پس عافیت بدهم اکو من خدای
بنو نیک خواهم

کسرا نبوذ کی رد کند آنک من خواهم این خواست مرا حکمت
خوانند ارنا زابید حمله بیا مرزدر دو حرف حدیث بی
بگویم می وا کردم نه من وکیلم هر کس که بورزد بحق
نبازد هر کس که نبرزد بحق بسوزد هرو حی از ما که نو
ارند بجر بکذارا رحی سفط کوبند نیکر کسرا جواب
ندهی تا ان وقتی که وا دریا وند دا ذها بدهد ذ داذ بینا ند
چکام جهان این نتوانند

بسم الله الرحمن الرحيم

جداو اکنه میان سوره
بنام خدای ولی حکمت

الر كتاب أحكمت آياته ثم فصلت

من لدن حكيم خبير ألا تعبدوا

إلا الله إنني لكم منه نذير

وبشير وأن استغفروا ربكم

ثم توبوا إليه يمتعكم متاعا

حسنا إلى أجل مسمى ويؤت

كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّي

أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ إِلَى

اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

أَلَا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا

مِنْهُ أَلَا حِينَ يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ يَعْلَمُ

مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ

مامی بینیم کاین حی کتابست مرادازین نامه

الصُّدُورِ

عطابست نامی محکم ازسدتابن ولان

جبرعدا م دریکر علاالست موافق

را ذرو تو ابست مخالف را درو عقابست حکیم خبیر نامه

تراد اذ سن این نامه تر از ذو الجلال است بگو متر سنید

لا اعذار اشمار ابی شک ازو تو ابست از بترسنید جز جزا را

شمار الطفا براز عقابست راو ازجدای عذر خواهید بپروا

زایید هر دو خطا بسنا این بردگناه باشکر الله بی شک

هر دو زو احبا انست چو شکر کنید نعمت بفزایند احار همه

مسمیا تسن هرکس کیدرو افضلی باشد فردا وبرابران

ترا بیسن از برگردی باورند از شما همه را فردا عقابست

فردا همه را بقیامت آرد هرچ او خواهد بی شک تواند

عداوت تو و اعفو هر دو اینان ور دل همی دارند اکاه

نه اند که غیب دان داند هرچند سر را در جامه ارند

و ببر اجه نهان چی اشکارا علیم این بود کاپسرلر داند

وَمَا مِنْ دَآبَّةٍ فِي الْأَرْضِ
إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّ
هَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ
وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَٰوَٰتِ وَالْأَرْ
ضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ
عَلَى الْمَآءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ
عَمَلًا وَلَئِنْ قُلْتَ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ

من بعد الموت ليقولن الذين كفروا

ان هذا الا سحر مبين ولئن اخرنا

عنهم العذاب الى امة معد

ودة ليقولن ما يحبسه الا يوم يا

تيهم ليس مصروفا عنهم وحاق

بهم ما كانوا به يستهزءون

ولئن اذقنا الانسان منا رحمة

ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيَؤُوسٌ كَفُورٌ

وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ نَعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ

لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ

جنبنده ندان نبود در زمین یکسر الا بر ما خدا وند ابد اریم اجا خاید

نبود در نجا کی ابید بکلهکا نازو جز دادیم روزی همه را جدید

داریم مور و ملخ صایع نکبار مرا دعالم را در شش شبا روز

باهر دو بهم در وجود آورد این عرش الله بر آب بودی بلشا

که عان در وجود آورد بیرزان که همه را تکلیف وزمو د

زان وقت که همه را بیلوغ آورد از ما بتر را ارجی هم دانست

بلشا که همه را در وجود آورد هر کس زشما چه کردش

نیکو دار او خویشتن را خوذ ابد روی آورد از ایشان بها
بعث هر گوالی گویند این گفت جاذو وا اورد ار در حین شان
عذاب نکنیم تا روزی کنند در میان کدارم گویید نکو تا ما نعنس
جبست ما بنز کنیم بلی و نیک ادیم ان روز کعذاب ما بدیذ
ایذ نیک لحظه تاخیر نکنیم گوید دی بوذ کمی نخندیذند
واد رسا نیم و ادر با و نیم نعمتشان ده هم شکر نکنند محنت شان
ده هم تا سپاسی کنند محنت ببرد هم محنت باز ارهم این نکوی
رما بنیاد بار برق دولت باز آمد هلا دو باش سپاس گویند



إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ

فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَى
إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَن
يَقُولُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ كَنزٌ أَوْ جَاءَ
مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ
عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ
قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ
وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُم مِّن دُونِ

اللّٰهِ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ فَاِنْ لَمْ
يَسْتَجِيْبُوْا لَكُمْ فَاعْلَمُوْا اَنَّمَا اُنْزِلَ
بِعِلْمِ اللّٰهِ وَاَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ فَهَلْ
اَنْتُمْ مُسْلِمُوْنَ

آنان که در بلا از صابران باشند
و در نعما از شاکران باشند
و اندر کردار از صالحان باشند امروز بدکان ماجوران باشند
مگر دل تنگ می باشید از آنچ گویند باز آنچ درخواهند از انذار
هیچ بکار هر چند آن با خود گویند رسول او بود که هیچ
دل او هر جای که باشد هر چند باشند هر آن گویند تو با فیستی

چو با عشق ایشان در بافتند بدون حذار از هر

در عالم نحوی و ادیب باری درخواهند ار راست

گفتند که این نوع گفتن ایشان بشنید بگو تا بگوید

ازین کنند نه انسانه می‌آرند جمله ایشان یک خطر نتوانند

بفس دانی که علم ما آرند ایشان ما را اسپوا ند ادانند

که چه چیز سری درآرند مَنْ كَانَ يُرِيدُ

الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ



أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ

إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا
وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ
يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ
مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَٰئِكَ
يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَ

حزاب فالنار موعده فلا تك في
مرية منه إنه الحق من ربك
ولكن أكثر الناس لا يؤمنون ومن
أظلم ممن افترى على الله كذبا أو
لئك يعرضون على ربهم ويقول
الأشهاد هؤلاء الذين كذبوا على

ربهم ألا لعنة الله على الظا
لمين الذين يصدون عن سبيل الله
ويبغونها عوجا وهم بالآخرة
هم كافرون أولئك لم يكونوا
معجزين في الأرض وما كان لهم
من دون الله من أولياء يضاعف لهم

الْعَذَابُ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ
السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ
هر که او همت دنیا دارد دنیا خواهد دنیا
برزد بغرا اید بهر دنیا آخر سهمی از آن
نیاود از آن سربود دو سهم و بر آن از دنیا
بود باری نیاود ایشان بغرا ز بهر دنیا
شنند بود الا بود آتش یاوند دنیا
ز ایشان بر بود و اماند باطل کرد ذهر آنچ کردند
جوان دین خدای بر بصیره بود مردمان جواب حجتی می خواند

رنانه موسی کی امام ایشان بود حق قرآن بسوزنی ارد
هرکه او از ایشان بد و نگرود لابد فردا آتش باید
این از خدای قطعا حسب دان این قول از خدای می سواید
بیشتر مردمان زان بنگروند مقلد باشند علم ندانند
ظالم تر از آن کسی مدانید که بر بار خدای دروغ گویند
ایشان همه را روز قیامت بفرمان خدای رسوا بکنند
رسولان خدای و امومنان جمله درو بهاشان گوا
هی بدهند که بیدا خلق کایان بودند که بر بار خدای
دروغ گفتند لعنت الله بر آنکه این گفتند تا خلقان را
زیغ بر دیعد بهاد خدای

بر خلق بپوشانند تأویل کتاب کوژ گویند
بهر چ فرود آمد در آموخت بود اقرار نکنند
کافر باشند ما از هیچ کس عاجز نباشیم مبندار
کژ بینش شوند بدون خدای یاری ندارند
ایشان فرداد عذاب کشند ایشان در بعض
حق خوان باشند از حق نشنوند طاقت ندارند
او را ببینند صبر شان برسد ایشان را بدو چشم مثل ببینند

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُم
مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ



هُمُ الْاَخْسَرُونَ اِنَّ الَّذِينَ اٰمَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَاَخْبَتُوا اِلَىٰ
رَبِّهِمْ اُولٰئِكَ اَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ
فِيهَا خَالِدُونَ مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْاَ
عْمَىٰ وَالْاَصَمِّ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ
يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا اَفَلَا تَذَكَّرُونَ ۝

نگوسارترین اند قیامت ایشان باشند کاهی نکنند
حق را زیشان زیان مند گردد ضایع گردد هرانچ کنند

آنکه ایشان موحدان باشند مطیعان باشند
مخلصان باشند بی شک ایشان بهشتیان باشند
ایشان در بهشت جاودان باشند مثل هر دو زما
بشنوند چو کور چو کر کافران باشند شنوا و بینا
چو مؤمنان باشند زنان از بسیار گردد مبتداری کند
سان باشند قومی که ایشان را یاد نگیرند ایشان مثل نعاملان باشند

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي
لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ
إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ

فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْ
مِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا
نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَا
ذِلُنَا بَادِيَ الرَّأْيِ وَمَا لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ
فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ قَالَ يَا قَوْمِ



أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي
رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَنُلْزِمُكُمُوهَا

وَ اَنتُم لَهَا کَارِهُونَ یعنی دادیم نوح پیامبر را
تا بعذاب بقوم خود را گفتا شما را می بترسانم اثبات
کنم بشوه خود را عذاب الیم تا در یابد که از بترسی خدای خود را
گفتند او را روسا از قوم کشو مردی مانند این قوم این هم
و دیدگان حظ ندارند ایشان را دل بتو نگروند می بینند از بهر
که در وع می گوید ایشان بر ما فضلی ندارند گفتا یا قوم
شما چی بینید از من خدای حجت دارم بر آنک مرا خصوصی کرد ست
شما بر نوسی من حجتی کنم بما شما طمع ندارم زانک او
و مرد مرد بستانم قومی کی ایمان دارند من ایشان را
خود نبرانم دلهاشان با خدای داند شما را من نادان
می بینم

ويا قوم لا أسألكم عليه مالا إن
أجري إلا على الله وما أنا بطارد الذين
آمنوا إنهم ملاقوا ربهم ولكني أراكم
قوما تجهلون ويا قوم من ينصرني
من الله إن طردتهم أفلا تذكرون



ولا أقول لكم عندي خزائن الله ولا
أعلم الغيب ولا أقول

إني ملك ولا أقول للذين تزدري أعينكم

لن يؤتيهم الله خيرا الله أعلم بما

في أنفسهم إني إذا لمن الظالمين قالوا

يا نوح قد جادلتنا فأكثرت جدالنا

فأتنا بما تعدنا إن كنت من الصادقين

قال إنما يأتيكم به الله إن شاء وما

أنتم بمعجزين ولا ينفعكم

نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُّ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ
اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ
تُرْجَعُونَ ۵

نما کر شما طمع ندارم زا نداوند مو د
مزد ستانم قومی کیمن ایمان دارند
من ایشا نرا خود نرانم دلهاشان بار خدای داند شما را
من همی نادان بینم اذ ایشان بمثل برانم من در مانم
یار نباوم واندیشی شما ربر جیزی نادر باوری کم جی گویم
الله روزی بمن نکرد ستن من غیب خدای اوندام نیز
بیستکی دعوی ندارم انان که شما شان خواری داری من ایشانرا
نقو رتکم خدای به داند دلهای ایشان

ظالم گردم گرشان بر آن گفتند یا نوح می جدال کوت

بسیار گفتی زیادتی همی بسوی عذاب بیار تا کی ز تهدید

گر راست گوی تا زما بر هی عذاب شما الله آرد او ار هیچ

کس عاجز نگردد یک حرف از من نیک بشنوید

چو عذاب خدای بخواهد بیاید نصیحت من اگر چی خواهم

و اجرام اثر بنا بورد او بار خدای است او به داند فردا هم بقیامت آرد



أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ

فَعَلَيَّ إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا

تُجْرِمُونَ وَأُوحِيَ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ

لن يؤمن من قومك إلا من

قد آمن فلا تبتئس بما كانوا يفعلون ۝

واصنع الفلك بأعيننا ووحينا

ولا تخاطبني في الذين ظلموا إنهم

مغرقون ويصنع الفلك وكلما

مر عليه ملأ من قومه سخروا

منه قال إن تسخروا منا فإنا نسخر
منكم كما تسخرون فسوف
تعلمون من يأتيه عذاب يخزيه
ويحل عليه عذاب مقيم حتى
إذا جاء أمرنا وفار التنور قلنا احمل
فيها من كل زوجين اثنين وأهلك
إلا من سبق عليه القول ومن آمن

وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ یا نوح گویند

دروغ می گوای بگوا چون ستم کیفر بردارم من بیزارم

ز جرمتان یکپسر براد ز عقاب تان خبر دارم وحی آوردند

بنوح انها کذبن پسران بنی یکی نگروند زفان زیشان یکبس

وا ایشان هر چیز کی کنند دراز میشوند بدستوری ما کشتی

بی ساز ما بینا بهتر انکه داریم زیشان فا من نگر

نگوی مر ایشان را می غرق کردانیم جواو بنشست

کشتی می ساخت قوم مشرکین خویشتن را ساخت پس هر

قومی طنز می کردند بزفان وی را سقط هم گفتند گفتا

فردا جواب شنوید ما نیز همانکه شما همی گفتی رسوای

کنید ز بچه بنمانید در عذاب خدای رسوا بیا شید

وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرِ
يهَا وَمُرْسَيهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُو
رٌ رَحِيمٌ وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي
مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ
وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا
وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ قَالَ سَآوِي

إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ
لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا
مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ
مِنَ الْمُغْرَقِينَ وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ
وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءُ وَقُضِيَ
الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ

بُعداً لِلقَوْمِ الظّالِمِین گفت گر نشنیدید نامر
اللّه بنام خدای چو باد برانید چو می خواهی کوا بستنید
بنام خدای آیند ابدار رسید این بار خدای من رحیمست امروز
مارا غرق نکرد اند کشتی در میان موجهای صعب باین
الوان ارمی رفت کوئی کوهست از موج آن روز پسرش
جدا بُد بود دران روز آوازش داد که با ما در نشین و این دنبان
تو هیچ منشین کفنا دیوا مدار اندوه از غرق مرا نگاه می
دارد کوه گفت کوه اندوه وا ندارد مگر انرا که خدای بدارد
ایشان هردو درین سخن بودند بفرمان خدای موج برامد
از یک دیگر جدا بودند هلاکند پسر نوح برامد
گفتند زمین را آب در چین تو که آسمان دامن در چین
بس رو زمین وا دید امد تا جی هالکه همه بدید آمد

ان کشتی با ان روز بر جودی الجا که موصل قرار دادیم گفتند
دور بند دور باشند ان ظالمان را که هلاک کردیم

وَنَادَىٰ نُوحٌ رَّبَّهُۥ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ
ٱبْنِى مِنْ أَهْلِى وَإِنَّ وَعْدَكَ ٱلْحَقُّ
وَأَنتَ أَحْكَمُ ٱلْحَـٰكِمِينَ قَالَ يَـٰنُوحُ
إِنَّهُۥ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُۥ عَمَلٌ غَيْرُ صَـٰلِحٍ
فَلَا تَسْـَٔلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِۦ عِلْمٌ إِنِّىٓ
أَعِظُكَ أَن تَكُونَ مِنَ ٱلْجَـٰهِلِينَ



قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ
مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْ
حَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ قِيلَ يَا نُوحُ
اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ
وَعَلَىٰ أُمَمٍ مِمَّنْ مَعَكَ وَأُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ
ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ تِلْكَ مِنْ
أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ

تَعْلَمُهَا اَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ اِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ

پس نوح از ما مسئله پرسید گفتا با اهل تو گفتی پسر مری
شک زانکه هست (از اهل) من بوذ در وعد و وعید تو راست گفتی
ترا بار خدای حکمتها بوذ فا من نمای در ابیچ گردی
با نوح بشنو با هش باش از اهل تو بوذ کهی نه پس بوذ
نیست واما سوذ ندارذ مر آن باید که هم دین باشد
بی همان بوذ دین همی نپرزید تو نادانسته نپرسی
این پدرم را بشنو نگاه دار نا دانسته زفان نگه دار
گفت بار خدای واز داشت خواهم زمانند انک از پیش گفتم
بذانچ گفتم مرا نگیری ارحم هو

بود هلاک گردم گفتند از گروه باید گبر
ابید اندوه نداری دل قوی دارید برما خدای
بود تو و بر بنیان کایمان دارند تا شاگردند قوم
باشند پس از بنیان کیما ایشان را نیکو بدار بیم
نعمت خورند ایمان نیارند در عذاب الیم شان بدار بیم
این اخبار را غیب خوانند اینان با تو چیز ندارند
خوا مرون از تو یک یک بشنوند باور دارند بنو بگروند
صبر واکن دل قوی دار برخیر کاران اخر به ابید

وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ
يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ



غَيْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ ۞ يَا قَوْمِ
لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ
إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ
وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا
إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا
وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا
مُجْرِمِينَ قَالُوا

يا هود ما جئتنا ببينة وما نحن بتا
ركي آلهتنا عن قولك وما نحن
لك بمؤمنين إن نقول إلا اعتراك
بعض آلهتنا بسوء قال إني أشهد
الله واشهدوا أني بريء مما
تشركون من دونه فكيدوني
جميعا ثم لا تنظرون إني تو

كَّلْتُ عَلَى ٱللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُم مَّا مِن دَآبَّةٍ

إِلَّا هُوَ ءَاخِذٌ بِنَاصِيَتِهَآ إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَٰطٍ

مُّسْتَقِيمٍ  فَإِن تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُم مَّآ

أُرْسِلْتُ بِهِۦٓ إِلَيْكُمْ وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا

غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّونَهُۥ شَيْـًٔا إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ كُلِّ

شَيْءٍ حَفِيظٌ وَلَمَّا جَآءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا

وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُۥ بِرَحْمَةٍ مِّنَّا وَنَجَّيْنَٰهُم

مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ وَتِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا

بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَا

تَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ وَأُتْبِعُوا

فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ

أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا

لِعَادٍ قَوْمِ هُودٍ لك بیغاه دادم بعادیان حمل برادرشان

هود بیامبر اکفنا کیل خدای بکروید مخلوقان را خدای مکو بید

للدهيتي رو اندارد بر الله‌هي دروغ کويند امو ناشي مزد

نمی خواهم از امر بد کارم اجرت سپناسیم چون من شما طمع
ندارم بر بار خدای زور نکویم رحمت خواهی سپرد اکردی
زیادت قوة ازو بیاوی در هایی شما برحمت بگشاید واکفر از
بیجا وامکردی بگفتند وا تو حجت نمی بینیم ما دست ز خدایان
بنداریم نمی پس بود گفتو نکوی ما جمله ترا باور نداریم
هر چی زنان از تو بیازردند زیرا که تو می نان نکوهی
شوم در رسید خردت شولید تا نوجه بری از بعی
گوای گفت با خدا رامی گواه کیرم شما نیز همه گواهی
بدهید که من بیزارم جز از الله از هرچ شما همی بترسید
معبود ارتان وا شما جمله هرچ بتوانید وا منی بکنید در هم
ساعت باطل بکنم از هرد بود هرچند بیارید من لله ت
بداشت وا نها دم از نا

داشتان بشو بیابیم هرچند پس حسد کانند
از آهوار ندار بند کانشد جمله ماز و طاقت ندارند
هرچند پس قوت دارند نهاد خدای کنزی ندارد
قضای خدای خود است باشد ار بر کردی ازمن
مبینید بیغام خدای واشما بداد م شمارا ببرد قوم
دیگر ازد نشان همه واشما بدانم اوراز شما زما ن
ندارد کردار تا زرا بکش نکه دارد بترسا اورا و مومنان را
از روز که عذاب ما بدید امید رحمت کردیم که گفتیم مترسید
چو عذاب غلیظ بدید آمد جوابانم را جحود کردند
در رسولانم عاص بودند هرجای که در عالم کردی
بود فرمانشدا مطیع بودند از رحمت ما در دار دنیا

آن ملعونان مطرود گشتند از ناپاکان روز قیامت
از رحمت ما همه دور باشند چنانکه از هود دور
بودند و فردا از ثواب ـــــ هم دور باشند

وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا
قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم
مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ
الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا
فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ

إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ ۝ قَالُوا يَا صَا

لِحُ قَدْ كُنتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَٰذَا أَ

تَنْهَانَا أَن نَّعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا

وَإِنَّنَا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ

مُرِيبٍ ۝ قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنتُ

عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَآتَانِي مِنْهُ

رَحْمَةً فَمَن يَنصُرُنِي مِنَ اللَّهِ

إن عصيته فما تزيدونني غير تخسير

ويا قوم هذه ناقة الله لكم آية

فذروها تأكل في أرض الله ولا

تمسوها بسوء فيأخذكم عذاب

قريب فعقروها فقال تمتعوا في

داركم ثلاثة أيام ذلك وعد غير مكذوب

فلما جاء أمرنا نجينا صالحا والذين

آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَمِنْ خِزْيِ

يَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ 

وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ فَأَ

صْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا

فِيهَا أَلَا إِنَّ ثَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِثَمُودَ

بپیغام دادیم بثمودیان یکی برادرشان صالح پیامبر را

گفت ای ... خدای بگروید جز او کس را خدا امد اند

شما را ایشان او بیافرید شما عمر داد زمین ایشان او دارید

گفتند فراستند ... طاشند اید دارید باری

بی وا داری از بت پرستیدن آگاه نای خبر نداری
کبیران ما همه برین بوذند باور نکنیم هر چند گویند
ما حیرانیم در آنچه می گویید سودی نکند هر چند گویند
گفتا یا قوم شما چی گویید ار من عذای حق آرم
ار واجب مر عاصی کردم وا عقوبت او طاقت ندارید
بپیغام بدهم ثواب یاوم ار او اشتر مر بسی ر بار دارد
این ناقه شمارا خود نشانست بر آنک من پیغمبر راست
گویم یکبار بدشتر بجش مدارید گزوند درمای ازین
پی کوبم هر یا قدر او هم زمین خدایراست در ربحه او وا بیدم
نستوه او بشتر بکردند سه روز پس از آن بشر بسد
روز چهارم [illegible] و بارانش برحمت ما ازان بجستند

قوی و عزیز شان نگه داشت زیرا که ایشان ظلم نکردند
چو بانگ عذاب از در آمد چهارم بامداد یکی نرستند
رسوا کشتند بروی او فتاده گفتی که ایشان هرگز نبودند
این بود بدانک کافران بودند از رحمت ما دور از آن بودند

وَلَقَدْ جَآءَتْ رُسُلُنَآ إِبْرٰهِيمَ بِالْبُشْرَىٰ
قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ
جَآءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ فَلَمَّا رَأَىٰ أَيْدِيَهُمْ
لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ
خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا

إِلَىٰ قَوْمِ لُوطٍ وَامْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ

فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَٰقَ وَمِنْ

وَرَاءِ إِسْحَٰقَ يَعْقُوبَ ۝ قَالَتْ يَا وَيْلَتَىٰ

ءَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَٰذَا بَعْلِي شَيْخًا

إِنَّ هَٰذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ قَالُوا أَتَعْجَبِينَ

مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ

فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَا

ءَتْهُ الْبُشْرَىٰ يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ

مُنِيبٌ يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَٰذَا

إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ

غَيْرُ مَرْدُودٍ

خوا ابرهیم افریشتکان ازما باسحق
نبی بشارة اوردنده

زاول اورا سلام دادند جو گفت وعلیک سخن بگفتند
رزدکار نشد که بحنه بریان فا پیش آورد ازان نخوردند
جو دیذ که هیچ دست نیازند معنیش آمذ ترسیذ کی زردند
گفتند مترس که ما رسولانیم با قلوط که جه ببردند
عیالش بشنیذ بر تمامی بکماریذ باسحق و یعقوب مژده دادند
گفتا کاشکی که این چنین بوذی پیری تو میفزا زره فرزند
این همه من شیخ گشته عجب دارند از پیر فرزند
گفتند با زن همی عجب داری از کار خذای از جو شما فرزند
رحمت الله و برکاتش هر دو بر وی و بر تو و بر نسل و پیوند
اورا داریذ او راست ثنا بینذ حمیذ آن بوذ که او راست ثنا بیند
جو مژده شنیذ واحای آمذ وامر بیتکان ذجدال آمد

سوال می کرد از لوط و از قوم وی رحلیمی حشم ذفا سوال امد
پسیار و اما رجوع کرد و بذ سبب ان بذ کد رسوال امد
گفتند ز بیمار نه جای ایمنست فرستادن ما از بهر ایست
جون ایمان امذ و ایس نکرد عذاب الله در نکذرت د

وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ
وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا
يَوْمٌ عَصِيبٌ وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَ



عُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ
السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي

هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا
تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ
رَشِيدٌ قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا
فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ
مَا نُرِيدُ قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً
أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ قَالُوا
يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا

إِلَيْكَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ
مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنكُمْ أَحَدٌ
إِلَّا امْرَأَتَكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَا
بَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ
الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا
جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا
عَلَيْهَا حِجَارَةً مِّن سِجِّيلٍ



مَنضُودٍ مُسَوَّمَةً عِندَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ

رسولان زنجا بر لوط رفتند · نزد ابراهیم از در در رفتند
بسببِ ایشان اندوهگین گشت · چنانکه از او تنگدل گشت
گفتند که ترسو مباش که ما آمدیم · امروز برهانیم ترا که آمدند
چو قوم شنیدند از ان جمع گردند · بیا بنگر که ایشان همی گردند
شادان و دنان نشنا و می کردند · ایشان از پیش همین عمل کردند
گفتا یا قوم زخدای بترسید · بنات من از من بخواهید
در مهمانم تشویر مدهید · عیال حلال با شما باشد
شما خویشتن بدنام مکنید · گفتند که ما دختر نخواهیم
معلوم تو است که ما چه خواهیم · گفتا که چه کنم قوه ندارم
زنجا قرابت عشیرة ندارم · من از اندوه و اکی بگزارم
گفتند یا لوط ما رسولانیم از بار خدای بپیغام داریم

ایشان مراد خویش نرسند و خویشتن از ایشان برهان
زین شهر برو چو شب دراید اهلت با تو در پیش می شند
هیچ کس از شما واپس ننگرد و عیالت را با خود نبرید
که ما ایشان را هلاک کردند چندانی بود که صبح بدمید
فرمان را وقت در رسید دمار از ان شهر برامد
خانه ها شان زیر و زبر امد آن جایگاه ان زان نگوساران
کردیم همه را ما سنگ باران بر هر سنگی خطها کشیده
پیوسته شده بامر رحمن این شومی و این عذاب هر دو
پس دور مدار از ین بلیدان ۵ وَ إِلَىٰ مَدْيَنَ
أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا
اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ وَلَا

تنقصوا المكيال والميزان

إني أراكم بخير وإني أخاف

عليكم عذاب يوم محيط ويا

قوم أوفوا المكيال والميزان

بالقسط ولا تبخسوا الناس

أشياءهم ولا تعثوا في الأرض

مفسدين بقيت الله خير لكم

إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُم
بِحَفِيظٍ قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَوٰتُكَ
تَأْمُرُكَ أَن نَّتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ
أَن نَّفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنتَ
الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ
إِن كُنتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ
رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ

إِلَىٰ مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا
الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي
إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ ﴿٨٨﴾
وَيَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ
مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ
أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ
وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ

إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ قَالُوا يَا شُعَيْبُ

مَا نَفْقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ

فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ

وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ قَالَ يَا قَوْمِ أَرَهْطِي

أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ

وَرَاءَكُمْ ظِهْرِيًّا إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ

مُحِيطٌ وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ



إِنِّي عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ
عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ وَارْ
تَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ وَلَمَّا جَا
أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا
مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا
الصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَا
ثِمِينَ كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا بُعْدًا

لِمَدْیَنَ کَمَا بَعِدَتْ ثَمُودُ پیغام دادیم با اهل
مدین برادرشان شعیب مارا گفتا جمله بدو بگروید
معبود مگوی جز خدای را مسنجید کم و کم مپیمایید
من می بینم نعمت شما را زان روز روز می بترسم
کمان در گیرند خود شما را از پیمایید ای بسنجید
خیانت مکنی راستی بکه داری در زمین خدای فساد
مکنید در ستد و داد طراری مکنی بَرَکَه اللّه
شمارا بهتر در هر دو جهان اگر بگروید نه بکه
وا ایم نامن بکه دارم شما خود از خود انصاف بدهید
گفتند مارتهمی بربزدارد ناخورد و بزرگ خدای

اسلاف ما بت پرست بودند تا امروز همه را کافر
خوانند این کم مذهبید و بیش مستانید می بیاید
چنانک می خواهد برو بنشین خرد جادار نباید کاین
قوم بر تو بشور شد گفتا سخن من بشنوید و اندیشه
بهش بدانید از من خدای پیغام دارم و نعمتها تمام
دارم همانی مبری که گویم مکنید برای شما هر چیز
روا دارم من انچ گویم صلاح خواهم تا بتوانم صلاح
جویم هرچند مرا موافقت نکنند من توفیق خدای تمام
دارم توکل کردم هرچ خواهی باش من رجوع باوی
دارم واجب نکند شما خرد دارید بعد از من
بنام
بد و نکو روبند

سوی در رسد چون ما شنیدار نوح در آن با قوم صالح
آن امت لوط از باد دمار بید بیابید در خدای عذری نخواهد
پس واوری بذر بجو وید گناهان تان جمله بیامرزد
بسیار و نیکوی ببینید گفتند کرده کمی بگویند
بشنو است کباد نگیریم می پنداری که تو کسی ما جمله
تا بکس بداریم ما قوم تو از آن دار بهر از بیز تر است
بلکسیم نه ای نوعو بیر هیچ کس از ما از زمی راهی فاکبارم
کفار خدای با شرم باد اشما مراورا حرمت ندارید
در ما شد او اس بهادند شما از آن بستن کار زم دارید
مخلط شما خلق نداند خالق داند تا ببینند
مرا هیچ کس از زم مدارید هیچ توانید بروی بکنند
من نیز بسته دست فادارم روز بود نه دیو کانو بیاوند

در عذاب خدای بقومی بباشید دروغ زن کیست و اباذارید
من عذاب شما برچشم می‌دارم شما وعده او برچشم می‌دارید
جون عذاب خدای از دور آمد شعیب را و یاران از آن برستند
رحیم ما همه شان بکرد ازیشت زیرا که ایشان ظلم نکردند
چو بانگ عذاب ما دید آمد یکی از ایشان زنده نماندند
رسوا کشتند بروی افتاده که گفتی که ایشان هرگز
نبودند از رحمت ما دور باد ندا چنانک ثمود دور بودند



وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ
مُبِينٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَائِهِ فَاتَّبَعُوا
أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ

برشيد يقدم قومه يوم
القيامة فأوردهم النار وبئس
الورد المورود وأتبعوا في هذه
لعنة ويوم القيامة بئس الرفد
المرفود ذلك من أنباء القرى
نقصه عليك منها قائم وحصيد
وما ظلمناهم ولكن ظلموا أنفسهم فما

أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ
مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ
رَبِّكَ وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ وَكَذَٰلِكَ
أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ
إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ ۞ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ

لَآيَةً لِمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ

ذَلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ

موسی بخزار در رسالت ما راجحها چو بدبختا نهر عون و ندانک

واز و نبودند بیغام مرا نکه نکردند رو بها شان را وار و نکر دند طاعت

فرعون کفر باشد رسوا نشا رد و امر نباشد فردا رسوا در بیش با

شند رسوا بیتها شان بیش باشد در دوزخ شنند ان قوم وار و

جا شان فردا سر باشد لعنت الله در قفا شان در روز

جزا همان عطا شان تفصیل تا اکاه کردیم شما و اهر یک

رسیشان حی کردیم از دهها شان برخی جای است برخی وا زمین

راست نکردیم اشان ان ستم بر خود کردند ما هیچ

کس ستم نکردیم کفتند شان ما ز دست کیرند در وغان

شان فاش بکردیم چو فرمان خدای از دور امد حسرتها

شان بیش نکردیم این ظلم کناهی زشت باشد مکافا
تش هم سخت باشد بگو بار خدای چنین نکرد توبه نکنند تا
مغفور باشند این وصف هشیار غافل را چیره دیده بود سیر کردانند
از واقعه بسیار بسد بسد تا قیر سر را جوشیر کردانند آن
روز که همه حاضر باشند بر خدا و تنها جو قیر کردانند

وَمَا نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مَعْدُودٍ
يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ
فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ فَأَمَّا
الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا

زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ خَالِدِينَ فِيهَا مَا
دَامَتِ السَّمَٰوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا
مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ ٥



وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ
خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَٰوَاتُ
وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءً
غَيْرَ مَجْذُوذٍ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ

مِّمَّا يَعْبُدُ هَٰٓؤُلَآءِ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا
كَمَا يَعْبُدُ ءَابَآؤُهُم مِّن قَبْلُ وَإِنَّا
لَمُوَفُّوهُمْ نَصِيبَهُمْ غَيْرَ مَنقُوصٍ
وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى ٱلْكِتَٰبَ فَٱخْتُلِفَ
فِيهِ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ
لَقُضِىَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِى شَكٍّ مِّنْهُ

مُرِيبٍ وَإِنَّ كُلًّا لَّمَّا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ

رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ

خَبِيرٌ فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَن تَابَ مَعَكَ

وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ وَلَا



تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ

وَمَا لَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ

جو مقن عمل سابق ربڽ هتكام جزا الاجور بتذ بر اذن يكتن نحو

نكوبذ هبج كسربما الجن لجو بيذ هدي اودرد بن

نیکبخت باشند فردا آنجا نیکبخت باشند هرکه اینجا توحید ورزد
فردا آنجا سعید خیزد منکران را اندر آتش آرند برسان کافران همی
خیزند این بانکه کافران منکر باشند زیرا که حق را منکر باشند
بر دین کفر و جهل باشند فردا بانکش چونان کافر باشند عقاب
و ثواب و غایت ندارد زیرا که از روز ساعت ندارد الا ما شا از بهر آن گفت
که بهر سوال ایشان ندارد میدان کافران نتوانند او هرچ بخواهد
ان نتوانند اما آنان که سعید خیزند جاوید در بهشت مانند
الا ما شا از بهر آن گفت که بهر شمار ایشان زیبا ندارند راحت زنان
هر که زنده شد تا ز آن هر که زنده شد عجب بمانند ز آنکه
قومی می پرستند اینجا باشند راست کاینان مقلد انند
گویند از پیش آبا چنانند ازینانند از جز بنانند خدای تمام ازما
بیاورند در توریته همین خلاف کردند گروه خود را اتلاف
کردند

رانست جزا اینان نباشد جمله خلق انرا نبینند ثواب
وعقاب اینجا نه بینند کننده بمیرد منقطع گردد اما را
ایشان باور ندارند چون حکمت ما خبر ندارند چو وقت
جزا ما دریابد از ما جمله جزا بیاوند ما کردارها
شان جمله دائم ایشان از ما خبر ندارند فرمان ما
ترازو بردار در میان ترازو راست می باش هر کس
کج کرد دوانو کردد فرمانش حق گو راست می باش
نگوا درمیان ترازوا گو میل مکنید الله داناست
راست می باش نیرو الظالمان تا نه در نسپارید کشتها فردا
با آتش بسوزید فرمان حق صبری کار نسپارید کاینجا دل
سوزی را نیاوبید

وَأَقِمِ الصَّلَوٰةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ
وَزُلَفًا مِّنَ الَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ
يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَٰلِكَ ذِكْرَىٰ
لِلذَّاكِرِينَ وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا
يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ فَلَوْلَا كَانَ
مِنَ الْقُرُونِ مِن قَبْلِكُمْ أُولُوا

بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ
فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا
مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا
أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ  وَمَا
كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَى
بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً
وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ
إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ
وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ
مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ وَكُلًّا
نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ

مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ
فِي هَٰذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَىٰ
لِلْمُؤْمِنِينَ وَقُل لِّلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ اعْمَلُوا
عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ وَا
نتَظِرُوا إِنَّا مُنتَظِرُونَ وَلِلَّهِ غَيْبُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ
يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ

عَلَيهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعمَلُونَ

در بام و در شام نماز والجاى ار پیشان در شب عشاه بکزارید
بنیکیها گناه بردارن بدین موا بیك نكاه دار صبر ... خود را
نكه دار خود سبارى ثوابى بر دل بار كمازان كى خردمندان كه پیش
شما كناه كردند اچند یكی معروف كردند بر ایشان كهم فساد كردند
مكر اندكى كى بكفتند دیگر همه را هلاك كردند ما در هیچ
حال كزاف نكنیم بكناهان شان هلاك كردیم ما مصلح را هلاك نكنیم
ثوابش بدهیم ما ظلم نكنیم اروا خواستی بی شك توانستی كیك
سان داشتی بدلیل شابستی مژ دش نبوذ جو در نیامی می ان
بایذ كبر كزینی ایشان بر حق خود ببایند زیرا كى ایشان هوا
برستند خلاف انان لعنت بار اورد خلاف مومنان رحمت بار
ارد فرمان داده تا بر كزینند تا ثواب ابدا زمن بیاوند

معلوم می‌بوذ که معظم ایشان تقلید کنند برنگرینند مقلد را ثواب ندهند
برندانش بر کند جزا ایش بدهند ثواب و عقاب دو چیز امر ست امرش بکنند
تا وسعتش ندهند ارجنی بوذ بوذ از این چی ادبی کنند تعزیر
بخشند ما قصرنا بگوییم تا باذ چیه دلت نگیرذ زادم ذرکیری نو تا
قیامت جواب ذهی هر کت بپرسند در قصه مخلوق خطا در تحمید
ذمامه حق صورت نبندذ جواب خبار رسلا از تو بشوذ و اپایذارذ بند
بند ببرذ بگو انا زنا جایمان بیارند ما احمد یان یکبار تا بیارند ارشان
شاید کیت برستند بگو بدوزخ نشوید تا بی برستید اللهمرا
لا تشمار این هردو کروه جشم می دارند ثواب و عقاب کی
بر بدارذ بگو من عیب نداینم عیب او داند دنیا بی شک جاوید نماند
این خلق همه لابد بمیرذ همان جاو بوذ و ما نبودیم جو ما برسیم
همان او بماند دین را می برزید لغو در دار الله از کارها خبر دارذ

سورة نوح [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

جدا وا کن میان سوره بنام خدای سزای مدحت

الر تلك آيات الكتاب المبين إنا

أنزلناه قرآنا عربيا لعلكم تعقلون

نامي بيغمبر كابن حروف راست مراد ازين نامه بيانست او را

وعز وجل بك بك مبين درين نامه ما او را نشانست قرآن عربي از بهر

آن بود تا دريابيد شما ايشان بود كه نحن نقص

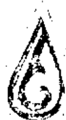
عليك أحسن القصص بما أوحينا

إليك هذا القرآن وإن كنت

من قبله لمن الغافلين إذ قال

يوسف لأبيه يا أبت إني رأيت

أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ
رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ قَالَ يَا بُنَيَّ لَا
تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا
لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنسَانِ
عَدُوٌّ مُبِينٌ وَكَذَٰلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ



وَيُعَلِّمُكَ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ
وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ

كما أتمها على أبويك من قبل إبر
هيم وإسحق إن ربك عليم حكيم
لقد كان في يوسف وإخوته آيات
للسائلين إذ قالوا ليوسف وأخوه
أحب إلى أبينا منا ونحن عصبة إن
أبانا لفي ضلال مبين اقتلوا يوسف
أو اطرحوه أرضا يخل لكم وجه

اَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَا
لِحِينَ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ
وَاَلْقُوهُ فِي غَيَابَةِ الْجُبِّ يَلْتَقِطْهُ بَعْضُ
السَّيَّارَةِ اِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ

از قصها بگو ترس
ازدان یاد کیر

رفتن برخلو خوانی تو عامل بودی ار بسر ادبر قصه ارما اشنو
چون میخوانی بدان که یوسف یعقوب در خوابی دیده بود
بگفت با یعقوب گفتا بابا یازده کوکب والشمس والقمر در خواب دیدم
که مرا سجده اردندی خوابم بگذار چنانک دیدم گفت
جان پدر زینهار این خواب بر برادرانت مگو بنزدیک
زیرا که ایشان ترا برنجانند

توشیطان را جو می‌بندی کفنا یاد ببر تا شاده بیانی
چنانکه دیدی بیاد بینی الذین احو ذبر حذر بنند بنوه و علم
هردو بنود هند از عمتا دبر خوردن بینی الی یعقوب بنو تبار سد
چنانکه زینش بر عم و حدت تمام بکرد برنو بکنند این باز خذار
تو حلیمت جو بیاید بی شک بکنند لشا نها بود درباب
یوسف و برادرانش بر سند کاندا گفتند یوسف و اینیامین
تر ما با ما از ما خوبتند ما مردانی بزرگ کشته ایشان را ازما
ببرند در روشنی شان زحد برفتنت این مسئله ما کار رفتنت
ادرا بکشیمند یا زو ند و دیذجای ببرند بنهان بکنند
بدرانا ن پدراو بمنا بماند ببرزان جمله تو نوی بکنند
بلی زیشان گفت بمکشید اری بکنید خابنش بر هند تا بیاماان
او را ببرند حالی بین پند شما ازو برهند ما لو لا با
زما با ما لک لا تا منا علی



يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُۥ لَنَٰصِحُونَ

أرسله معنا غدا يرتع ويلعب وإنا له لحافظون

قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِيٓ أَن تَذْهَبُوا۟

بِهِۦ وَأَخَافُ أَن يَأْكُلَهُ ٱلذِّئْبُ

وَأَنتُمْ عَنْهُ غَٰفِلُونَ قَالُوا۟ لَئِنْ

أَكَلَهُ ٱلذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّآ

إِذًا لَّخَٰسِرُونَ فَلَمَّا ذَهَبُوا۟

بِهِ وَأَجْمَعُوا أَن يَجْعَلُوهُ فِي غَيَابَتِ
الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُم بِأَمْرِ
هِمْ هَٰذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ۝ وَجَاءُوا
أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ ۝ قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا
ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِندَ مَتَاعِنَا
فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَمَا أَنتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا
وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ ۝ وَجَاءُوا

عَلَىٰ قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ ۝ گفتند یا بابا ما را

نگوئی چو ما را باور نداری ما یوسف را نصیحت آموزیم باید که اورا
ادنی بپرهی فردا اورا با ما بفرست تا فا را شود تا تو ببینی که ما
خود اورا نگاه داریم اندوه مدار نگرنتر بیی گفتا چو شما اورا
ببرید غمناک شوم باور دارید ترسم اورا گرگی بخورد در آن حال
که ازو غافل باشید رسوا کارا اگر گرگی را ز میان ما گرگی ببرد
پس ما بوداکه چنین بود باید که ذر چنین نگوئید خموش
گردید گفتا شما دانید لاجرم تنها رکیروش و از ازرید چندانک
بزدند اورا ببردند با یکدیگر

عقد بستند کی اورا ایشان در قعر آن چاه جای معلوم تر
بر سنگ بنشانند چو ایشان زان چاه رَدی را بداذند
از ما برادمی وحی بردند کفتیم اورا کی دل قوی دار چو فر داوذ
کی او در دارند مر و بهانشان تو و او در کوای ناکاه چنانک خبر
ندارند چو وقت عشا آن شب درآمد هر یک زیشان کریان درآمد
کفتند با باخوذت نکوییم کی امروز ناکاه درآمد
ما یوسف را در رخت بنهاذیم چو وقت مسابقت درآمد
یوسف و امتاع هر دو بهم بوذند کرک اورا بخورد بسروانز
امد ارچی ما این راست می کوییم ترا بی شک این نباورذ
بر پیراهنش نه چون او بوذ آن پیراهنش آنجا بنهاذند
کفتا بر من همی بپوشید این صبر جمیل این را نهاذند
از بار خذای یاری درخواهم تا اخوانش با زوجی کردند

وجاءت سيارة فأرسلوا واردهم
فأدلى دلوه قال يا بشرى هذا
غلام وأسروه بضاعة والله عليم
بما يعملون وشروه بثمن بخس دراهم
معدودة وكانوا فيه من الزاهدين



وقال الذي اشتراه من مصر
لامرأته أكرمي مثواه عسى أن

يَنفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَلِكَ

مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ

مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ

عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا

وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَرَاوَدَتْهُ

الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَن نَّفْسِهِ وَغَلَّقَتِ

الأَبْوابَ وَقالَتْ هَيْتَ لَكَ قالَ مَعاذَ اللّهِ إِنَّهُ رَبّي أَحْسَنَ مَثْوايَ إِنَّهُ لا يُفْلِحُ الظّالِمونَ

پس کاروانی بیترب از چاه حاضر گشتند
نزول کردند گفتند یکی از دلو برکشد ما را آب از آن شان بداد تا
چون دلو از چاه می برآمد یوسف یاران عجب بماندند چون یوسف را
حمله بدیدند یکدیگر را می مژده دادند او را پنهان فا وا می
بودند بضاعت عرش نام کردند ایشان گفتند تا این
چی شاید بود آنان گفتند آباجی کردند الله علیم
بذالک ایشان و بهرج آنان بازو بکردند باندک مایه
و کس بهای بفروخته شد درم شمسند می پرسیدند

ازان بستد و داذ زان نوکیدران راغب بودند گفتان
مصری کی اورا خریذ زینهار ای زن کی اورا نیکو داری
اخرما را ازو ابذ نیوفتد یا خوذ اورا بفرزندی گیری
جمله ان شهر دل درو بستند ان ازما بوذ تا تو بدانی
تاویل احادیث بذاذیم کو بار خذای ازین بوذ کی تو خواهی
بیشتر مردمان علم بذانند معنی غالب باید کی بذانند
جو یوسف ما تمام مردی گشت نبوه و علم هر دو بذاذیم
بذانش داذیم کی او متقی بوذ نیکوکاران را ما نند
ان بذهیم آن زن اورا بسیار بنواخت با خویشتنش بفساد
در نواخت درها دربست گفتا زوذ باش باری دیگر خوذ را
براراست یوسف گفتا خذ لهای دار از بار خذای خوذ

استعاذت خواست گفتا شنو مرا خداوندست اورا
مى بسيار حقها ست در فساد بدانكه فلح نباشد ستـ

مانهار احد و دبيدا استه وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ
وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ
كَذَٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَا
لْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ وَا
سْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ
دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَا الْبَابْ

قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ
سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
قَالَ هِيَ رَاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ
شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ
قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ
الْكَاذِبِينَ وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ
مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ

وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ

قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ

كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ

هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ

چون آن زن قصد کرد او نیز کردی ار انذ

الْخَاطِئِينَ

نبذی کبرهان نماداشت از هرج ان اسو

یوسف بر یک سو از فحشا خود را نگه داشت انکه چی عجب

کز مخلصان بوذ هر چند دو ید از ما جرا داشت یوسف بگریخت

از زن تنگ خاست جامش بگرفت از پس بدرید لذ خدای از

زن در تفند رسیذ هر دو را دید رویش بگردیذ

زلیخا گفت چنین نیکو بوذ مرا و اچنین در خانه بکباری
برندانش وسیت باشکنجش کی نیکو زوذ زوذ دست بنذا
ریذ گفتا این سو بدانك از سوی او بذ خویشاوند ش
گواه او بذ گفتا بنما مرا تو پیراهن تا جای آمدی جرم
او بوذ ار از پیش بوذ یوسف مجرم بذ چون پس باشذ
گناه ان بوذ چو پیراهن از پس نبه بوذ گفتا ای زن شرم
نداری زیرا گفتند زکید ایشان باید که خوذرا نیك نگه دارد
گفتا یوسف اگرچه حق توست انه بهر مرا باید که بکیبا رن
گفتا ای زن خطا تو کردی زوذ توبه کن از نیز در مانی

وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَةُ
الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ

شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَىٰهَا فِي ضَلَٰلٍ



مُّبِينٍ ۝ فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ

إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَـًٔا وَءَاتَتْ

كُلَّ وَٰحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ

ٱخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُۥٓ أَكْبَرْنَهُۥ

وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَٰشَ لِلَّهِ

مَا هَٰذَا بَشَرًا إِنْ هَٰذَآ إِلَّا مَلَكٌ

كريم قالت فذلكن الذي لمتنني

فيه ولقد راودته عن نفسه

فاستعصم ولئن لم يفعل ما آ

مره ليسجنن وليكونا من الصا

غرين قال رب السجن أحب إلي مما

يدعونني إليه وإلا تصرف

عني كيدهن أصب

إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ

فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ

كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۝

ثُمَّ بَدَا لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآ

يَاتِ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتَّى حِينٍ زنان گفتند

داننذ کید شهر عیال عزیز را جی می گویند بازان و زنا

کید خانه دارد فا زو گفتنست باری در من نکیر در

دوستی او صعب سری دارد گفتند مکر دروغ می گویند

درین شهر سی از ین خبر دلها زلیخا چون شنید حدیث

ایشان بهانه از ضیافتی ساخت ایشان را خود مهمان خواند

دران مهمانی تکلفی کرد مر ایشان را خود دستها او کند

از میوه تر مجلس آراست مر هر یک را کارد فرا داشته داد

تقوی یوسف معلوم می کرد او آواز زنش داد برو بیرون شو

تا یک یک زن رو نیکو کرد چندانی بود که او را بدید شد

آن هیبت او بدیشان اثر کرد دست ببریدند خبر نبد ایشان

فساد او وصوف شدند

حاشا لله که او گناه کرد لقنا و امتن در خانه این بود ست

مرا ملمس با بد کرد

مرا با زوجم همین بوده ست کفتم یاری و اسوی من نکر

کفتا مارا عادت جز بی بوده ست ازوی نبرد فرمان من بسیار زن

خواری و زندان چو آتش این بود سنت کفنا بار خدای زندان خواری
آخرت می فزاید چو در زندان تو کرم جاهل با شما زندان
زن صعبتر آید الله دعای او اجابت کرد از کید زنان او را کفایت
کرد سمیع و علیم اعلام او دانست که یوسف آن دعا می از
صیانت کرد بعد از آن صلاح او بدید آمد با یک دیگر کردند
بیر گردند گفتند او را که شش ماه محبوس کنی تقدیر کردند

وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانِ قَالَ اَ
حَدُهُمَا اِنِّي اَرَانِي اَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ
الْآخَرُ اِنِّي اَرَانِي اَحْمِلُ فَوْقَ رَاسِي

خُبْزًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا

بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ

إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا

ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ

قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ

هُمْ كَافِرُونَ وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي

إبرهيم وإسحق ويعقوب ما كان
لنا أن نشرك بالله من شيء ذلك من
فضل الله علينا وعلى الناس ولكن
أكثر الناس لا يشكرون ۝ يا صاحبي



السجن ءأرباب متفرقون خير أم الله
الواحد القهار ما تعبدون من دونه
إلا أسماء سميتموها أنتم وآباؤكم ما
أنزل الله بها من سلطان إن الحكم إلا

لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ
ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ
النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَمَّا
أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَأَمَّا
الْآخَرُ فَيُصْلَبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِن رَّأْسِهِ
قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ
وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي

عِندَ رَبِّكَ فَأَنسَاهُ الشَّيطَانُ ذِكرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجنِ بِضعَ سِنِين

طباخی بود را و شرابدار را بازوان بعد مسجون کردند

هر یک زیشان خوابی بدیدند این خواب برو تفسیر کردند

نسخه: ملک همی بساد خم می دیگر

پس گفت یکی خواب دیدم که چاشتدانی نان بر سر دارم

که خواب دیدم

مرغان زان نان همی ربایند آن را می خورند و نیز می بسوخند

تعبیر بکن که هم ببینم روی برخیز کاری چنانک می گویند

گفت یکی مسأله از من بشنوید تا بود که من هر دو بگویید

تعبیر رؤیا هر کس داند تعبیر رؤیا ز رسول داند

شمارا هفت و طبق بیارند چنین با دکمه خم چی ارند

پی جدا ارند چگونه می ارند بذره ی تخم نه بیش کارند

ابن عیلم مرا الله داد سنا ابن غیب بود تا بکرو کند می بینا رم ازان
طریقت کبار خدای ایمان ندارند بثواب و عقاب اندر قیامت
اقرار ندهند و کفار ندا بای مرا نام شنودی ایشان یکشمر
توحید گفتند خلیل خدای بسر اسحق ابو یعقوب همه
برین بودند امروز منم یوسف یعقوب همه دیو داران
مراحین خوانند این فضل خدای و اما نتها کرد لکن بلشتر
مکر د مکو و احو منت
بی شکر نکنند هر رندانی هم چون دبیر سنانی کجون راست
از زمو کی تسماد مسلم بوسمه
کویند خواب دانند خدای میهین دیکو کیهین ازمیس
بکبند از زر بتر نند با ان قاهر کبلیس نمانند مرواحدرا ابلت
نبدهند معبود ان تان اصل ندارند فا ازان منکر کشتان خدای
خوانند

این نام خدای پدرا شما کودی ابای شما شان نام کردند
الامران حجت نداذست فتوی شما باور نداراند بحکم
نرسند الامران را جاورا هیچ هتا ندانند اوفرموذ
ستجمله عالم را تا اجزاورا هرگز نپرستند این مذهب
راستدین خدای باشد بیشتر مردمان جاهل باشند اکنون
هردو تعبیر یاذ گیری تا هر یکرا فتوی بکنند
آن صاحب خمر غماه باوذ از ور ایشان خشنوذ کردند
اما طباخ دال باوذ از گوشت وی مرغان بکنند
چنانک گفتم زوذ بینی تعبیر کنی تعبیر بکنند
پس یوسف گفت نان را کناحی بوذ باید کمیرا وایاذ آرند
چندانی بوذ کی تو بگوی ایشان مرا واجای آرند

جو وا جای شد مشغول کردید مرا وا باز ده کفتی نگفتند
شیطان او را مشغول می داشت تا سالی چند باز نکردند

وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَىٰ سَبْعَ
بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ
عِجَافٌ وَسَبْعَ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ
يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي
فِي رُؤْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ

قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا
نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالِمِينَ ۝
وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ
أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُم بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ يُوسُفُ
أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ
يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعِ سُنبُلَاتٍ
خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ

لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ

يَعْلَمُونَ قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ

دَأَبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ

إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ

بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا

قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تُحْصِنُونَ ثُمَّ

يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ

يغاث الناس وفيه يعصرون وقال
الملك ائتوني به فلما جاءه الرسول
قال ارجع إلى ربك فسئله ما بال النسوة
اللاتي قطعن أيديهن إن ربي بكيدهن
عليم قال ما خطبكن إذ راودتن يوسف



عن نفسه قلن حاش لله ما علمنا عليه
من سوء قالت امرأت العزيز الآن حصحص
الحق أنا راودته عن نفسه

وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ذَلِكَ لِيَعْلَمَ

أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا

يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ

ملک روزی گفتا بشنوید

تا با ذکری تاویل گوبید

گاوان دیدم من هفت فربه که گاوان لاغر شان می خوردند این گاو

ها هم هفت بودند چهار فربان را می خوردند هفت خوشه سبز

بالندیا پس این هفت سبزان خشک بودند پس روی واکرد

و اندیشمانان که آنجا حاضر بودند این خواب مرا گفتا

تعبیر دید فازان می گفت که عالم بودند گفتند ایشان

نه پس نیک خوابیست افزار دادند که نه بدانند آن تا چه را

و با ذا مد مسئله یوسف چون بگفتند گفتا من خواب این گونه

خوابی راست او را بفرستید

امد بزوری گفتا یوسف یا انک توی بی شک صدیق فتوی ما
ده کر داب رویا جوابی شافی محکم بتحقیق هفت گا و
سیمان را هفت لاغر می خوردندی این هفت لاغر
هفت خوشه سبز دیگران خشک جوابش بازده از بهر
گهتر تا یاد گیرم جواب و ابرم تا ذ ریا و بند مردمان بکس
گفتا هفت سال غله بد روید خوردش مکنی در خوشه بگذارید
الا اندک ازان نکذرد بدان مقدار کمی ازان خورید بس ازان
هفت سال سخت باشد چنانک گذشته بیشتر بخورید
مگر اندک جای بنا انباری اید رحصنی دیگر بخورید سال
هشتم راحت بدید اید چنانک شما شیره وادرا کنید
مارا بشنید گفتش بیارید این واسطه در میان چی دارید
جوامرد رسول گفت واکرد و این او شوار و ببرسید

بگو چند دزد است بیوبند دستان کردند چرا نپرسید
هرانچ کردند علیم داند هر چند شما هم بدانید
ملک شنید گفت زنان را کار درست است کشما بگوید
شما یوسف را چو در نواختی چرا نکش یاوی مرا بگوئید
گفتند حاشا ای ملک زینهار بسامان تر ازو کسی ندیدند
عیال عزیز گفت اکنون از من سخنی بحق بشنوید
یوسف را بخودم خواندم هرچ او گوید باور دارید
افزار دادم جرم من کردم در غیبت او اورا نگوئید
وابار خدای دستان نتوان فرو ورها تا ندرا دادر باوید

وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ
بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي

غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝ وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي
بِهِ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ
قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ
قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ
إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ وَكَذَلِكَ
مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَبَوَّأُ
مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا

مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ
وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا
وَكَانُوا يَتَّقُونَ وَجَاءَ إِخْوَةُ
يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ
وَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ
بِجَهَازِهِمْ قَالَ ائْتُونِي بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ
أَبِيكُمْ أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ

وَاَنَا خَیْرُ الْمُنْزِلِینَ فَاِنْ لَمْ تَاْتُونِی
بِهٖ فَلَا کَیْلَ لَکُمْ عِنْدِی وَلَا تَقْرَبُونِ

این نفس را دیرا بایست هرچ می خواهید مرا بگویید
مگر این که عصمتی بوذ از رحمت وی نومیذ مباشید
ملک فرموذ شوید بیارید نه من که شما جو دی بیابید
تا هرچ کنم از وی بپرسم چنانک شما عجب بمانید
سخن نسمن مگر کاین گفت کاین یوسف را شما همی بلنسید
امروز نبرد من مکینست امین ملست در دین و دنیا
یوسف گفت کاین خزاین را سرتاسر کلیذ بمن اسپارید
زیرا که شما دنیا دانید از حلال و حرام خبر ندارید
من هر دو بهم حفظ نگه دارم باید که بمن جمله بگروید
حدیث یوسف کاری خدای بوذ از رحمت ما

محمدار ببذ خویشتن داری برکت بار آرد ضایع نشود
یقین بدانیذ ثواب ابد زین همه بهتر ایمان آری تقوی
بورزیذ برادرانش بمصر رفتند چون بار براذ ایشان
در رفتند او ایشان دانست ایشان او را می دیذ ندمی واندا
نستند چو ایشان را می بازگردانید همگنان شان را ها
ضر کردند آن برادر را که بپدر دارند می فرمایم تا حاضر
آرند نمی بینید این عدل و این داذ میزبان از من بهتر نیابیذ
نگوی او اینجا بیایید اگر نیارید مرا نبینیذ از من نمثل
تقیری کنم بی برادر تا خوذ هم نیاوریذ



قَالُوا سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا
لَفَاعِلُونَ وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا

بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِ
فُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ
لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ
أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ
فَأَرْسِلْ مَعَنَا أَخَانَا نَكْتَلْ وَإِنَّا
لَهُ لَحَافِظُونَ قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ
إِلَّا كَمَا أَمِنْتُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ

فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ
الرَّاحِمِينَ وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ
وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ
قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَٰذِهِ بِضَاعَتُنَا
رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ
أَخَانَا وَنَزْدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَٰلِكَ كَيْلٌ
يَسِيرٌ ۝ قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّىٰ

تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلَّا أَنْ
يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ
عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا
مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ
مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ
شَيْءٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ
فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ وَلَمَّا دَخَلُوا
مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ

يُغنِي عَنهُم مِنَ اللّهِ مِن شَيءٍ إلّا حا
جَةً فِي نَفسِ يَعقُوبَ قَضَاهَا وَإنَّهُ
لَذُو عِلمٍ لِمَا عَلَّمنَاهُ وَلَكِنَّ أكثَرَ النَّاسِ
از مهتر ابرهیم بجای کفتند ترا فرمان
لَا يَعلَمُونَ ۝ یوسف پسر ابرهیم خواهیم دستوری شی
کفتنا کفت بر خادمکانرا تا این المال در رحال نهند
تا مکران ببینند برادر را ز دختر بیار زند جو باز آمدند
بانزد یعقوب کفتند یا باب خود نت نکوییم برخی از بار ما
فرو بستند شرطی کردند تا برکشاییم ابن یامین را او با بر
ست تا ما او را نیک نکه داریم کفتار ما می کفتی
کیمایوسف را نکه داریم نکه دار خدای بسنده باشد

ابن یامین را بذو سپاریم ازدلِ پدران رحمی خبر دارد
ما قول شما باور نکنیم جندانی بوذ کبار وا کردند بضاعت را
دربار دیذند کفتند یا بابا اینک بضاعت ما برمت وا باز بما
سپرذند چنین کی کند کایشان نکردند مبرت
برما ایشان کردند برادر را نکاه داریم شتروار هریک
بیفزائیم کفت نفرستم من با شما او را مکر با من عهد
خذای بندید کاو را زوذ با من آریذ مکر بازوا انجا
بمانید کفتند بابا ما عهد کردیم کفتا الله را کواه
کرفتیم کفت جمله بهم ازدران شهر اینک کفتم تکو در
نشوید لکی یک یک از هر دروازی جو خواز دهند آنکاه
درویذ ایشان در شما تهمتنا و فتنه الله کفتست
تهمت مدارید از فرما از انکه ندارید شوی در سد
ازمن مبینید کفتند تراست حکم بابا

گفتا زینهار چنین مگویید اینک کردم بسر و توکل
شما نیز همه توکل آرید در مصر شدند چنان که
فرموده گفتند آیا که این چرا گفت مگر که مراد او درین
بود یعقوب را ز دور چیزهای دیدی الله بفضل فا زود آ
نموده بود بیشتر مردمان علم ندانند گویند کبرای چشم فرموده

وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ آوَىٰ إِلَيْهِ
أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا
كَانُوا يَعْمَلُونَ فَلَمَّا جَهَّزَهُم
بِجَهَازِهِمْ جَعَلَ السِّقَايَةَ فِي

رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا

الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ ۝ قَالُوا



وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِم مَّاذَا تَفْقِدُونَ

قَالُوا نَفْقِدُ صُوَاعَ الْمَلِكِ وَلِمَن

جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ

قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُم مَّا جِئْنَا

لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا

بسارقين قالوا فما جزاؤه إن
كنتم كاذبين قالوا جزاؤه من
وجد في رحله فهو جزاؤه كذلك
نجزي الظالمين فبدأ بأوعيتهم قبل
ثم استخرجها من وعاء أخيه
وعاء أخيه كذلك كدنا ليو
سف ما كان ليأخذ أخاه في
دين الملك إلا أن يشاء الله نرفع

نَرفَعُ دَرَجاتٍ مَنْ نَشاءُ وفَوقَ كُلِّ
ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ قالُوا إنْ يَسْرِقْ فَقَدْ
سَرَقَ أخٌ لهُ مِنْ قَبْلُ فأسَرَّها يُوسُفُ في
نَفْسِهِ ولَمْ يُبْدِها لهُمْ قالَ أنْتُمْ شَرٌّ
مَكاناً واللهُ أعْلَمُ بِما تَصِفُونَ

چو در رفتند در نزد یوسف گفتنا اورا برمن ارید
پس گفت مرا وای بدانید منم یوسف شما جی مولید
جمنا اینان با تو جفا کردند زان بود که گفتم از پیر درابید
جون کار ساخت زیشان بپرداخت باذن اله مسالی برسا
خت از صاع در رحل او بنهاد و اجابی امد وازو در ساخت

چو صاع داران صاع ندیدند بشتاب تنگ همی دویدند
گفتند چرا این کاروان را که صاع ملک ایشان بدزدیدند
صواع الملک می نیابیم و بیم از آزار بیذ رنجه ندارید
شتر واری گندم بدهیم گفتند بالله کشما نیک دا
نید نه آن را آمدیم تا صاع دزدیم ماخوذ هرگز
دزد نبودیم از صاع شما خبر نداریم گفتند چی بود جزای
این فعل چو معلوم نبود که دروغ گفتند (کرده اند) دزد رحل ایشان را
و نیز سال دادرید کمی نپرسید مارا اینجا حکم چنین باشد
جزای ظالم باید که تو برانیم صاع وا از پیش بار ایشان
بسبب آن صاع یک یک بسیار دیگر رخت برادرش بگاه کوید
صاع پیش دیگرفت آجا بنهاد چنانکه می خواستیم زبهر نوشتیم

۱۵۵

جه دیگر ملک ما خود بنهاد لکن خواستیم از بهر یوسف
تا حبس ما در مصر بنهاد بی آنک برادران بدانستند
مقصود بیافت و شرع بنهاد چو برادرانش اورا بدیدند
فروماندند بیکدیگر گفتند گفتند اگر وی دزد است کو ببد
مر یوسف را بدزدی بگرفتند گفتند از پیش نیز بدزدید
وقتی کمری بر میانش بگرفتند مگر این نیز همان عمل دارد
صاحب خبران این وا بگفتند یوسف بشنید خود در دل
نگه داشت آشکارا نکرد ایرا که گفتند
گفت از شما تا او در گردد خدای چه داند هر آنچه گفتند

قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا
كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ
قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ

أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ

إِنَّا إِذًا لَظَالِمُونَ فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا

مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ

تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ

مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ

فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ

لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ



خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ۝ ارْجِعُوا إِلَىٰ أَبِيكُمْ
فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ
وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلِمْنَا وَمَا كُنَّا
لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ ۝ وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ
الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا
فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ۝ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ
لَكُمْ أَنفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ

جَمِيلٌ عَسَى ٱللَّهُ أَن يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا

إِنَّهُۥ هُوَ ٱلْعَلِيمُ ٱلْحَكِيمُ وَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ

وَقَالَ يَٰأَسَفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ وَٱبْيَضَّتْ

عَيْنَاهُ مِنَ ٱلْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ

قَالُوا۟ تَٱللَّهِ تَفْتَؤُا۟ تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّىٰ

تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ ٱلْهَٰ

لِكِينَ قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا۟ بَثِّى وَحُزْنِىٓ

إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ 

این پسران یوسف بشنیدند ایشان فا روا خواهش کردند گفتند پدرش مر پدری

پیوست بجز او یکی رما بلنسیند بسیار با ما احسان کردی این

پیوهی تا وا بکوید گفتا زینهار حسن نکوی انکه ما را ظلم

خوانند چو بو مید گشتند و زیر گشتند با یک دیگر تدبیر کردند

مهتر مر ایشان گفت شما دانید با بای شما و شما چی گفتید

خدای را بر شما گواه گرفته زمسال یوسف دیگران خبر دارید

من با پدر رانم کز جای بجنبم تا اله یا پدر مرا چی فرماید

خیر الحاکمین این حکم بکند گفتند این دیگران ندانند

شما او کردی دا بر یعقوب گوید او را پدردی بگرفتند

صاعی رخوال او برا وردند او را انجا محبوس کردند ما انج

دیدیم ترا بگفتیم مخلوقان خود عیب ندانند

کسو ابفرست از مصر بوی بازا ندو اما در راه بوذند
تا الچه دیذ بی راست بگفتیم درحوال کی بهاد ایشان دانند
پیر یعقوب گفت این هم از انست سوی ما همه ز فرزند انست
من صبر جمیل خوذ آوردم اینبار نیز همچنانست
امروز مرا امید قوی تر گشت کی یوسف امروز زنده کانست
علم و حکم اسرار داند نومید گشتن نه جای انست
زیشان برگشت و گفت ائی وهای روشنان چشم این گروه ما
غمهای که بسته دو چشم گریان را [illegible]
گفتند بخدای کی نترسیم از بس یاد توی بکوای
این سوز و اندوه صعب باشد تا زار شدی نباید کمری
گفتا که مرا شما بگویید پراکنده شدم می با خدای گویم
شما او را چون من ندانید اندوه هامرا با خدای گویم

يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِن يُوسُفَ
وَأَخِيهِ وَلَا تَيْأَسُوا مِن رَّوْحِ اللَّهِ
إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِن رَّوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ
الْكَافِرُونَ فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا
يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ
وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَاةٍ فَأَوْفِ
لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ

يجزي المتصدقين قال هل علمتم
ما فعلتم بيوسف وأخيه إذ
أنتم جاهلون قالوا أئنك لأنت
يوسف قال أنا يوسف وهذا أخي
قد من الله علينا إنه من يتق ويصبر
فإن الله لا يضيع أجر المحسنين قالوا
قالوا تالله لقد آثرك



اللهُ علينا وإن كنا لخاطئين قال
لا تثريب عليكم اليوم يغفر الله
لكم وهو أرحم الراحمين اذهبوا
بقميصي هذا فألقوه على وجه
أبي يأتِ بصيرا وأتوني بأهلكم
أجمعين ولما فصلت العير قال
أبوهم إني لأجد



ريح يوسف لولا أن تفندون قالوا

تالله إنك لفي ضلالك القديم فلما

أن جاء البشير ألقيه على وجهه فارتد

بصيرا قال ألم أقل لكم إني أعلم من الله

ما لا تعلمون قالوا يا أبانا استغفر

لنا ذنوبنا إنا كنا خاطئين قال سوف

أستغفر لكم ربي إنه هو الغفور الرحيم

اردل با با همی نکه دارید هرچند او نه شود وجو بید

بجد باشید نومید مباشید نومید از خدای کافران باشند

شما مؤمنا نبید نومید مباشید و امیر شدند بیطانه کنند مر
تا آن وفی کیشاورند کفتند سختی ازما بشنو
ان بضاعت را بیش او بردند کفتند ما را و اهل ما را
نیاز دریافت زاری کردند این بضاعت ما قیمت ندارد
تو ینها کندم از دعوا ستند کفتند تو ی صدقه خواهیم
فردا از خدای جزا بیاوید کفتند یاد دارید کشما چی کردید
یوسف تا زیاد خو دببردید بیازید جفا از سرای روز
دروی بر ادر شدید کفتند معلوم نیست کی بد آنید
کشما امروز خود کجا بیید کفتند حقیقت یوسفی تو
کفتا آله بلی یعنی پدا سید این برادر و ا بجا نیستند
معلوم شنی ازو بپرسید این بلیت مکر منت الله
صبر و تقوی ضایع مدانید کفتند بخدای کراست می کوییم
الا تر ا بر ما بر کزیند اقرار دهیم کما خطا کرده ام
باید کما ما عتاب نکنی کفتا امروز خصمی نکنی

در بار خدای عذر بخواهید از جهان آن بود که شک ما بذیرد خدای

الدنیا چو برسید این پیراهنم با خود ببرید اینجا کنید رم

بر رویش بنهید بپیراهنش محزون نگردید هم بدین پیر دور

بکنید پیر خورد و بزرگ هر کنا هست شما همه را نزد من آرید

چو دروازه مصر عیر بگذاشت یعقوب ز یوسفش خبر یافت

گفت ایشان را که بوی پسرم از یوسفی یوسف بر جا بست

رمکم کسو الوحی خواهد ... امید که عالم بر جا ...

اندرون شیشیم پیراهنش را بر رویش نهاد سرخ برآمد

روشنای چشم جان پدر گفت اندوه بشد و فا ستر آمد

پسر گفتا که من همی گفتم امید خدای دلش درآمد

گفتند بابا بی شک خطا کردیم بایدی ما را ز خدای بخواهی

گفت بود که دادار دستور خواهم از آمرزش نومید مباشید

فلما دخلوا علی یوسف آوی الیه ابویه وقال

ادخلوا مصر ان شاء الله امنين
ورفع ابويه على العرش وخروا
له سجدا وقال يا ابت هذا تاويل رءياي
من قبل قد جعلها ربي حقا وقد احسن
بي اذ اخرجني من السجن وجاء بكم من
البدو من بعد ان نزغ الشيطان بيني
وبين اخوتي ان ربي لطيف لما يشاء



إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ

چون درفتند در نزد یوسف ابو انش را برخت بنشاست دیگران را گفت که در روید با خدای خواهد امن بنشستند پس ایشان را

تواضع کردند گفت بسم الله مقصود ز شنوید

گفتا بابا تاویل از خواب کان روز مرا تعبیر کردی

امروز بیاد باقی بدیدم ان شمس توی کبا متی بر تحینی

از اجابتش بعضی بگویم زر زنا ایم براورد تا تو شنوی

شمارا از سفر بر می آورد بنوزا انک میان ما بنوفتنید

از دیو لعین عادت این دارد تو روز نخست مرا بکفنید

الذی مرا الطاف باشد تو این مسئله از من بهتر دانید

علیم و حکیم جز و مد اینید باید حق سخنی ز من بشنوید

گفت بار خدایی وا بگویم تو بودی که مرا ملک بنشاندی

تاویل احادیثم بدادی اندر دو جهان مرا تو داری

خداوند جهان من خود ترا دانم دو سخن دیگر ز من بشنوی

بر اسلام مرا چو وقت باشد جان بگیری از وقت گو خواهی

ذكركم الله قيامة بالإسلام فقم برحمة بلشا بني

ذَلِكَ مِنْ أَنبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ
وَمَا كُنتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا
أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ وَمَا أَكْثَرُ
النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ وَمَا
تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا
ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ وَكَأَيِّن مِّنْ آيَةٍ فِي

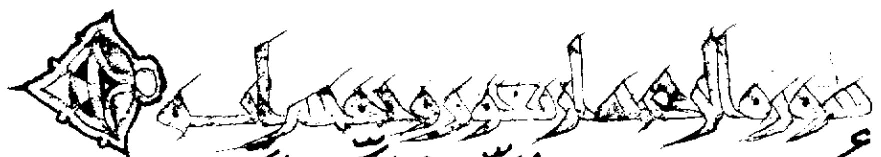
السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا
وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ ۝ وَمَا يُؤْمِنُ
أَكْثَرُهُمْ بِاللّٰهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ
أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللّٰهِ
أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ
قُلْ هٰذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللّٰهِ عَلَىٰ
بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللّٰهِ وَمَا أَنَا
مِنَ الْمُشْرِكِينَ

وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا
نُوحِي إِلَيْهِم مِّنْ أَهْلِ الْقُرَى
أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنظُرُوا
كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ
وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ اتَّقَوْا
أَفَلَا تَعْقِلُونَ حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ
وَظَنُّوا أَنَّهُمْ

قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّيَ مَن
نَشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ
الْمُجْرِمِينَ لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ
عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا
يُفْتَرَى وَلَكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ
يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى
وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

این همه حجت که شد اظهار عیانست زیاد توان وقت نبودند
خیابان جمله بر یکدیگر گردند تو قصه یوسف زمن شنیدی
رعنا محمود و احباب بود جمله مردمان بتو مکر کردند
وازان رو تو سخن حرفی بیشتر ایشان بتو نگرویدند
عاقبت رفتنست که مرد خواهند تو یک ذره مرد نخواهید
زیرا که چنین زیبا نباشد تو نامرد را جمله دارید
بی شمار نشان بدادم در عالم که کرد ز مکر بدها را بدانند
تأمل نکنند انصاف ندهند بر عمیا بروی می پرند
آنکه گویید می بروید بیشتر ایشان تنزیه نکنند
امر کشتند عمومی عام باران همه را ناگاه بکردند
ایشان مارا همی ندانند زانست که ما هم زهر و کند
یکوطو یقینی و دین و سبیرتمی اینست که همه را واهدای جوانم
از دین خدای خود من و یارانم مرا وانجمت بر باد دارم

من الله تنریه کوچی هرکز بعذابی شیری نیارم
بفرستادیم لرسیکرنوما مکر مردان کز شهر بوذند
بیغامی دادیم وحی فرستادیم تا حالها هلن را بکردند
هم دار کردند کیهزبر بردکند ما وزنکند نکونا بنکرند
بهشت بهشت منقوانلا باقر دارندر اکر خورد دلاوند
عذابلر کفار تاخیر می کردیم تا رسولانم نومید کشتند
کافرلن کفتند هیچ رسولان فانا هغفند دروغ کفتند
نصره امداد رسا رسولان با تاجی کشتند انک بکرو بلاوند
عذابهعذلی از مجرمان وکردا با ندوما به کمتو بکنند
در قصها شان بسیار عبرت بوذ حیز مندان را عاقبت بدهند
نه حدیثی بوذ وامنع بهاذه اکور راست بوذ باز انک دارند
جمله چیزها کی ورییا تبذ رامی با استسنا کی بشنوند
رحمت الله هر جند خواهید
مرا تان را کیذو بحرو فید



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جدا وکن میان سوره بنام خدای مالک ملک

الٓمٓر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي

أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَٰكِنَّ

أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ اللَّهُ الَّذِي

رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا

ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ

وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي
لِأَجَلٍ مُسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ
الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ
وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ
فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ
الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ
يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

الر مراست ملکت او را اسرار از آن ذماست رحمت آیات کتاب

در هر دو جهت بنو فرستاده اند از خداوند

این نامه حق بر حقیقت بلکه بیشتر مردمان می نگروند

وان بلست مکر حماقت آسمانها را بی ستون برداشت

بهش بقدری ناهیچ ستون هست بر راست بکرد آسمان

بر عرش این استقرار از اوصاف عرش است این شمس

و قمر مسخر انند همانا زلشان بنزانام بر دست تدبیر

کنند مر ما نهار اجانری جاز ببنش تقدیر کرد است

جز این کند منهم زما مور حرام رحلال جدا بر دست

تا نخز ایش و ظطاب عرو قید اقرار دهی جانا که گفتست

بساط زمین هم او بگسترد همو جبال بلند را هم او کرد

همو نهرهای روان هم او پدید آورد از هر میوه جفت سرخ و زرد

نوروز و شب بهار خشک و تر آورد و بسیار تقدیر او کرد

شب را بر روز او آورد ایدون اما نشانست آن را که تفکر کرد

وَفِي الْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَىٰ بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ

إن في ذلك لآيات لقوم يعقلون ۝

وإن تعجب فعجب قولهم أءذا كنا ترابا

أءنا لفي خلق جديد أولئك الذين

كفروا بربهم وأولئك الأغلال

في أعناقهم وأولئك أصحاب النار

هم فيها خالدون ويستعجلونك

بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ
خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلَاتُ وَإِنَّ
رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَىٰ
ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ
الْعِقَابِ ٥ زمینی بلند درهم پیوسته
باشد
بارید و خوش بار شوره زار که دران انگور
زمینها ز و کشت رسته خرما بنانی دوتا و یکتا از بیخ یکی
دو شاخ رسته هوای همه و آب یکسان تفاوت بسیار

بوسسته وابسته دران با ایستت برحیس تدبیر
ازاکخوذ راکار بسته شگفت بمانی زگفت ایشان
سگفته بمانی جای از هست گوید بیراز انک خاک
گشته چی بداری اعادتی هست ایشان کافران بمانکروند
برد اغلها برکردن دارند جاوید در عقاب ها بمانند
وازان بمانند بخود ندارند بعذاب جزای می شناوند
گوسد ما را نیکی بیارد از قوم از بیش مثل کشتند ازبازایید
وافا بذیر ندارد بیتر عقاب سخت بستنده **وَيَقُولُ**

الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ
مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ

قَوْمٍ هَادٍ ﴿٧﴾ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ
أُنثَىٰ وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَمَا
تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِندَهُ بِمِقْدَارٍ ﴿٨﴾
عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ
الْمُتَعَالِ ﴿٩﴾ سَوَاءٌ مِّنكُم مَّنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ



وَمَن جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ
وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ ﴿١٠﴾ لَهُ مُعَقِّبَاتٌ

ن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ

مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ

حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ

اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ

مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ

کافران گویند بار گران

گرانج در خواستیم یکی بیارند

تو ایشان را آگاه کردی چنانکه از پیش پیامبران کرده

هر آن ایشان را بی شک دانند چون بایستند الله داند از ناقص بود

از آنچه در کار ما را واحد بود او عدد داند هر اسم کنام

شه سپرد او فتنه ز گمشتن آن خدای خبر دارد شاهد و غایب

نمون شما دانند در دانائی بکس نمانند پنهان گویند

یا با یک بود ارید در صحرا بود با کیج خانه الله دار از

جمله دانست او بسنت و هست هردو دانند از ما در را

تو بنمیا نند کز پیش و ز پس نگاه میدارند تا حرکاتش

همی بستند آن بود لشند از شب دارید ما نعمت زال

زوال نکنیم تا از وقتی کیشکر نکنند ار شکر کنند شود

ها باوند کفران ارند هم سوء بستند جوما خواهیم

عذاب ان قوم هیچ کس ریشان ان دفع نکنند

بدون خدای یار نباشند ما لین نکنیم تا ان نکنند

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا

وينشئ السحاب الثقال ويسبح
الرعد بحمده والملائكة من
خيفته ويرسل الصواعق فيصيب
بها من يشاء وهم يجادلون في الله
وهو شديد المحال له دعوة الحق
والذين يدعون من دونه لا يستجيبون
لهم بشيء إلا كباسط كفيه

اِلَّا كَبٰسِطِ كَفَّيْهِ اِلَى الْمَاۤءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهٖ وَمَا
دُعَاۤءُ الْكٰفِرِيْنَ اِلَّا فِيْ ضَلٰلٍ



او برق اندر هوا بر بدارد زان بیم وا مید وا بر بدارد گروهی گویند
گون بسازد گروهی گویند خون کند ارد آن میغ گران بار
باران از رعد تحمید و تسبیح ارد فرشتگان از هیبت او هر یک
مار زیبا تسبیح ارند صواعق را از جایش فرو ستند نابا
رادن خون حریق ارد باز انک چنین هر یک او را ک درذات الله تشبیه
ارد این صواعق را نشان کی دان با عدای سخت را
بدید ارد دعا تحق بکو حق بشنود خواهش نا حوا
واجابت ندارد نه بهر دانند نه بهر شنود شحاجت را روا
نکو دانند بت خواندند است چنان بود کی تشنه آب را دست
خواند هر چند خواند یا دست جنباند او بی شک تشنه بماند

خواهش كافران نا ما هيچ چيز هر چند كنند سود ندارد

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْ
ضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ
وَالْآصَالِ ۩ قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَ
رْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ
أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا
وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى

والبصير أم هل تستوي الظلمات
والنور أم جعلوا لله شركاء
خلقوا كخلقه فتشابه الخلق
عليهم قل الله خالق كل شيء وهو
الواحد القهار أنزل من السماء
ماء فسالت أودية بقدرها فاحتمل
السيل زبدا رابيا ومما يوقدون

عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ
زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ
وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً
وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الأَ
رْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الأَمْثَالَ لِلَّذِينَ
اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَى وَالَّذِينَ
لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الأَرْضِ
جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لافْتَدَوْا بِهِ

أُولَئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ

هرچه در آسمان است طوع و رغبت با هرچه در زمین کرهی ز و قسمتند
قسمی رغبت قسمی رهبت را آخر مارا می سجده آرند سایه‌ها
شان از صبح تا شب سرتا پاشان در خاک می غلتند بگو مالک
عالم سما را کو بینید انکه تو بگو ولی نعمت بگو شما بینید که می خوا
هید بدون خدای از بت نصرت ایشان خود را می نتوانستند می جی
بپرسید ز ایشان شفاعت ز کور تا بینا بسی در گردد یکسان
نبود نور با ظلمت یا می ما را هنباز گویید افعال خدای نبود شرکت
خدام زمین بگو بنا کردند یا خدام آسمان تماندر بلت بگو من
عالم را با هرچه در عالم مفعول گویم نشان قدرت

خدای واحد دیگر مقهور ما ناد چنین نماند شبهت بگو بار
خدای ما حکیمست از سوی سما آبی پدید آرد زاراب بسیار سیلها
خیزد باندازه جواب پدید آید بار و کف بوذ و قیله بوذ بسیار
هر دو ستوده صافی پدید آید ناز زر خی در کاه دارذ صایغ یادگر
همی جوش پدید آرذ آن کف و آن قیله و آن سوره و آن جوش بهوا در
شود باقی معین گردذ آن زر خلاص و از دیگر اسوده وان آب
زلال نفع پدید آرذ این هر ج بما اندماند حق دان زان چهار کسنوذ
هو الله پدید آیذ چون حق برزد بهشت باور ماند سراب مبطل
حین بشد هر چند گوید مبطل حی حیلت چی چار جشم تا سوذ
پدید آیذ ان سوذ مبطل چو سو بلینذ سوذها سره



زان سوی پدید آیذ ۵ أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ
إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ

أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ
الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنقُضُونَ
الْمِيثَاقَ وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ
اللَّهُ بِهِ أَن يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ
وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ وَالَّذِينَ
صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَ
قَامُوا الصَّلَوٰةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَ
قْنَاهُمْ

سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرَءُونَ بِا

لْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عُقْبَى

الدَّارِ جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا

وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَا

جِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ

يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ



نِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ فرح آن کس که وی بداند
خود را نوا خوان کفا حق ببند خود را نگاه بچشم عبرت
جزات پس درو بدید آید ز وفا داری بعهد الله حق
بشستن دار وصلت بدید آید تشویر ز گناه و بیم فردا گشتا ری
سخن بود که بدید آید بر طاعت صبر و از معصیت صبر امید
رضا هر دو بدید آید نماز نیکو و صدقه بپیوست خویشی
داری وادین بدید آید فردا در بهشت مهمانی دارند مهمان
دار اعجاز بدید آید سامان حاضر باشند اسباب و نسب
واد بدید آید ز فرشتگان از هر دری که سلامی زیبا و ما
دید آید سلام کنند سبب بگویند سر انجام نیک او را بدید
آید **وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ**

مِنۢ بَعْدِ مِيثَٰقِهِۦ وَيَقْطَعُونَ مَآ أَمَرَ
ٱللَّهُ بِهِۦٓ أَن يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِى
ٱلْأَرْضِ أُو۟لَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱللَّعْنَةُ وَلَهُمْ
سُوٓءُ ٱلدَّارِ ٱللَّهُ يَبْسُطُ ٱلرِّزْقَ
لِمَن يَشَآءُ وَيَقْدِرُ وَفَرِحُوا۟ بِٱلْحَيَوٰةِ
ٱلدُّنْيَا وَمَا ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَا فِى ٱلْءَاخِرَةِ
إِلَّا مَتَٰعٌ وَيَقُولُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ ل

لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ

قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي

إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ

قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ

تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ الَّذِينَ آمَنُوا

وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ

اما آنان که عهد شکنند فرمان نبرند

وَحُسْنُ مَآبٍ

رحم بپیوند فساد کنند مطرود

گردند در بد جای ضایع مانند



تفاوت در عطاشان حکمت بود هر کس کاو را
دنیا زیادت بود اوشادتر بود در بجا کعادن بود
واجب آن بود کی شادی بطاعت بود چی در آخر تش
بسی مثوبت بود آنجا که بهشت دنیا چی ارزد مهتر آن بود
کفر دادر جهت بود کافران لن ترانی بشنو کی گویند
بار کرم ازان کز انچ درخواستیم با اراده ما یکی بیارند
زیرا گویند عنادشو هست از باز ایند فاسوه یاوند
قومی کایشان بما بگروند قرآن شنوند دلرا در و بندند
واجب است بر همه عالم کی احکام آرام یاوند جو با
ایمان طاعت دارند طوبی ایشان ثواب یاوند زیبای
جای روز قیامت ایشان را بی شک بسیار زند

كَذَٰلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ
خَلَتْ مِن قَبْلِهَا أُمَمٌ لِّتَتْلُوَ عَلَيْهِمُ
الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ
بِالرَّحْمَٰنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ
تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابِ وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا
سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَ
رْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَىٰ بَل لِّلَّهِ

الامر جميعا افلم ييئس الذين امنوا

ان لو يشاء الله لهدى الناس جميعا

ولا يزال الذين كفروا تصيبهم

بما صنعوا قارعة او تحل قريبا

من دارهم حتى ياتي وعد الله

ان الله لا يخلف الميعاد نفرستادیم

ترا اندرین امت پیش از ایشان بس امتان بودند تا برخوانی وحی

بر ایشان که فی کفتیم

کاکافران باشند که مجتهد رحمان را هم ندانیم
بگو الرحمن است مکر بگروند توکل کن بکر
نترسی چون وا ما کردی از تو ببرند ادا قرآن را جنان
بسازیم کیاکو هطا را بدان ببرانند بحرمت او زمین
ببرند انرا کز سالها مردند بحرمت او وا سخن اینند
گوییم قولوا اخر نگویند ارجی سرها شاند ابرند
ما انو هر سپه بی شک توانیم مومنان دانند کافران
ندانند مومنان را چو یقین بدانند که کافران ما را
عاجز نبود دانند این ما باکان تا زنده باشند
خود روز بروز رنجها یاوند شومی در سند در جان
وهان شان تا آن وقتی که همه بمیرند پس از آنک بمیرند
زنده شان بکنند در وعده ما خلف یاوند

ولقد استهزئ برسل من قبلك

فأمليت للذين كفروا ثم أخذتهم

فكيف كان عقاب أفمن هو قائم

على كل نفس بما كسبت وجعلوا

لله شركاء قل سموهم أم تنبئونه

بما لا يعلم في الأرض أم بظاهر

من القول

بل زين للذين كفروا مكرهم و
صدوا عن السبيل ومن يضلل
الله فما له من هاد لهم عذاب في
الحيوة الدنيا ولعذاب الآخرة أشق
وما لهم من الله من واق ۞ مثل الجنة
التي وعد المتقون تجري من تحتها الأ
نهار أكلها دائم وظلها تلك

عقبی الذین اتقوا وعقبی الکافرین النار



عجب نمه مان ار برنوخند ند
زیرا کانان کز بلش بوذند
بار سولا نه همی عملی کردند کفتی بکیار یتا بخندند نسر نکیرد
شان را الحجند (والکوبند) معلوم بکن تا حالشان جوشند جو عقاب الیم
مانند بذند جی بندارند کا وار هر کس بذ الج کردست جبر
ندارد قومی او را کفتند (همیانو) نکو او خوذ را امثل نداند
نامشان ببریذ تا خوذ جی کردند کفتار شما الضلیل ندارد ار بنکار
بوذ الله داند در اشکار اشد سه مانند
ایشان کنشیا همی کرا نبند در اشکار و نیهان هیجای
نیابد خوذ بر ساختند خوذ شان نکوامد تا خلقان
را از ره ببردند ما ایشان را کم راه خواندیم

ایشان خودرا تباه خواستند ایشان را عذاب دو جهانی
در عذاب ابد صعب درمانند هرگز خودرا باز
نیاوفند / بشنو نوشتان باغ اناف که ایشان مطلق بر
خیز کارند میوه دار دیر راحت پیوسته هر
دو جاوید ازما بیاورند انان که بما ایمان ندا
رند جاوید در نار ما بمانند **وَالَّذِينَ آتَيْنَا**
هُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ
إِلَيْكَ وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَن يُنكِرُ
بَعْضَهُ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا

أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَإِلَيْهِ مَآبِ

وَكَذَٰلِكَ أَنزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا

وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُم بَعْدَ مَا

جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ

مِن وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا

مِّن قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً

وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَن يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا

بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ يَمْحُوا

اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ



الْكِتَابِ ۞ وَإِنْ مَا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ

الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِنَّ

مَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا

مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا

مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِۦ وَهُوَ سَرِيعُ
ٱلْحِسَابِ وَقَدْ مَكَرَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ
فَلِلَّهِ ٱلْمَكْرُ جَمِيعًا يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ
كُلُّ نَفْسٍ وَسَيَعْلَمُ ٱلْكُفَّٰرُ لِمَنْ عُقْبَى
ٱلدَّارِ وَيَقُولُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ لَسْتَ
مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدًۢا بَيْنِى
وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِندَهُۥ عِلْمُ ٱلْكِتَٰبِ

ان اهل کتاب کایمان دارند قرآن شنوند شادان گردند
لکن بعضی از یهود هان باور نکنند گرچه شنوند
یکی او را او دیگران را فرمان دادند تا جان داوند
تشبیه نکنند او جز را بر ستند نبوت رسول ایمان دارند
باری خواهم تا زنده باشم افکار کمرا بازان جهان رانند
بدین دنیای حکم تبارک شوند ستادیم تا بیدری
از پیامبر و هوای صحیح کیش بجز قرآن حکم نکنند
بی شک یا ما سخت در ما نبینند دانی همانا یاری باوید
جانی را ما هر رسولی را از پیش تو ما پیغام دادیم
زنان حلال و اهل بیتان سازی و یاری تمام دادیم
بی دستوری منزلت نهادند مگر انچه ما پیغام دادیم
اجل شان برسید جمله بمردند ملک الموت را الهام دادیم
املا کردی اثبات کردند انچه ما خواهیم و انجا بیم

پیغام بدادی ساکن همی باش چون توبه کنند همانیم
سبب توبه طاعت هستیم اصول کتب بکسیندادیم
از سخن اصل و اهما بیم تو پیغام بده ساکن می باش
ازشان بخیرم آمن می باش از تو بروی بشارت ایشان
مرایشان را جواب بدادم شد واجب آن بود کشمار بگیرند
هر قومی بقا فتح باوند رود بود نه دیر کیک نمانند
پیران همه فاشمار گیرند محمد مانا ز محراب ایشان
که آن پیشینیان همه مکر کردند جزان همه ساخته داریم
ازبیک کردند از بد کردند کافر گوید اعمر از هنر
و پادشان دهند هرانچ گفتند کافران گویند
نه ای پیامبر بگو بپسنده بود الله دا قد
اما مان در کشتار بو خبر دارند شما می نکنید هیچ باقر

سورة ابرهيم عليه السلام خمسون واثنان آية

بسم الله الرحمن الرحيم

جدا واکن میان سوره

بنام خدای منعم نعمت

الر كتاب انزلناه اليك

لتخرج الناس من الظلمات

الى النور باذن ربهم الى

صراط العزيز الحميد الله

الذي له ما في السموات

وما في الأرض وويل للكافرين

من عذاب شديد الذين

يستحبون الحياة الدنيا على

الآخرة ويصدون عن سبيل

الله ويبغونها عوجا أولئك

في ضلال بعيد الرحمن الرحيم

زانست کبنو قوان فرستاذیم تا مادارِی جراغ ماروی
بیروفا ازان زهرج نادیب بادنِ اله خالقِ عالم
یاران دامی کی خدای بیستو زهرج درعالم جمله مسر
اوراست عذاب شدید جاجداو راستی دنیا ودین
برگزیند تا عامی راز راه ببرد نند ضلال
بعید بدان کی ان بود کرراه بشند وزراه ببرند

وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ
قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ
مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ
وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَلَقَدْ

أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ

قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ

وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِي

ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ 

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا

نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ

مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ

الْعَذَابِ وَيُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَ
يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَٰلِكُمْ
نفر ستاکر بر مار سولان
بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ الا در لغة ما بدا منه
تا می‌داند الحق می‌شود زودتر برگردد از ضلالت ای الشاهد
خود در ضلالت قبول نکند از هدایت او را باز ام حسن
مشیت عزیز حکیم نزد ای شک حکمش نکند بر وفق حکمت
موسی را بعثه هر که بین آمد تا از تاریکی بنور آرد و او باز می‌داد
شان قیامت بلبشا که هر یک بنور آرد ذر و او بانست مر
صابران را الخاصة انوا شکور باود / موسی تو گفت
مر قوم خود را یاد باز از بعث و بیرا برهانی بانا را ل
فرعون طاقت آن بند عذاب و بیرا بسران تان را هی
هم بلیشتند زنبکان را به فساد

حوذرا بلای اول معنیش شیوف بلای دویم با رسیش راحت

وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَ

زِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي

لَشَدِيدٌ وَقَالَ مُوسَىٰ إِن تَكْفُرُوا

أَنتُمْ وَمَن فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ

اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ

مِن قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ

وَالَّذِينَ مِن بَعْدِهِمْ

لا يعلمهم إلا الله جاءتهم رسلهم
بالبينات فردوا أيديهم في أفوا
ههم وقالوا إنا كفرنا بما أرسلتم
به وإنا لفي شك مما تدعوننا إليه
مريب قالت رسلهم أفي الله شك
فاطر السماوات والأرض يدعوكم
ليغفر لكم من ذنوبكم ويؤخر
كم إلى أجل مسمى قالوا إن



أنتم إلا بشر مثلنا تريدون أن
تصدونا عما كان يعبد آباؤنا
فأتونا بسلطان مبين قالت لهم
رسلهم إن نحن إلا بشر مثلكم
ولكن الله يمن على من يشاء من
عباده وما كان لنا أن نأتيكم
بسلطان إلا بإذن الله وعلى

الله فليتوكل المؤمنون وما لنا ألا نتو

كل على الله وقد هدانا سبلنا ولنصبرن

على ما آذيتمونا وعلى الله فليتوكل

المتوكلون الله مر ابيغامبر ذادست بيغام

خداى ازمن بشنويد ازشكر كنيم كفتست نفزايم

ازكفر آرند عذاب بخشند ايمان آريد كفر بكذاريد

كعذابى سخت‌اند طاقت نداريد از هرچه درعالم كفر

ازخداى بى شك زيان ندارد از ايمان آرد برانش

بيشنيد ازنوح ذكر تا روزگار نو از عاد

وثمود وهود بودند دانند كايشان بسيار

بودند الله داند

کجند بوذند رسولان شان بیغامبر داذند
بذیرفتند ونه فاشنیذند گفتند جمله کفر
اوردیم مرخویشتن را حیران بوذند رسولان
گفتند کشک در الله رذ انبوذ درگاه دبیگاه
مرعالم را مفعول اودانیذ زمان و مکان واگاه بیگاه
می خواند تا بیامرزذ جرا طاری گناه بسناه ایمان
اربیذ در عمر بفزایذ انیک کردم شمارا اگاه گفتند
شما مانند مایید شما می مارا از راه ببریذ بذان
ماتمان برستیذند شما می گویید مپرستید باور نکنیم
ماخوذ بیارید ظاهرتر ازین حجت بکیاریذ ذر لشربت
گفتند بکی ابم ایزذ درین مافضل داریم منان مارا تخصیص
کردست

از او ما بشنیما پیغام دل ذیم تا فرمان بنده هذه برهان ما ربیم
حق ی جو بیم جو هدج خواهی باش ز ایماء بذوا ایمان داریم
اندر عالم از کس نترسیم با زان منت کیما از و داریم
بلش زان نکنی شما بر نجا نیذ ما صبرا نگاه بیشه کیریم
رسولان خدای از کس نترسند ما نیز زشما هیچ نترسیم

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ
مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا
فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّا
لِمِينَ وَلَنُسْكِنَنَّكُمُ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ

هم ذلك لمن خاف مقامي وخاف
وعيد واستفتحوا وخاب كل جبار
عنيد من ورائه جهنم ويسقى
من ماء صديد يتجرعه ولا يكاد
يسيغه ويأتيه الموت من كل مكان
وما هو بميت ومن ورائه عذاب
غليظ مثل الذين كفروا بربهم

أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ

الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ

مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ

کافران گفتند

الضَّلَالُ الْبَعِيدُ فا رسولان وا ما

دوکاریکی بکنید کافر کردی چنانکه ما بیم با نیز

لخوارن لشت بدهید زالله در وقت وحی امد کمبرکـ

بدهید شتاب مکنید ما ایشان را هلاک کردانیم

چنانکه شما در مصر بنشینید باید کشما دوکار بکنید

طاعت ارید گناه نکنید که شاه از ما نصرت جستند

گفتیم کیسْ را خوذ بیاوید مقهور شدند سرشان
ببر بستند گفتیم خوذ را همی بدانند حربه در این جهان
بدیدند صد بد در نار نیز بچشند در گلو گیرد نه و
نگذرد نه می بزیبد نه می میرند عذاب غلیظ و رای
این جوعة در دوزخ ما جاوید باوند کافران خود را
باز بداذند چون رضای خدای ز دست بداذند
کردارهاشان بسان خاکستر در باذ عری بباذ بر داذند
جا نگار از ذره‌ی نماند فردا خوذ را این و انها ذند
ضلال بعید مانند این بوذ که دور شوند وا دید نیایند

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللّٰهَ خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ
وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ

ويأت بخلق جديد وما ذلك على



الله بعزيز ۝ وبرزوا لله جميعا

فقال الضعفاء للذين استكبروا إنا

كنا لكم تبعا فهل أنتم مغنون

عنا من عذاب الله من شيء قالوا

لو هدانا الله لهديناكم سواء

علينا أجزعنا أم صبرنا ما لنا

مِن مَّحِيصٍ وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ
الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ
وَوَعَدتُّكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِيَ
عَلَيْكُم مِّن سُلْطَانٍ إِلَّا أَن دَعَوْ
تُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي
وَلُومُوا أَنفُسَكُم مَّا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ

وَمَا أَنتُم بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا
أَشْرَكْتُمُونِ مِن قَبْلُ إِنَّ الظَّا
لِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَأُدْخِلَ الَّذِينَ
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ
تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ
فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ
أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا

كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا
ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكُلَهَا
كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ
الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ

چو پنداری که الله عالم را نه کاری را بیافریدست
ار او خواهد بیافریند بهتر ز شما کیافریدست
شما را ببرد بیافریند هزاران چندان کیافریدست
آن روز که همه خلق پیش من آیند ضعفا بشنو کان روز چه
گویند متبوعان را که ما تبع بودیم شما را خواهید

ناوا بیرون ارند گویند کر ما را بیرون آرند ما درخواهیم تا تان بیرون
ارند ار صبر کنیم ار نا نکیبر داریم واجب نکند کیا بیرون ارند
شیطان گوید بی شک فردا فا دون حیان کزین بشنوید الله
وعده [illegible] راست بود و
شما را وعدها باز کرد وعدش خون بود [illegible]
کیا نید ما بر شما نبود دستی مکنید بکنید با بشنوید
این کرد شما دو بیمان بود بخوذ کرد شما مرا مکیر بید
تا جد کنی مرا ملامت مرخو لبشتن را ملامتی بکنید
امروز شما را فریاذ رسم شما نیز مرا فریاد نرسید
منکر گشتم و فریاذ می خوانم تا گفت مرا کار جرا بسید
پس و حی اید کی ظالمان را عذابی سخت باید بکنید
هما نرونان را کی متقیان باشند باذن اله درختان ارند
در ابروان سایه درختان بر خیز کاران تا ن جاودان باشند
تحیت ارید ور بشنکان شان با یکدیگر دوستان باشند
ر بیا تو ار ین مثل باشذ کیا حدایت یاذ کرد سنـ
این کلمت را که با ای خدا با شجره خرما مانند کرد است
شما درخرما راغب باشند در توحید تا ن رعیت کرد است
[illegible] اترا ذکرد آرسماد مانند کرد س

تا یاذ کسی بنذ و بگرویذ
بیکه مثلا کی یاذ کردست

تا یاد کسی بہ